

درفش

گاهنامه علمی دانشجویی ■ انجمن علمی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی ■ سال سوم ■ شماره دوازدهم ■ تیر ۱۴۰۰



● سیمای زنان در روایات ملی

● نغمه زنان در دامان صحرا و استپ

● زنان در صفحات کتاب قرون وسطی

● خرامش بانوان بر صفحات اسطوره و تاریخ ایران

درفش



انجمن علمی دانشجویان تاریخ
دانشگاه شهید بهشتی، تهران

شناسنامه نشریه



صاحب امتیاز: انجمن علمی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

مدیرمسئول: دلارام حسینی

سر دبیر: محمد جواد محسنی

ویراستاران: مریم رشیدی، محمد جواد محسنی

طراح جلد و صفحه آرا: محمد جواد محسنی

نویسندگان و عکاسان و همکاران این شماره



فاطمه افضان، مینا اوتادی، حدیث باقری، آیدا بامداد، بهار بهرامی

فاطمه بهزادپور، دلارام حسینی، نازنین حیدری، زینب درویشی، حانیه رشیدی

مریم رشیدی، خشایار رضوی، شایان ریحانی، آویشن سربازوطن رشید، حانیه قزوینی

رضا کریمی، سوزان گرکزبلاق، سرمه گوئرزلی، محمد جواد محسنی، شهربانو موسی خانی

یاسمن میرزایی، اکرم نخعی، فاطمه نصیری راد، زهرا هاشمی

ارتباط با ما



derafshmagazine@gmail.com



Derafsh_Magazine



Derafsh_Magazine

اعضای نشریه



حدیث باقری، زینب درویشی، حانیه رشیدی، مریم رشیدی

خشایار رضوی، حانیه قزوینی، فاطمه نصیری راد، زهرا هاشمی

پرونده ویژه

انجمنی برای زنان مورخ
سیمای زنان در روایات ملی
خرامش بانوان بر صفحات اسطوره و تاریخ ایران
و چندین عنوان دیگر...

اجتماعی

قانون در هزاره‌های پیشین

سیاسی

روحانیت در کارزار آذربایجان
درس حکمرانی و اخلاق در مکتب خواجه
نظام المملک
نقطه آغاز؛ اما ضعیف

فرهنگی هنر

خودنمایی هنرمندان بر پرده نمایش ایران

ادبی

گفتار اندر آفرینش شاهنامه

شخصیت‌ها

بانوی دربار
شیطان مقدس
حسین فاطمی؛ زنان سرخ نهضت ملی ایران

کوتاه‌نوشت‌ها

دستویا و زنان
افسون مارجی آدم
قانون مقدس بشریت
و چندین عنوان دیگر...

نگارخانه

تصاویری از مکان‌های تاریخی ایران

فهرست مطالب

۴

۸۲

۸۷

۱۱۴

۱۱۹

۱۲۹

۱۵۸

۱۷۰

سخن آغازین



دلارام حسینی / مدیرمسئول گاهنامه علمی دانشجویی درفش

یکی از مؤلفه‌های پیشرفت هر جامعه و تمدن را می‌توان حضور زنان در کاربست‌های اجتماع و عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی آن دانست. بوی تمدن هنگامی به مشام می‌رسد که بینش‌ها فراتر از مرزهای جنسیتی قدم بزنند و تمام امتیازات موجود، بدون توجه به جنسیت اعضا، میان افراد اجتماع تقسیم شود. البته رسیدن به برابری جنسیتی امری است که به جرأت می‌توان گفت، در طول تاریخ هیچ تمدنی به آن دست نیافته و همواره مسائلی چند، مانع رسیدن بانوان به آنچه که مستحقش هستند، شده‌اند. آثار مکتوب و غیرمکتوبی که از نیاکامان در طول تاریخ به ما رسیده، از برخی جوامع و فرهنگ‌ها سخن می‌راند که زنانشان را در پایین‌ترین طبقات نظام اجتماعی خود قرار دادند و تنها به جنبه باروری و ادامه نسل توسط آنان توجه کردند، همانند نباتاتی که تنها باید در فصل بهار به ثمر برسند و در مواردی دیگر نیز، بانوان و دختران در جایگاه رفیعی، زندگانی خود را به فعلیت رساندند؛ به طوری که نامشان میان کتیبه‌ها ثبت و صورت‌هایشان میان سنگ‌ها حک شده‌است. با تمام این احوالات باید در نظر گرفت، زمانی که جامعه از زوایای فرهنگی، فکری و جمعیت به زنان توجه کند و آموزش به آنان را مهم‌ترین سرمایه بداند، می‌تواند آینده مردمان خویش را در بلندای سعادت تضمین کرده و خود را برخوردار از سرمایه انسانی دانا گرداند، چرا که مادران خردمند و برخوردار از آداب زندگی هستند که می‌توانند فرزندان آگاه در دامان خود پرورش دهند. زنان بی‌قدرت و ضعیفی که همزمان با پیشرفت روزافزون بشر نمی‌اندیشند و روزگار به سر نمی‌برند، هرگز نمی‌توانند کودکانی شایسته، تحویل اجتماع خویشان دهند. واضح است که در صورت عدم برخورداری از مردمی آگاه در یک جامعه، نه تنها نزول فکری، فرهنگی، سیاسی آن حتمی است بلکه رویای پیشرفت در چنین جامعه‌ای را نیز باید به فراموشی سپرد و انتظار سستی بنیاد جامعه در آینده و تباهی آن را کشید. چنین جوامع و فرهنگ‌هایی که زنان در آن از شوق حرکت باز ایستادند و به دنبال آن دستیابی به آرمان‌شهری برایشان به صورت همیشگی متوقف شد، نیز در طول تاریخ اندک نمی‌باشند.

نشریه علمی _ دانشجویی درفش در طی فعالیت چندین ساله خود نیز بی‌توجه به حضور زنان نبوده و بیشترین مقالات منتشر شده در این مجله از سوی بانوان به طبع رسیده‌است، اما این نخستین ویژه‌نامه رسمی است که بانوان را در محوریت خود قرار داده و سعی بر آن شده که به آنان از جنبه‌های مختلف نظر کند و با بررسی‌های مختصر، دیدگاهی در خصوص شرایط این قشر از جامعه در طول تاریخ ارائه نماید. در روند تاریخی حیات اجتماعی بانوان که حضورشان گاهی در نهایت اوج و گاهی در عمق فراموشی بوده، آنان همواره نیازمند حمایت بودند چرا که دست‌اندرتوانان جهالت همیشه گریبان سرزندگی را می‌گیرد و خفگی ناشی از آن، مرگ یک دیار، زمان و تاریخ را رقم می‌زند.

هم‌اکنون که شماره دوازدهم نشریه درفش را به دیدگان خوانندگان گرامی و همراهان همیشگیمان تقدیم می‌کنیم، افتخار حضور برجسته زنان و دختران را در طول فعالیت خود از یاد نبرده و در حافظه تاریخیمان مرور کرده و به آن می‌بالیم. باشد روزی که جهان در نهایت، یگانگی، آرامش و برابری را از اعماق وجود خود به بانوان هدیه کند.

پرونده ویژه

زنان در تاریخ



انجمنی برای زنان مورخ.....۵

سیمای زنان در روایات ملی.....۱۰

خرامش بانوان بر صفحات اسطوره و تاریخ ایران.....۲۱

شهبانوان پارسی و جلوه‌گری در دربار.....۳۹

سایه اقتدار الهه آب بر حکومت اشکانی.....۵۲

نغمه زنان در دامن صحرا و استپ.....۶۰

زنان در صفحات کتاب قرون وسطی.....۶۸

حانیه قزوینی

شهربانو موسی خانی

حانیه رشیدی

زهرا هاشمی

فاطمه نصیری راد

آویشن سربازوطن رشید، آیدا بامداد

دلایرام حسینی

انجمنی برای زنان مورخ

گفتگوی درفش با فخرالسادات محتشمی پور

حانیه قزوینی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی



چالش‌هایی مواجه بودید؟

پس از دوم خرداد سال ۱۳۷۶ از جهت اقبال به فعالیت‌های مدنی و اقدامات جمعی، فضا خیلی آماده بود. هم از این جهت که مردم خودشان توانسته بودند علی‌رغم همه چالش‌ها و مشکلاتی که وجود داشت، سرنوشت خودشان را تقدیر کنند و زنان و جوانان در این مسیر از اقشار فعال و پرشوری بودند که مشارکت کردند و حاصل زحمات و حضور خود را می‌دیدند، پس از این جهت فضا آماده بود؛ اما مهم‌ترین چالشی که ما هنگام تشکیل انجمن داشتیم، در واقع ماهیت زنانه آن و توجهی بود که به زن در تاریخ نشان می‌داد.

همین ویژگی بعضاً سوالاتی را در ذهن برخی دوستان و اساتید ایجاد کرده بود که شما فمینیست هستید و این انجمن فمینیستی است، چون آن دوره، این مفاهیم خیلی روشن نبود و درک درستی از فمینیست، فلسفه آن و تاریخچه‌اش وجود نداشت و یک فحش تلقی می‌شد. ما برای اینکه دامن انجمن را از این شائبه‌ها مبری کنیم، بلافاصله می‌گفتیم نه، ما فمینیست نیستیم و این انجمن هم فمینیستی کار نمی‌کند و همین هم بود و بیشتر بعد تاریخی، پژوهشی و فرهنگی مدنظر ما بود. می‌خواستیم برای توجه به نقش زنان در تاریخ که مغفول مانده بود، جریان‌سازی کنیم. از این جهت با دوستان گفت‌وگو می‌کردیم و تقریباً یک سال طول

نهادهای غیردولتی در شاخه‌های مختلف علمی، فرهنگی و اجتماعی، از مهم‌ترین مراکزی هستند که در تجمیع نیروها و گسترش فعالیت‌های مشترک جمعی موثر هستند. انجمن زنان پژوهشگر تاریخ، یکی از این نهادهاست که در نوع خود از اولین‌ها به شمار می‌آید. سرکار خانم فخرالسادات محتشمی پور، عضو موسس و عضو کمیته ارتباطات این انجمن در گفت‌وگوی کوتاهی با نشریه درفش به سوالات ما پیرامون چگونگی تأسیس، اهداف و فعالیت‌های این انجمن پاسخ دادند.

خانم محتشمی پور، علل و اهداف تشکیل «انجمن زنان پژوهشگر تاریخ» چه بود؟

علت تشکیل این انجمن در واقع دغدغه‌هایی بود که دانش‌آموختگان زن تاریخ، در دوران پس از دوم خرداد سال ۱۳۷۶ با آن روبه‌رو شدند، یعنی از یک‌طرف فضا برای فعالیت‌های مدنی و اجتماعی باز شده بود و از طرف دیگر، زنان در عرصه اجتماعی فعال شده بودند که موجب می‌شد ما هم در کنار جمعی از دوستان، انجمنی را شکل دهیم. طبیعتاً به تناسب تخصص خودمان که تاریخ بود، به این حوزه روی آوردیم و انجمن زنان پژوهشگر تاریخ، توسط تعدادی از زنان فارغ‌التحصیل تاریخ شکل گرفت.

وضعیت فرهنگی و اجتماعی جامعه در زمان تأسیس چگونه بود و در مسیر تشکیل این انجمن با چه



و دوستان در سفرهایی به خارج، با انجمن‌ها و موسسات متناظر یا مرتبط با تاریخ، تماس‌هایی گرفتند و تجربیات آن‌ها را منتقل کردند. ولی باید بگویم یکی از ضعف‌های انجمن این است که در بخش بین‌الملل نتوانستیم قدرتمند وارد بشویم. البته شاید به دلیل این بود که تمرکز بر تاریخ ایران داشتیم و اطلاعات و مستندات ما بیشتر همین‌جا در اختیار بود. همچنین باید گفت، به عنوان یک نهاد مدنی خیلی ضرورت دارد که از تجربیات دیگران برای رشد و توسعه انجمن بهره‌مند شویم.

کسانی که می‌خواهند عضو «انجمن زنان پژوهشگر تاریخ» شوند دارای چه شرایطی باید باشند؟

عضویت در انجمن زنان تاریخ خیلی ساده است، یعنی افراد متقاضی تنها باید زن و پژوهشگر تاریخ باشند. در

کشید تا زمینه را برای اساتید، بزرگان و مخاطبین اصلی خود که زنان پژوهشگر تاریخ بودند، مهیا کردیم تا از نظرات و مشورتشان در مسیر کار استفاده کنیم.

از انجمن‌های شبیه به خودتان در کشورهای دیگر خبر دارید؟ آیا برای تاسیس این نهاد از آن‌ها الهام گرفتید و آیا با آن‌ها در ارتباط هستید؟

از انجمن‌های مشابه در خارج از کشور اطلاع دقیقی ندارم؛ ولی می‌دانم که وجود دارند و در یکی از سفرها به ایتالیا توانستیم با یکی از انجمن‌های متناظر خودمان، دیدار و گفت‌وگویی داشته باشیم. در تاسیس انجمن از آن‌ها الهام نگرفتیم و این، یک حرکت خودجوش درون‌زا بود که خود ما به این نتیجه رسیدیم که می‌توانیم چنین تشکلی ایجاد کنیم. اما در مسیر کار با بعضی انجمن‌ها آشنا شدیم

و پژوهشی در زمینه زنان نداشتند، علاقه‌مند می‌شدند و دست به قلم می‌بردند که تجربیات خوبی در این زمینه داریم.

از نگاه شما، مخاطبان با این انجمن و فعالیت‌های آن تا چه اندازه آشنا و مرتبط شده‌اند؟

باید اذعان کنم که یکی دیگر از ضعف‌های انجمن این بود که در ارتباط با مخاطب، به طور مشخص در دوران قبل از کرونا خیلی سنتی عمل می‌شد و ما سعی می‌کردیم از طریق نشست‌ها و همایش‌هایی که برگزار می‌کنیم یا نشست‌های استانی ارتباطمان را با مخاطبین اصلی که

دانشجویان تاریخ و مطالعات زنان بودند، برقرار کنیم.

سایت فعالی داشتیم که الان متأسفانه به دلیل هک شدن‌های مکرر دچار اشکال شده‌است. نشریاتمان درونی و داخلی بود اما به مناسبت همایش‌ها بین سه تا پنج ویژه‌نامه منتشر می‌کردیم؛ برای مناسبت‌هایی که داشتیم به ویژه بزرگداشت اساتید و پیشکسوتان تاریخ،

ویژه‌نامه‌هایی منتشر می‌کردیم و سعی می‌کردیم ارتباطمان با دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و مراکز تاریخی به نحوی باشد که بتوانند در برنامه‌های ما مشارکت کنند.

از طریق فراخوان‌هایی که برای دریافت مقاله‌ها می‌دادیم، تعداد زیادی با ما آشنا می‌شدند که البته برای ما راضی‌کننده نبود و فکر می‌کردیم باید کانال‌های ارتباطی قوی‌تری داشته باشیم. خوشبختانه در دوران پسا کرونا به دلیل گسترش ارتباطات مجازی و روی آوردن حتی

اساسنامه، قیدی آمده که اعضا حتما کارشناس ارشد تاریخ باشند؛ اما در یکی از مجامع عمومی، اصلاحیه‌ای به آن ماده اساسنامه تعلق گرفت که باید پژوهشگر بودن متقاضیان توسط کمیته‌ای بررسی و در صورت محرز شدن سابقه و تخصص تاریخی فرد، او می‌تواند عضو انجمن بشود. بنابراین با مدرک کارشناسی هم شرایط عضویت وجود دارد.

شما انجمن را در تحقق اهداف خود تا چه اندازه موفق می‌دانید؟

ما اگر هدف اصلی را توجه به تاریخ‌نگاری زنان، نقش زنان در تاریخ و تاریخ‌نگاری جنسیتی عنوان کنیم، تا حد

زیادی موفق بوده‌ایم؛ چرا که در طول بیست و اندی سال فعالیت، همایش‌های بین‌المللی مختلفی برگزار کردیم که در این همایش‌ها صرفاً بحث زن در تاریخ مطرح بوده؛ دو دوره با محوریت تاریخ ایران، سه دوره با محوریت تاریخ اسلام و جهان اسلام برگزار شد و بعد هم وارد تاریخ محلی شدیم. شما فکر کنید تولید تعداد زیادی

علت تشکیل این انجمن در واقع دغدغه‌هایی بود که دانش‌آموختگان زن تاریخ، در دوران پس از دوم خرداد سال ۱۳۷۶ با آن روبه‌رو شدند، یعنی از یک‌طرف فضا برای فعالیت‌های مدنی و اجتماعی باز شده بود و از طرف دیگر، زنان در عرصه اجتماعی فعال شده بودند که موجب می‌شد ما هم در کنار جمعی از دوستان، انجمنی را شکل دهیم.

مقاله در این خصوص، ما را در جهت اهداف انجمن پیش برد و خیلی از کسانی که فکر می‌کردند هیچ‌وقت نمی‌توانند در این زمینه قلم بزنند و تحقیقاتی داشته باشند، ناخودآگاه جذب این حوزه شدند.

اساتید داور و هیئت علمی را اصرار داشتیم از گروه تاریخ دانشگاه‌ها و حتی پژوهشگران آزاد و اساتیدی که رشته‌های مرتبط با تاریخ هستند، انتخاب کنیم؛ همین کار موجب می‌شد این عزیزان با موضوع درگیر شوند و اگر تحقیق

استفاده نمی‌کنیم بلکه از نیروهای داوطلب در خود انجمن استفاده می‌کنیم که آن‌ها هم گرفتاری‌ها و مشغله‌های زیادی دارند که نمی‌توانند زمان چندانی مصروف این کار کنند؛ اما باز هم با استفاده از فضای مجازی، این مجال بیشتر شده و امیدواریم بتوانیم با توجه به نیاز جامعه و اهداف مورد نظر در حوزه ارتباطات قوی‌تر عمل کنیم.

فکر می‌کنید تا چه اندازه شرایط فعالیت‌های اینچنین برای زنان در سال‌های اخیر آسان‌تر یا سخت‌تر شده است؟

متأسفانه فعالیت‌های مدنی در کشور ما سختی‌های خودش را دارد. یک وقت شما درباره پژوهش‌های تاریخی و سیر آن‌ها صحبت می‌کنید، چون یک بحث فردی است و افراد می‌توانند در خانه یا دفاتر کارشان بنشینند و پژوهش انجام بدهند، خیلی هم چالش و مانعی ندارند؛ ولی وقتی شما

گروه‌های سنتی به فضای مجازی، این امکان فراهم شد تا ما بیشتر معرفی بشویم، ولی باز هم کافی نیست و باید بیشتر از اینها باشد.

نکته دیگری که وجود دارد این است که ما باید محتوای لازم برای عرضه را داشته باشیم و بعد متناسب با آن تقاضا را شکل بدهیم، یعنی ما یک بازار اقتصادی نیستیم که متناسب با ذائقه مشتری بتوانیم محصول تولید کنیم بلکه ما یک کالای فرهنگی تولید می‌کنیم که با توجه به نیاز جامعه و براساس ارزش‌ها و چارچوب‌هایی که مدنظر ما در ترویج تاریخ و تمدن ایرانی و فرهنگ ایرانی است، کار کنیم. بنابراین محتواهای ما باید آنقدر قوی باشد که بتواند مخاطب را جلب کند و به ذائقه مشتری، شکل و جهت بدهد. در این زمینه فکر می‌کنم خیلی جای کار دارد و علت هم این است که از نیروهای متخصص در روابط عمومی



خانم محتشمی پور در صورت امکان، درباره برنامه‌های

آینده «انجمن زنان پژوهشگر تاریخ» توضیح دهید؟

برنامه آینده انجمن را طبیعتاً باید از هیئت مدیره و عزیزانی که در حوزه برنامه‌ریزی فعال‌تر هستند پرسید و من می‌خواهم که برای تکمیل این مصاحبه حتماً با رئیس هیئت مدیره یا مسئول کمیته پژوهش یا مسئول روابط عمومی گفت‌وگو داشته‌باشید؛ اما تا آنجا که من اطلاع دارم، می‌دانم که ادامه همایش‌های تاریخ محلی

و چاپ کتاب‌ها و مقالات همایش‌های انجمن در دستور کار است.

معرفی کتاب، نشست‌های علمی ماهانه و مراسم مربوط به بزرگداشت پیشکسوتان تاریخ و فرهنگ و ادب ایران همچنان در دستور کار است و به طور طبیعی، توسعه انجمن از طریق افزایش اعضا و فعال کردن دفاتر نمایندگی

ما اگر هدف اصلی را توجه به تاریخ‌نگاری زنان، نقش زنان در تاریخ و تاریخ‌نگاری جنسیتی عنوان کنیم، تا حد زیادی موفق بوده‌ایم؛ چرا که در طول بیست و اندی سال فعالیت، همایش‌های بین‌المللی مختلفی برگزار کردیم که در این همایش‌ها صرفاً بحث زن در تاریخ مطرح بوده‌است.

مورد توجه است.

به عنوان کلام پایانی، اگر نکته خاصی مدنظرتان

هست، بیان بفرمایید.

ضمن تشکر از نشریه درفش بابت توجه به انجمن زنان پژوهشگر تاریخ، امیدوارم این انجمن با سایر نهادهای پژوهشی و غیردولتی و انجمن‌های علمی و گروه‌های تاریخ در ارتباط باشد و با توجه به نیازهایی که در جذب مخاطب بیشتر هست، بتواند فعالیت‌های خودش را به‌روز کند، چون اگر بخواهد با همان چارچوب و روش قبلی فعالیت را ادامه بدهد قطعاً از روند پرشتاب جامعه علمی و پژوهشی کشور و جوانان پرنشاطی که در این عرصه، قلم و قدم می‌زنند، عقب می‌ماند.

در یک نهاد مدنی که در قالب کار تیمی و تشکیلاتی است، قصد انجام کاری دارید، مشکلات و مسائل خودش را دارد و در کشور ما این چالش‌ها فراوان است. از بحث‌های حقوقی و قانونی و اجازه فعالیت گرفته تا رسیدن به فهم درستی از این نوع فعالیت که بتوانند همکاری، همراهی، زمینه‌سازی و تسهیل‌گری کنند.

مسئله ما در دوره اصلاحات و شروع کار انجمن، در این زمینه شرایط آسان‌تری داشتیم. امروز هنوز درگیر مشکلات

حقوقی با وزارت کشور هستیم چون ما مجوز را از وزارت کشور گرفتیم و متأسفانه آن‌طور که باید از این نوع فعالیت‌ها حمایت نمی‌کنند و این مسئله، بازدارندگی ایجاد می‌کند، اما چون عزم قوی و اراده محکمی داشتیم و همه دوستان به صورت مداوم در این زمینه فعال بودند، کار پیش رفت.

درست است که هرکس متناسب با وقت و انگیزه‌ای که دارد، با انجمن همکاری می‌کند؛ اما موسسین و هیئت مدیره، پشتکار لازم را برای پیشبرد فعالیت‌های انجمن داشتند و علی‌رغم مشکلاتی که سر راه بود، سعی کردند انجمن را پایا و پویا نگه دارند. ما در شروع کار، دفاتر استانی فعالی داشتیم که متأسفانه الان فعالیتشان کمتر و بعضی متوقف شده‌اند. امیدواریم با نگاه درست و منطقی به جایگاه نهادهای مدنی خصوصاً در حوزه فرهنگ، پژوهش و تاریخ، شاهد مساعدت‌های بیشتری باشیم که انجمن بتواند با صرف کمترین وقت و هزینه‌های مادی و معنوی، اهداف خودش را پیش ببرد.

سیمای زنان در روایات ملی

بررسی موقعیت زن در ایران باستان بر اساس اوستا، متون پهلوی و شاهنامه

شهربانو موسی‌خانی / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران

چکیده

نقش زنان در طی اعصار مختلف و بر اثر برخی وقایع تاریخی دستخوش تغییراتی شده است. در پژوهش پیش‌رو با عنوان «نقش زن در روایات ملی ایران» به بررسی نگرش و جایگاهی که نسبت به زنان در متون وجود دارد، پرداخته می‌شود. در جامعه ایرانی با مطالعه متونی همچون اوستا، برابری میان زنان و مردان و در برخی متون نیز می‌توان نگرش منفی نسبت به زنان را مشاهده کرد، علاوه بر این در متون پهلوی با برخی حقوق برای زنان روبه‌رو هستیم که به مطالعه عمیق نیاز دارند. می‌توان جایگاه زنان را با مطالعه متون کهن تا حدی بازسازی کرد. البته پرسش‌هایی در باب این موضوع مطرح است، به ویژه در متونی که در آن زمان نگاشته می‌شد جایگاه و ارزش زنان چگونه بود و در این متون چه دیدگاهی نسبت به زن ارائه می‌شد؟

این پژوهش می‌کوشد تا در راستای پاسخ به این سوالات با استفاده از منابع کتابخانه‌ای یک تصور کلی از وضعیت زنان به دست آورد. قبل از ورود به مبحث زن باید خاطرنشان کرد که با حجم عظیم و گسترده‌ای از منابع مختص به زنان در دوران باستان روبه‌رو نیستیم بلکه یافته‌های خود در این مقاله را از بررسی منابع در دسترس از جمله متون باقی‌مانده از اوستا، متون پهلوی و همچنین شاهنامه فردوسی گردآوری کرده‌ایم. تلاش شده است با

ذکر برخی مثال‌ها از این کتب، مفاهیم مربوط به زنان و زندگی آنان را تا حدی برای خواننده ملموس‌تر کنیم و مقایسه‌ای از متون مورد بررسی در مورد نقش زن ارائه کنیم.

مقام زن در اوستا

در بررسی‌هایی که در ادیان به ویژه دین زردشتی صورت گرفته، مسئله برجسته در متون زرتشتی این است که زنان در کنار مردان و در جایگاهی برابر با آنان قرار دارند. از قطعات باقی‌مانده اوستا می‌توانیم اطلاعات ارزشمند اما نه چندان گسترده‌ای در ارتباط با زنان به دست آوریم. ابتدا مباحث آفرینش و حضور زن در آن، نشان می‌دهد که در کنار مرد آفریده می‌شود؛ در آنجا که نطفه گیومرث بر زمین می‌ریزد، گیاهی می‌روید و از آن «مشی و مشیانگ» نخستین زوج آدمی به وجود می‌آیند که آدم و حوا شناخته می‌شوند. در این قسمت هیچ نسبت به دیگری برتری ندارند و هر دو از ریشه یک گیاه به وجود می‌آیند. در سراسر اوستا شاهد نوعی برابری در جایگاه زن و مرد هستیم و از مهم‌ترین نمونه‌هایی که می‌توان ذکر کرد، حضور امشاسپندان و ایزدان زن است که جایگاه والایی در زندگی زرتشتیان ایفا می‌کردند. برخی از امشاسپندان مادینه عبارت بودند از: «سپندارمذ: در یشت‌ها او را دختر اهوره‌مزدا خوانده‌اند. این فرشته مظهر شکیبایی و بردباری بود.»



دوشادوشی آن‌ها در کنار یکدیگر به روشنی دیده می‌شود به ویژه در فروردین‌یشت، هر جا از روان مردان پاک و پرهیزگار سخنی به میان آمده است، بلافاصله روان زنان نیز بیان شده و به آن‌ها نیز درود فرستاده شده است: «... فروهرهای مردان پاک‌دین ممالک ایران را می‌ستاییم، فروهر زنان پاک‌دین ممالک ایران را می‌ستاییم.» به استناد بر یک سری بخش‌های مختلف اوستا به برخی ویژگی‌های زنان پی می‌بریم: اولاً، یک زن خوب باید در گفتار و کردار خویش روشی نیکو در پیش گیرد و از شوهر خود اطاعت کند. بدین معنی که زن فرمانبردار اوامر شوهر خویش باشد که نشان از ضرورت این موضوع در دین زرتشتی دارد. در کنار این‌ها زنانی را شایسته ستاییدن می‌داند که نژادی نیکو دارند و نجیب هستند. «با این زور و برسم اهنود گات پاک، رد پاک را خواستار ستاییدنم، زنان نیک‌بخت، خوب نژاد (نجیب)، خوب بالا را خواستار ستاییدنم.»

ثانیاً یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها برای زنان، فرزندآوری

خرداد: مظهري از نجات برای افراد بشر است که از آب حمایت می‌کند. در این جهان، مظهر او شادابی گیاهان است و ایزد تیشتر، باد و فروهر پرهیزکاران همکارانش هستند. در دوران حمله اهریمن، آب را به یاری فروهرها به باد می‌سپارد و باد آن را با شتاب به سوی کشورها می‌برد.

امرداد: تجلی دیگری از رستگاری و جاودانی، سرور گیاهان است. او گیاهان را می‌رویانند و به رمه گوسفندان می‌افزاید و نیز می‌کوشد که گیاهان پژمرده نشوند. همکاران او ایزدان رشن، اشتاد و زامیاد هستند. خرداد و امرداد در متن‌ها معمولاً با هم ذکر می‌شوند و نماینده رویش و زندگی هستند. در کنار امشاسپندان، ایزدان ماده از جمله اردیسور ناهید هستند که به عنوان ایزدبانویی از ایزدان بزرگ زرتشتی که نگهبان آب است و در فرهنگ‌های دیگر به معنای دختر بالغ ذکر شده است و در مواقع نیاز به پرستندگان خویش یاری می‌رساند.

در اوستا، جنسیت ناهید و حتی ظرافت‌های بدنی و قسمتی از قدرت وی این‌گونه به زیبایی توصیف می‌گردد: «ناهید زنی است جوان، خوش‌اندام، بلندبالا، برومند، زیباچهره، آزاده و نیکوسرشت، بازوان سفید وی به ستبری شانه اسبی است که با سینه‌های برآمده و با کمر بند تنگ در میان بسته در بالای گردونه خویش مهار چهار اسب یک رنگ و یک قدر را در دست گرفته، می‌راند. ناهید با جواهرات آراسته تاجی زرین به شکل چرخ که بر آن صد گوهر نورپاش نصب است بر سر دارد.»

ایزدبانوی دیگر که یکی از یشت‌ها هم به او اختصاص داده شده، درواسپ یا گوش‌یشت است که او را ایزد مسئول تندرستی اسبان دانسته‌اند.

در اوستا هر صفت نیک و برجسته‌ای که به یکی از دو جنس زن و مرد تعلق داشت به جنس دیگری نیز اطلاق می‌شد. عباراتی همچون «زنان و مردان پارسا»، «مردان و زنان اشون»، «مردان و زنان نیکوکار» به کار رفته است و

زرتشتی به زنان سخت می‌گیرند که به زنان دستان و نیز قواعد مربوط به زایمان ناپاک این زنان اختصاص می‌یابد. در گاهان، دو دیدگاه نسبت به زن مطرح می‌گردد که به نوعی مکمل یکدیگرند: یکی، زن به عنوان گرونده زرتشتی و دیگر به عنوان یکی از دو جنس بشر که نقش و جایگاه ویژه‌ای در زندگانی اجتماعی دارد. در مورد اول پیامبر او را فرا می‌خواند تا بیندیشد و خود دین خویش را برگزیند. در مورد دوم وی یکی از افراد گروه اجتماعی است و باید نقش خاص خود در خانواده را ایفا کند. شاید بیراه نباشد تا در

این خلال توضیحاتی کلی در باب جایگاهی که زن در برخی فرقه‌ها داشته است نظر بیفکنیم.

زن در آیین زروانی عصری از «شر» است و با نیکی سازگار نبوده است و از آن مجزا می‌شد. در این باره مانویان، گنوستیک‌ها و زروانیان عقاید مشترکی دارند. در دین زرتشتی، زنان موجوداتی شریف و نیک هستند و به هیچ‌وجه

با بدبینی از آنان یاد نشده است. اما چون اساس فلسفه زروانی براساس بدبینی، ترک و تجرد است به همین جهت زنان پیروان اهریمن معرفی شدند و اصولاً با نهادی شیطانی شناخته شدند. زن در آیین زروان جایگاه پست‌تری نسبت به مرد دارد و گاه شاهد گرایش به مردسالاری هستیم و حتی از ارزش زنان به عنوان رئیس خانه کاسته شده است.

جایگاه زن و اسطوره‌های مربوط به خدایان مادینه در آیین مانی، برخلاف آیین زرتشت چندان جای ندارد. در

و به ویژه فرزند نیکو آوردن است که به «نقش مادری» آن‌ها اشاره می‌کند. نکته قابل توجه این است که در بین فرزندان به دارا بودن پسران نامور اشاره بیشتری شده است که بر جایگاه زن می‌افزاید. برعکس زنانی که فرزنددار نمی‌شدند، مورد نکوهش قرار می‌گرفتند. «زنانی که بارور می‌شوند و کودکانی می‌آورند تا نسل راست‌گویان زیاد گردد.»

در هر موضوعی اعم از گناه و یا اعمال نیک، پاداش یا حتی سرزنش زن و مرد یکسان است و در مقام حقوقی

ارزشی یکسان دارند. لازم به ذکر است در کتب حقوقی در مورد حق و حقوق زنان اشارات جالب توجهی شده است. در گاهان، زن «به عنوان یکی از دو جنس بشر که نقش و جایگاه ویژه در زندگانی اجتماعی دارد، مطرح است. پیامبر، زن را فرامی‌خواند تا بیندیشد و خود، دین خویش را برگزیند. از سویی، وی یکی از افراد گروه اجتماعی است و باید

به استناد بر یک سری بخش‌های مختلف اوستا به برخی ویژگی‌های زنان پی می‌بریم: اولاً، یک زن خوب باید در گفتار و کردار خویش روشنی نیکو در پیش گیرد و از شوهر خود اطاعت کند. بدین معنی که زن فرمانبردار اوامر شوهر خویش باشد که نشان از ضرورت این موضوع در دین زرتشتی دارد. در کنار این‌ها زنانی را شایسته ستاییدن می‌داند که نژادی نیکو دارند و نجیب هستند.

نقش خاص خود را دختر، همسر و مادر در خانواده ایفا کند. در این‌جا، زن سهم طبیعی و زیستی زایمان و پرورش نوزاد را بر عهده دارد که منجی دوام جامعه و بقای نسل و نوع بشر است. وجدان زن آزاد است که براساس رأی و خرد و شناخت خود آنچه را بهتر می‌داند، اختیار کند اما نقش زادن در جامعه و پرورش یافتن در آن ضرورت زیستن با دیگران، او را مقید و محدود می‌کند که هنجارهای اجتماعی را بپذیرد و به آن گردن نهد.» در کنار تمام این‌ها، دسته‌ای از آیین‌های

شمار می‌آمدند و به نظر می‌رسد در این آیین، هر که از شهوات دوری می‌جست چه زن و چه مرد می‌توانست در شمار بلندپایگان مانوی درآید.

در مورد آیین مزدک، برخی معتقدند که مزدک خود شخصیتی مذهبی بوده و او قصد اشاعه فساد و فحشا را نداشته و نظریات او در اشتراکی کردن زنان، اعتراضی علیه قوانین زناشویی آیین زرتشت در آن هنگام بوده است زیرا در آن هنگام تعادل اجتماعی برهم خورده بود. بنابراین تعالیم مزدک بر حفظ شرافت انسانی و حقوق طبیعی استوار بود. از بررسی‌هایی که در آیین‌ها میتراپی، مانوی، مزدکی و زروانی در مورد جایگاه زن صورت گرفته، به نظر مقامی که زن در این آیین‌ها داشته به مراتب کم ارزش‌تر از آیین زرتشت بوده است. در آیین مانی و زروان، زن عفرتی است که رو به سوی اهریمن دارد و باعث گمراهی می‌گردد. با این وجود، به نظر زنانی در سلک مؤمنین تراز اول آیین مانوی قرار داشته‌اند. در آیین میتراپی، به مقام و جایگاهی از زن بر نمی‌خوریم و این آیین به نظر بیش از سایر آیین‌ها مردانه بوده است. در این میان، تنها به زنان در آیین مزدک توجهی نشان داده شده که به نظر، آن هم نه به خاطر تکریم این جنس بلکه برای تمتع در میان طبقات محروم جامعه بوده است.

متون پهلوی و زن

در متون پهلوی ما با دو تصور از زن مواجهیم؛ نخست آن که همه دستورات شرعی را رعایت می‌کند، در مقابل تصویری از زنان که خصوصیات فاحشگی و جادوگری را دارا هستند، خود را تمیز نگه می‌دارد و مسئولیت مراقبت از خانه را بر عهده دارد. به عبارت دیگر در این متون تا حدی برابری زن و مرد حفظ شده، بدین گونه که در ایران باستان، زن دارای شخصیتی حقوقی بود و آنان مطابق این

مورد زن در آیین مانوی نیز با بدبینی سخن گفته شده و آن‌ها موجوداتی اهریمنی قلمداد شدند.

در اسطوره‌های مانوی زنان دستیاران شیطان هستند. زمانی که اورمزد زن‌ها را به نیکوکاران سپرد، آن‌ها فرار کردند و به شیطان گرویدند. وقتی اورمزد آرامش و خوشبختی را به نیکوکاران عطا فرمود، شیطان هم به زن‌ها خوشی ارزانی داشت. وقتی که شیطان به زن‌ها اجازه داد که هر چه می‌خواهند آرزو کنند، اورمزد نگران شد که مبادا زن‌ها هم‌خوابگی با نیکوکاران را آرزو کنند، به این دلیل نرسه (قاصد سوم) را آفرید که خدایی پانزده ساله بود و او را عریان در پشت سر شیطان قرار داد تا زن‌ها او را ببینند و از شیطان او را بخواهند. به رغم تحریم زنان در اسطوره‌های مانوی، در نوشته‌های آنان به زنان برگزیده‌ای نیز برمی‌خوریم که به سلک عرفان گرویدند و در زمره طبقات ممتاز مانوی به



طبقات اجتماعی زنان از بالادست تا فرودست وجود داشته و حتی رعایت نکردن آن‌ها برای اشخاص جرم تلقی می‌شد. «زنان بعد از ازدواج نسبت به تصرفات مالی خود آزاد بوده و بدون نظارت یا سرپرستی شوهر می‌توانستند هرگونه معامله‌ای را که قانونی باشد انجام دهند.» این نمونه‌ها، تنها تعداد کمی از موارد ذکر شده در کتاب ماتیکان هزار دادستان است. می‌توان این‌گونه استدلال کرد که زنان در بیشتر موارد حق قانونی و حتی شکایت به دادگاه‌ها را نیز

داشته‌اند، زیرا در بسیاری از موارد شاهدیم که آن‌ها می‌توانستند شکایات خود را به محکمه عرضه دارند و هیچ ممنوعیتی برای این کار وجود نداشت.

در باب ارث بردن زنان و دختران از پدر خانواده و تأدیه بدهی‌شان نیز مطالبی ذکر شده که نشان از استقلال بانوان در پرداخت بدهی و داشتن سهمی برابر در میراث پدر داشت و حتی امکان داشت تمام دارایی

پدر به بانو یا دختر خانواده برسد و قانونی ثابت برای سهم‌الارث وجود نداشت. از دیگر مسائل حقوقی این بود که زن در اموال حق تصرف مالکانه داشت و هرگاه زن و شوهر باهم وام می‌گرفتند، به عنوان شریک با یکدیگر رفتار می‌کردند و می‌توانستند از زن بدون اجازه شوهر وام را بازستانند. در رابطه با طلاق نیز بدون رضایت زن، آن عمل شرعی و قانونی نبوده است. بنابر مندرجات این متون، مادر خانواده بعد از پدر، رئیس خانواده می‌شد.

حقوق می‌توانستند بر اموال و املاک خود نظارت داشته باشند پس با این وجود، اگر زن مقامی پست داشت، هرگز چنین حقوقی به او اعطا نمی‌شد. علاوه بر حق مالکیت، اطلاعات قابل توجهی در مورد وضعیت زنان در موضوعاتی چون ازدواج، آموزش و مالکیت ذکر شده است.

در ایران باستان، خانواده جایگاه بااهمیتی داشته و بقای نسل و فرزندان مهم بوده است و نیز ازدواج امری مقدس تلقی می‌شد؛ پس به دلیل این که ادامه خانواده وابسته

به ازدواج بود و مجرد را امری ناصواب می‌دانستند. پس ازدواج و دارا بودن همسر، خشنودی خداوند را به دنبال داشته و به آن تأکید می‌شد. مسلمانان وقتی منابع پهلوی را بررسی می‌کنیم نکته‌های زیادی در مورد زنان توجه ما را جلب می‌کند. زنان نه تنها در اجتماع نادیده گرفته نمی‌شدند بلکه حتی برای انجام فعالیت‌هایی حقوق مسلمی داشتند. در

مسلمانان وقتی منابع پهلوی را بررسی می‌کنیم نکته‌های زیادی در مورد زنان توجه ما را جلب می‌کند. زنان نه تنها در اجتماع نادیده گرفته نمی‌شدند بلکه حتی برای انجام فعالیت‌هایی حقوق مسلمی داشتند. در رابطه با ازدواج، پدران حق مجبور کردن دختران خود به این امر را نداشتند و بعد از ازدواج آن‌ها برای نظارت بر اموال خود آزاد بودند و بدون نظارت شوهر خود می‌توانستند معاملاتی که قانونی باشد را انجام دهند.

رابطه با ازدواج، پدران حق

مجبور کردن دختران خود به این امر را نداشتند و بعد از ازدواج آن‌ها برای نظارت بر اموال خود آزاد بودند و بدون نظارت شوهر خود می‌توانستند معاملاتی که قانونی باشد را انجام دهند. حتی در رابطه با کنیزان و یا زنان برده نیز در کتاب «ماتیکان هزار دادستان» نقل این جمله لازم است: «زن غلام (کنیز) را شاید زد یا آزد یا به او ستم روا داشت، مالک یا آقای که چنین کند مستوجب عقوبت بوده و عمل او جرم محسوب می‌شود.» پس قوانینی برای تمام

آموزش از دیگر مسائل مهم در ارتباط با زنان بوده است. تربیت فرزندان برعهده مادر خانواده بود. منابع، اطلاعات گسترده‌ای دربارهٔ تربیت زنان به دست نمی‌دهند، احتمالاً این آموزشی هم که صورت می‌گرفت، به فنون خانه‌داری مربوط می‌شد اما قاعدتاً به آن محدود نمی‌شد. در خانواده‌های ثروتمند با توجه به برخی متون می‌توان تا حدی از آموزش عمیق به دختران آگاهی یافت. جدا ماندن زن از فرهنگ و دانش ناپسند بوده است: «زن و فرزند و بندهٔ خویشان را جدا از فرهنگ مگذار تا تو را تیمار و رنج گران نرسد و پشیمان نشوی.» و این احتمال می‌رود که زنان نیایش‌های روزانه را می‌خواندند و در مورد آن‌ها آموزش می‌دیدند. پس برخی زنان، صرفاً خانه‌دار نبودند بلکه با توجه به سطح آموزشی که می‌دیدند در جامعه حضور پیدا می‌کردند. در فصل دوم ارداویراف‌نامه به هفت خواهر ارداویراز اشاره شده است که زنانی روحانی بودند و ظاهراً در مراسم مذهبی به عنوان روحانی به خواندن یشتها می‌پرداختند و نگهبانانی برای آتش بوده‌اند. در اینجا مشخص می‌شود که در آیین زنان روحانی نیز در مراسم‌های مذهبی شرکت می‌کردند. با توجه به مطالب متون اوستایی

و نیز متون پهلوی رفتار با زن دستان دارای قواعد بسیار خاصی بود و به طور کلی دستان ناپاکی تلقی می‌شد.

در قسمتی از کتاب کتایون مزداپور با «نام زن در آیین زرتشتی» درمورد زن دستان و احکام مربوط به آنان این گونه می‌خوانیم: «با تکیه بر پلیدی دستان و رسوخ دادن این پنداشته در سراسر امپراتوری نه تنها زن از سریر فرماندهی و ریاست گروه‌های اجتماعی فرو می‌افتد و از مقام پرستاری در معابد دین عتیق بیرون رانده می‌شود بلکه از داد و ستد فعال اجتماعی و نیز امکان تعلیم و تعلم مستمر و رسمی جدا می‌ماند.» به نظر من نمی‌توان این دیدگاه را به کل زنان زرتشتی بسط داد زیرا ما نمونه‌هایی از فعالیت‌های زنان، تعلیم آنان و





حضور در جامعه را مشاهده می‌کنیم، درست است که آنان موظف به رعایت قواعد سختی بوده‌اند اما به نظر نمی‌رسد که دستان بودن، آن‌ها را از فعالیت در اجتماع و تعلیم بازداشته و باعث انزوایشان در تمام ادوار شده باشد؛ زیرا اگر ما گوشه‌گیری زنان را به دلیل دستان بودن آنان بپذیریم پس با برخی از دانسته‌هایمان دربارهٔ حضور، آموزش و حتی مقام والای آنان همخوانی نخواهد داشت.

در میان کتب پهلوی از جمله بندهشن، ما با تصور دیگری از زن روبه‌رو هستیم که نگاهی غضب‌آلود نسبت به وی دارد و او را از نژاد اهریمن می‌داند، این تصور بر یکسانی زن و مرد در آیین زرتشت خدشه وارد می‌کند که شاید بتوان این کتاب را تحت تأثیر آموزه‌های زروانی دانست که به زن نگاهی منفی دارد. در برخی کتب پهلوی، دیدگاه‌هایی با بار منفی در توصیف زن وجود دارد از جمله آن: «زنان را خرد

نیست»، «بر زنان اعتماد مکنید که بر شما شرم و پشیمانی نرسد، به زنان راز مبرید که شما را رنج بی‌بر نبود.» با توجه به این مطالب عقایدی ضد و نقیض به چشم می‌خورد که آن‌ها را نه تنها در این کتاب بلکه باید جزو قوانین عرف آن روزگار تلقی کرد.

جایگاه زن در شاهنامه

در مورد دیدگاهی که نسبت به زن در شاهنامه تصور می‌شود، برخی از محققان دیدگاهی زن‌ستیزانه و برخی دیدگاهی مثبت نسبت به آن دارند. می‌توان تعداد زیادی از روایات مختلف در مورد زندگی و وضعیت زنان را در شاهنامه یافت که از طریق هر یک به کنش و واکنش‌های آنان در مورد مسائل مختلف پی می‌بریم، به عبارتی می‌توان وجود زن را در سراسر شاهنامه مشاهده کرد. در این مورد ندوشن معتقد است: «در دوران پهلوانی شاهنامه، حضور زن، لطف و گرمی و نازکی و رنگارنگی به ماجراها می‌بخشد. این زن‌ها هستند که به داستان‌های تراژیک شاهنامه آب



و رنگ بخشیده‌اند.»

شخصیت زنان در شاهنامه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی آن است که نمادی از شخصیت پاک، زلال و خردمند و دیگری دیدگاه منفی است که آنان را ناپاک و بی‌خرد می‌داند. با این توصیفات می‌توان بیان کرد که شخصیت زنان در سراسر آن بسامد یکسانی ندارد و گاه پررنگ و گاه کم رنگ است. در شاهنامه با توجه به گفته فردوسی حکیم چه بسا در دوره‌هایی، مشورت با زنان برخی مشکلات

می‌توان نشان از جذابیت انجام این کار در آن زمان دانست که در این داستان به نمایش گذاشته شده است. زن محبوب در شاهنامه، زنی است که دارای ویژگی‌های ارزنده و شایسته فرهنگ ایرانی: «زیبایی ظاهری، آراستگی، پایداری در عشق، خردورزی، زیرکی و دلاوری» باشد و اما زن منفور در شاهنامه زنی است که خودکامه، آشوبگر، بی‌اعتنا به قوانین و بنده هوی و هوس خود باشد، نمونه بارز آن سودابه، منفورترین زن در شاهنامه است که به‌خاطر

هوس خود باعث رانده شدن سیاوش از وطنش شد. ویژگی‌های دیگری که با بررسی این منبع به‌دست می‌آید، تأکید بر وفاداری و فداکاری زنان و همچنین همراهی آنان با همسرانشان در مواقعی است که حتی تا سرحد جانشان در راه مصالح و سیاست‌های شوی خویش پیش رفتند. پیوستن فرنگیس، منیژه، سودابه و جریره به همسران خود در هنگام سختی و بریدن

شخصیت زنان در شاهنامه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی آن است که نمادی از شخصیت پاک، زلال و خردمند و دیگری دیدگاه منفی است که آنان را ناپاک و بی‌خرد می‌داند. با این توصیفات می‌توان بیان کرد که شخصیت زنان در سراسر آن بسامد یکسانی ندارد و گاه پررنگ و گاه کم رنگ است. در شاهنامه با توجه به گفته فردوسی حکیم چه بسا در دوره‌هایی، مشورت با زنان برخی مشکلات را از میان برداشت و همین را می‌توان موقعیتی برتر برای زن در شاهنامه دانست.

را از میان برداشت و همین را می‌توان موقعیتی برتر برای زن در شاهنامه دانست. تأثیرگذاری زنان شاهنامه در روند داستان‌های آن ربطی به نوع نقش آنان ندارد. در شاهنامه زنانی هنرمند وجود داشتند و دارای شغل‌هایی نظیر: خوانندگی، رقصندگی، رامشگری و نوازندگی بودند. از بین این‌ها رامشگران، هنر خود را در جشن‌های عمومی، درباری و حتی در منازل ارائه می‌دادند. زنان هنرمند با هنرنمایی خود

از پدر، خویشان و گاه وطن خود در اثبات وفاداری آنان جالب توجه است. زنانی که به خاطر عشق خود متحمل مشکلات زیادی شدند که منیژه، فرنگیس، شیرین از این دست بانوان بودند. علاوه بر این عده‌ای از زنان سیاستمدار همچون کردیه، خواهر بهرام چوبین، گوهر وجودی زنان شاهنامه نیز هنگام مواجهه با آزمایش‌هایی شناخته می‌شود. احساس و شخصیت آنان در دشواری آشکار می‌گردد. شاید بی‌راه نباشد تا برای

در چنگ‌نوازی، رقص و آواز خود، خاطر شاه ایران را شاد می‌کردند. نمونه‌ای از داستان‌های شاهنامه که در آن کنیزی حضور جالب توجهی داشته است، داستان بهرام گور و آزاده است. وی کنیز بهرام بود که چنگ می‌نواخت، زنی با نقش دون‌پایه اما با تأثیری فراوان در داستان و می‌توان آن نمونه آشکاری از جسارت یک کنیز زن در برابر شاه دانست. دیگر آن که همراهی او در کنار پادشاه به عنوان یک چنگ‌زن را

پنهان کند. نمونه بعدی، فرنگیس است که به باید کودک خود را به خاطر خطری که از جانب افراسیاب تهدیدش می‌کند و به چوپانی می‌سپارد. دسته دیگر را زنان به عنوان همسر می‌توان در نظر گرفت. در ایران باستان ما زنانی را داریم که در برخی مواقع به نوعی ابزاری برای فعالیت‌های سیاسی محسوب می‌شدند و پیوندهای ازدواج برای اهداف سیاسی با آنها انجام می‌گرفت که گاهی برای حفظ جان ملت‌ها و حتی جلوگیری از ایجاد جنگ‌ها با هدفی سیاسی و نه عاطفی انجام می‌شد، در شاهنامه بر ازدواج با زنی که دارای نژادی ایرانی داشته باشد تأکید شده و از آن بیشتر نیز بر «هم طبقه اجتماعی بودن» تأکید شده حتی بیشتر از ازدواج با زنی دارای «نژادی همسان». برای نمونه فریدون برآن است تا برای سه پسر خود همسرانی برگزیند به این منظور جندل را به یمن می‌فرستد بخشی از سخنان او در این باره به جندل را در زیر ذکر می‌کنیم که در آن از وی خواسته شده تا سه عروس شایسته و هم‌تراز با ایشان پیدا کنند؛ فریدون به او سفارش می‌کند که سه خواهر از یک پدر و مادر را انتخاب کند، وی تأکید می‌کند که این دختران از نژاد مهران، پری‌چهره، پاک، خسرو گهر که در شأن پسران او باشند. جندل به جست‌وجو پرداخت، پرس و جوی فراوان کرد تا در نهایت به نزد شاه یمن راه یافت و به او از نزد او از قصد و نیت فریدون آگاهی داد. شاه یمن فرصت برای مشورت خواست و در نهایت خواستار دیدار پسران فریدون گشت تا بتواند دخترانش را به آنها بسپارد. در نهایت آن دختران به همسری پسران فریدون، سلم، تور و ایرج برگزیده شدند و خودش از تخت شاهی کناره گرفت و قلمرو خویش را میان ایشان تقسیم کرد.

در مورد ازدواج‌های سیاسی که به ازدواج عاقلانه هم تعبیر می‌شود، می‌توان به این زوج‌ها نیز اشاره داشت؛

زنان در شاهنامه به یک دسته‌بندی قائل شویم: دسته‌ای را می‌توان مادرانی در شاهنامه دانست، در هر بخشی از شاهنامه که پهلوانی بلندپایه و یا قهرمانی نامدار پا به عرصه وجود می‌گذارد، در ابتدا مادر او ستایش می‌شود. زنانی همچون رودابه، تهمینه، فرانک، فرنگیس هستند که در شاهنامه به طور خاصی ستوده شده‌اند و اغلب این زنان فرزندان خود را بدون پدر پرورش دادند و تربیت آنها را برعهده گرفتند. برای حفاظت از فرزندان خود متحمل سختی می‌شدند. فردوسی، نمونه‌ای از آن را فرانک که می‌داند که سخت نگران جان فرزند خود فریدون است و به عنوان سرپرست وی به دنبال مخفی‌گاه یا شخص گمنامی ولی قابل اعتماد است تا بتواند فرزند خویش را



بانوی جنگجویی که شجاعت وی بسیار بود «گردآفرید» است که از دلاوری‌هایش در شاهنامه سخنانی گفته است. این زن را می‌توان در چاره‌جویی‌ها و تدبیر هم‌مایه حیرت‌پهلوانان ایرانی قلمداد کرد و هریک نیاز به جایی جدا برای توصیف و بررسی دارند. زنان با جایگاه‌های اجتماعی متفاوتی از اشراف و درباری گرفته تا زنان عوام در این اشعار یاد می‌شوند. می‌توان استنباط کرد که فردوسی

مقام و منزلت زنان از جمله خردورزی، وفاداری، پاکدامنی و کاردانی را گرامی می‌دارد و برخلاف عرف زمانش زن را تافته‌ای جدا بافته از اجتماع نمی‌داند و متمایز نمی‌کند. در شاهنامه زن و مرد یکسان‌اند و تفاوت بسیار فاحشی ندارند، گاه در امور خطیری از زنان به عنوان مشاور استفاده می‌شود و چه بسا آنان با زیرکی و تیزهوشی خود، مشکلات را از سر راه بر می‌دارند. در برخی قسمت‌ها همچون

مسائلی چون، انتخاب همسر، گردش و تفریح زنان از آزادی برخوردارند.

نتیجه‌گیری

نگرشی که از زنان در متون اوستایی نشان داده شده، تقریباً ثابت بوده است و زن جایگاه مقدس خود را در آن حفظ کرده و علاوه‌بر آن از احترام زیادی برخوردار است. در متون پهلوی ما آگاهی بیشتری دربارهٔ اوضاع حقوقی

ازدواج کیکاوس، شاه ایران با سودابه، دختر شاه عرب، ازدواج سیاوش و جریره، ازدواج گشتاسپ با شاهزاده رومی کتایون، ازدواج اسکندر با شاهزادهٔ ایرانی روشنک، ازدواج بهرام گور با سپینود و یا ازدواج سیاسی خسرو پرویز، شاه ایران با شاهزادهٔ رومی، مریم.

ازدواج‌هایی هم از روی عشق و علاقه را نیز مشاهده می‌کنیم؛ تهمینه، دختر شاه سمنگان در شاهنامه را شاید

بتوان اولین زنی دانست که از مرد مورد علاقهٔ خود که «رستم» است خواستگاری می‌کند و این نشان‌دهندهٔ شخصیت شجاع و جسور این زن است. او هنگام خواستگاری، مغرورانه برای رستم تعریف می‌کند که قبلاً در مورد وی تحقیق کرده و به این نتیجه رسیده که تنها کسی که درخور ازدواج با اوست، رستم است. در اواخر دوران ساسانیان، دو زن به پادشاهی ایران می‌رسند: بوران و آذرمدخت که حتی

بخش‌های کوتاهی در شاهنامهٔ فردوسی به آنان اختصاص داده شده است. مدت کوتاه دوران شاهی‌شان مسلماً نباید ربطی به جنسیت آن‌ها داشته باشد بلکه به دستگاه فاسد اداری ساسانی مربوط بود. این دو ملکه تنها نام شاه نداشتند بلکه سکه‌هایی نیز به نام خود ضرب کرده بودند و نکتهٔ جالب توجه این است که در این سکه‌ها ملکه آذرمدخت با برجسته کردن نام پدرش، خسرو پرویز در تلاش برای برانگیختن یک دورهٔ ثبات همچون دوران سلطنت او بود.

در ایران باستان ما زنانی را داریم که در برخی مواقع به نوعی ابزاری برای فعالیت‌های سیاسی محسوب می‌شدند و پیوندهای ازدواج برای اهداف سیاسی با آنها انجام می‌گرفت که گاهی برای حفظ جان ملت‌ها و حتی جلوگیری از ایجاد جنگ‌ها با هدفی سیاسی و نه عاطفی انجام می‌شد، در شاهنامه بر ازدواج با زنی که دارای نژادی ایرانی داشته باشد تأکید شده و از آن بیشتر نیز بر «هم طبقه اجتماعی بودن» تأکید شده حتی بیشتر از ازدواج با زنی دارای «نژادی همسان».

- پورداود، ابراهیم (۱۳۸۱). یشت‌ها. تهران: اساطیر.
- پیامنی، بهرام (۱۳۷۹). «فراز و فرود شخصیت زن در شاهنامه». کیهان فرهنگی.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. تهران: سخن.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۹). مینوی خرد. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا (۱۳۹۸). متن‌های پهلوی. تهران: علمی.
- دارمستتر، جیمز (۱۳۸۰). مجموعه قوانین زرتشت. ترجمه موسی جوان. تهران: دنیای کتاب.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۷). اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی. تهران: مروارید.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۴۶). اخبار الطوال. ترجمه صادق نشات. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- رضی، هاشم (۱۳۹۰). آیین مغان. تهران: سخن.
- رضی، هاشم (۱۳۷۹). اوستا. تهران: بهجت.
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲). ارداویراف‌نامه. تهران: معین.
- شهرزادی، رستم (۱۳۸۶). قانون مدنی زرتشتیان در زمان ساسانیان (ماتیگان هزار دادستان). تهران: فروهر.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: پیروز.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۱). شاهنامه. مسکو: دانش.
- مزداپور، کتابیون (۱۳۷۱). زن در آیین زرتشتی. آلمان: نوید.
- مظاهری، علی‌اکبر. خانواده‌های ایرانی در روزگار پیش از اسلام. تهران: قطره.
- ویدن گرن، گئو (۱۳۸۴). مانی و تعلیمات او. ترجمه نزهت صفای اصفهانی. تهران: مرکز.

زنان به تفکیک اطلاعاتی از جایگاه حقوقی آنان و شرکت آن‌ها در مسائل آموزشی و حضورشان در جامعه به عنوان جزئی از آن به‌دست می‌آوریم و به غیر از برخی متونی من جمله بندهشن که نگاه منفی نسبت به زن دارد، تصویر ارائه شده از بانوان در میان منابع دارای احترام است که برخی روایات از آن‌ها باقی مانده است. در شاهنامه نیز در خصوص برخی زنان از طبقات مختلف آگاهی می‌یابیم. در تمام این متون و روایات زنان، ارزش و حریمی مخصوص به خود را داشته و اگرچه به عنوان نمونه در برخی قسمت‌ها، تناقضاتی در مورد نیک و بد بودن شخصیت زن یا جایگاه پست یا والایشان وجود دارد. به طور کلی در مباحث، ذکر برخی مطالب، نشان از نقش حیاتی آنان در اجتماع و در کنار مردان دارد و به هیچ عنوان نمی‌توان آن‌ها را در جامعه کنار گذاشت و نادیده انگاشت؛ زیرا آنان نقش مهمی در خانواده و برای آرامش و تربیت فرزندان داشته‌اند و قسمتی از نقش‌های حقوقی نیز برعهده‌شان بوده است. شایان ذکر است که حق شوهر دادن دختران و یا حق شکایت از شوهرانشان و حقوقی از این دست، خط بطلانی بر نظریات انزوای آن‌ها می‌کشد.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۹۵). تاریخ اساطیری ایران. تهران: سمت.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰). آواها و ایماها. تهران: یزدان.
- اسماعیل‌پور مطلق، ابوالقاسم (۱۳۸۷). اسطوره‌ی آفرینش در آیین مانی. تهران: کاروان.
- اسماعیل‌پور مطلق، ابوالقاسم (۱۳۹۶). چشمه‌های بیدار. تهران: هیرمند.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۵). بندهشن (فرنیخ دادگی). تهران: توس.
- بهرامان، فرخ مرد (۱۳۹۱). مادیان هزار دادستان. تهران: علمی.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۹۱). ویسپرد. تهران: اساطیر.

- Daryaei, Touraj. (2014). The Last Ruling Woman of Ērānšahr: Queen Āzarmīgduxt, Winter-Spring, 78-79

خرامش بانوان بر صفحات اسطوره و تاریخ ایران

بررسی نگاره‌ها و پیکره‌های زنان از دوران اساطیری تا اواخر دوران ایران باستان

حانیه رشیدی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی



مقدمه

و دقیقی ارائه می‌دهند به زنان نپرداخته‌اند، همچنین با کمبود منابع در این مورد روبه‌رو هستیم. پس باید به سراغ منابع مادی و غیر مکتوب برویم و تصاویر زنانی را که به صورت نگاره در دیوارها، سقف بناها، نقشی در ظروف سفالی و فلزی، مجسمه، نقوشی بر روی ابریشم و فرش از دوران باستان به عنوان منبع دست اول باقی مانده‌اند بررسی کنیم. البته ممکن است با محدودیت‌هایی مواجه باشیم زیرا از آن‌جا که موضوع محوری هنر دوره باستان، هنر شاهانه و درباری بوده، تصویر زنان و حتی زنان درباری هم بسیار نایاب است.

با این وجود در تاریخ میانه ایران، دوران اسلامی و ادوار پس از آن با توجه به روایات مختلف شفاهی که هم از دوران اساطیری و هم از ایران باستان در قالب ادبیات شفاهی و سینه به سینه به این دوران منتقل شده‌اند و از طرفی با رشد و شکل‌گیری هنرهای تجسمی مختلف از جمله مینیاتور، نقاشی‌های پیشرفته بر روی بناها و ظروف و ... برخی از صحنه‌های داستان‌ها در قالب نگاره و نقاشی منعکس شده‌اند می‌توان در آنها تصاویر زنانی را نیز دید. در این میان اسطوره عاشقانه شیرین و فرهاد و همچنین بیش از همه، روایات حماسی شاهنامه که مصور شده و در داستان‌های مختلف آن از جمله دیدار زال و رودابه به روشنی تصویر و نگاره زنان دیده می‌شود که بازگو کننده

به راستی در هر دوره‌ای از تاریخ پر فراز و نشیب ایران، در کنار مردان برجسته که نام‌شان در دفتر چند هزار ساله تاریخ این سرزمین حک شده است، شاهد زنانی بوده‌ایم که نقش مهمی در وقایع سرنوشت‌ساز دوران خود و حتی بعد از آن داشته‌اند.

به عبارتی آنها یا خودشان به عنوان عاملان یک واقعه تاریخی بوده‌اند و یا تأثیرشان بر تصمیمات حکومتی و کشوری بسیار پر اهمیت بوده است. با این حال نگاهی گذرا به فعالیت‌های زنان دوره باستان نشان می‌دهد که نقش آن‌ها همیشه مثبت و باعث پیشرفت نبوده است، یعنی همانطور که ما در طول دوره باستان شاهد دلاور زنانی همچون تهمینه، فرنگیس، گردآفرید، آذرمدخت و درخشنده بوده‌ایم، نمی‌توانیم تأثیرات منفی زنان در برخی از تصمیمات کشوری را نادیده بگیریم که همین نقش آن‌ها در برخی نگاره‌ها به تصویر کشیده شده است. البته در این بین، علاوه بر توجه به زنان درباری باید به نقش زنان طبقات متوسط جامعه در وقایع مختلف توجه داشت که بررسی دقیق آن نیازمند خواندن منابع بسیار و کسب مهارت‌های زیادی است.

در روند بررسی ممکن است متوجه شویم که منابع مکتوب آن‌طور که در مورد شاهان و مردان اطلاعات مفصل

همین خاستگاه نشأت گرفته است و آن را مادر بشر در نظر گرفته‌اند و حتی در برخی از منابع از آن به عنوان ایزدبانو یاد می‌کنند که در حین این که نماد هویت ایرانی بوده، تقدس والایی نیز داشته است.

بنابراین هنرمندان سعی می‌کردند این نماد هویتی را با به کار بردن بهترین تکنیک‌ها ارائه دهند. این نگاره که علاوه بر نقش شدن بر دیواره بناها و حتی فرش‌ها، در اکثر مکاتب نگارگری و به سبک مخصوص آن‌ها به کار رفته، بسیار فراگیر شده و تکرار سمبلیک در انواع هنرها آن را برجسته ساخته است.

نکته جالب توجه دیگر در باب این نگاره آن است که از آن‌جا که هنرمندان به صورت شفاهی با روایت اسطوره‌ای مام میهن آشنا شده بودند، بنابراین هر کدام از آن‌ها به صورت‌های متنوعی که خود، چهره و پیکره‌اش را در ذهن تصور می‌کردند به تصویر می‌کشیدند.

البته بدیهی است که هنرمندان جدیدتر گاهی از هنرمندان قدیمی در رابطه با این نقش گره‌برداری می‌کردند. یکی از نمونه‌های نقش «مام میهن» با سبک مکتب نگارگری بخارا نقش شده است. در این سبک که یکی از ویژگی‌های آن ایده‌آل‌گرایی است، شاهد بهره‌گیری از رنگ‌های مکمل در نمایش عناصر درون قاب هستیم و به عبارت دیگر نگارگر سعی کرده است با به کار بردن رنگ‌های متنوع و قاب آن ایده‌آلی را ایجاد کند.

تاج بر روی سر زن، لباس‌های او و همچنین نقوش هندسی فضایی که مام میهن در آن نشسته است دارای دو مفهوم است:

۱. بیانگر شخصیت اسطوره‌ای و والای اوست که نگارگر سعی کرد این موضوع را با بزرگ‌تر کشیدن سوژه نسبت به نقوش انسانی خارج کادر داخلی، نشان دهد
۲. انسان‌ها و نقوش بیرونی کارد کوچک نشان می‌دهند

اطلاعات و حتی اصول اعتقادی مردمانی است که خیلی کم‌تر در منابع مکتوب به آن پرداخته شده است.

در این مقاله سعی داریم با بررسی چند دسته از نگاره‌هایی که در آن زنان دوران اساطیری و دوران باستان به تصویر کشیده شده‌اند، ضمن برشمردن داده‌های تاریخی، ویژگی‌های هنری و تناسب ویژگی‌های هنری آن‌ها را با شاخصه‌های مختلف جامعه انسانی آن روز بررسی کنیم.

دوران اساطیری

هرچند ممکن است نام بسیاری از زنانی که در دوران اساطیری ایران فعالیت‌های مهمی را رقم زدند و یا نقش پررنگی در اساطیر نقل شده داشتند، در میان گرد و غبار افسانه و تاریخ محو شده باشد اما نقوشی که در دوره‌های بعد و بنابر روایات شفاهی نقل شده در دوران میانه و اسلامی در قالب مینیاتور، نقوش بنایی، نقش برجسته، نقشه فرش و پارچه ابریشم شکل گرفتند به روشنی جایگاه برجسته زنان را نشان می‌دهند.

بدیهی است که در بررسی آثار و نگاره‌های این دوره ممکن است با نقوش سورئالیستی و فراطبیعی برخورد کنیم چرا که هنرمندانی که سعی بر به تصویر کشیدن صحنه‌های اسطوره‌ای دوره پیشدادیان و کیانیان داشته‌اند، براساس اصول اعتقادی و باور به چهره اساطیری برخی از بانوان، چهره‌ها و پیکره‌ها را در هاله‌ای از افسانه و واقعیت می‌کشیدند، برای مثال می‌توان در این میان به نگاره معروف «مام میهن» اشاره کرد.

از آنجا که در باورهای کهن، زمین را مانند زنان بارور، زایا و پرورش‌دهنده می‌دانستند که تمام موجودات زمینی در پهنه آن به وجود می‌آیند و در آغوش چهار فصل آن پرورش می‌یابند، جنسیت فرضی زمین را مادینه در نظر گرفتند. در واقع عبارت هویت‌ساز و پر احساس «مام میهن» نیز از

مسئله که خسرو همان خسرو پرویز ساسانی یا خسروی دیگر است مشخص نشد اما نگاره شیرین در اثر مصور شده منظومه شیرین و فرهاد اثر وحشی بافقی، صحنه دیدار شیرین و فرهاد را در بیستون نقش کرده است. بررسی این نگاره نشان می‌دهد که شیرین جایگاه بالاتری نسبت به فرهاد داشته چراکه هم سوار بر اسب بوده و هم ندیمانی همراه خود داشته است. نکته جالب دیگر در خصوص این نگاره، تزئینات موی شیرین و نوع لباس اوست که محققان مختلف با تطابق این نوع لباس و فرم مو با لباس و شیوه‌های آرایشی زنان در دوره ساسانیان نوعی اشتراک احتمالی یافتند. البته در این نظریه باید به چند نکته توجه داشت: اول این که هنرمند این نگاره (محمد قاسم: نگارگر مکتب اصفهان) از نقوش هنرمندان قبلی خود تأثیر گرفت که آنها نیز احتمالاً از سبک‌های گذشته الهام گرفته بودند. دوم این که این هنرمندان، روایات شفاهی که شنیده بودند



که او در دنیایی دیگر (شاید در بهشت) است و انسان‌های دیگر در دنیا در حال تلاش و روزمرگی خود هستند که این دو مفهوم به نگاره مزبور نوعی تضاد فراواقعی و سمبلیک بخشیده است.

نگاره برجسته دیگر از روایات اسطوره‌ای که البته از لحاظ زمانی برای دوران بعدی (شاید دوران خسرو پرویز) است، به دوران ساسانیان تعلق دارد اما به لحاظ اسطوره‌ای، بهتر است آن را در دسته‌بندی نگاره شیرین و فرهاد بررسی کنیم. این نگاره علاوه بر آن که مکتب‌های نگارگری، آن را به صورت‌های متفاوتی به تصویر می‌کشند در نقاشی‌های بنایی نیز با تکنیک‌های ویژه‌ای به کار رفته است. در اکثر شاهنامه‌های مصور شده، نقش شیرین با معشوقش دیده می‌شود اما در شاهنامه اصلی با وجود این که عشق فرهاد بر زبان مردم افتاده بود به او اشاره نشد بلکه همیشه معشوق شیرین، خسرو در نظر گرفته شده که هنوز این



از رودابه کابلی اطلاعات جالب توجهی را به دست می‌دهد. از جمله این اطلاعات می‌توان به این نکته اشاره کرد که ارتباط نزدیک او با ندیمه‌هایش باعث شده بود که آن‌ها را از عشقی که نسبت به زال داشت مطلع سازد.

نگاره موردنظر هم از لحاظ هنری همانند نگاره شیرین و فرهاد که به مکتب اصفهان تعلق دارد، است اما جزو نود و سه تصویر از شاهنامه مهم و مصور رشیدا است یعنی

این هنرمند پر کار در به تصویر کشیدن صحنه‌های اسطوره‌ای فعالیت بسیار داشته و آثارش بسیار جالب توجه بوده است. از نکات جالب کار محمد قاسم، شناخت زمانی و سعی بر کشیدن صحنه در فضای زمانه‌ای است که اتفاق در آن رخ داده است. برای مثال در نگاره شیرین و فرهاد، فرم صورت و چشم ایرانی و حتی لباس شیرین در فضای آن دوره و منطقه تصویر شده و در صحنه دیدار زال و رودابه نیز رودابه را با لباس و فرم صورت و چشمی، کشیده

است که به روشنی نژاد کابلی آن را نشان می‌دهد. سودابه مصداق نقش بد و مایه ننگ در شاهنامه است. او که دختر پادشاه هاموران بود و خودش شاهزاده محسوب می‌شد، در ابتدای ازدواج با کاووس شاه، چهره خوبی از او ارائه شد اما عشق به سیاوش و خیانتش باعث شد چهره بدی از او در دوران اسطوره‌ای به جا بماند.

را مصور کردند و هیچ تصویری از شیرین واقعی در ذهن نداشتند بلکه براساس توصیفات این روایات آن چیزی که در ذهنشان نقش بست را تصویر کردند، پس این نظریه با ذکر این دو دلیل درست نیست. البته احتمال دیگر این است که این دسته از هنرمندان باتوجه به این که نظریه تعلق داستان اسطوره‌ای شیرین و فرهاد به دوران ساسانیان را شنیده بودند، سعی کردند تزئینات، فرم لباس و موی

شیرین را هم به سبک دوره ساسانیان نقش کنند.

اما نگاره دیگر که آن هم صحنه دیدار شیرین و فرهاد را نقش کرده است، متعلق به دوران قاجار است چراکه ویژگی‌های مکتب قاجار که مکتبی طبیعت‌گرا و رئالیسم بوده است این نکته را نشان می‌دهد. از طرفی فرم چهره‌های شیرین و ندیمان‌ش، آرایش صورت، لباس‌ها و تاج آن‌ها بیشتر از همه بر سبک مکتب قاجار تأکید می‌کند. این نگاره هم تعلق شیرین به طبقه اجتماعی بالاتری

نسبت به فرهاد را نشان می‌دهد.

اما در نگاره بعدی که نقش تصویر شده در آن متعلق به دوران حماسی _ اسطوره‌ای کیانیان است و در مقایسه با نگاره شیرین و فرهاد آن را بررسی می‌کنیم، نگاره دیدار زال و رودابه است. این نگاره از لحاظ موضوعی، در فضای عاشقانه داستان شیرین و فرهاد قرار دارد و تصویر ارائه شده

از آنجا که در باورهای کهن، زمین را مانند زنان بارور، زیبا و پرورش‌دهنده می‌دانستند که تمام موجودات زمینی در پهنه آن به وجود می‌آیند و در آغوش چهار فصل آن پرورش می‌یابند، جنسیت فرضی زمین را مادینه در نظر گرفتند. در واقع عبارت هویت‌ساز و پر احساس «ماد میهن» نیز از همین خاستگاه نشأت گرفته است و آن را مادر بشر در نظر گرفته‌اند و حتی در برخی از منابع از آن به عنوان ایزدبانو یاد می‌کنند که در حین این که نماد هویت ایرانی بوده، تقدس والایی نیز داشته است.



هم عشق و احترام را برمی‌انگیزانند. آنها زیبایی درونی و بیرونی دارند و باوجود این که نژادهایی بیگانه به شمار می‌روند اما از صفات عالی برخوردارند.

البته به جز سودابهٔ خیانت‌کار، این زنان الگوهایی چون بزرگ‌منشی، شوهرداری، مبارزه با پلیدی و پایداری در مقابل سختی‌ها را به خوانندگان شاهنامه معرفی کرده‌اند. همان‌طور که در چند نگارهٔ بالا اشاره شد، زنان در شاهنامه بیشتر با شأن و منزلت بالایی نقش شده‌اند و نوع لباس و زیورآلات آنها نشان می‌دهد که آنان از طبقات اشراف جامعه‌اند، با این حال ویژگی اخلاقی آنها به ویژه وفاداریشان قابل توجه است.

در منابع برجسته‌ای که به بررسی هنر دورهٔ ایران باستان می‌پردازند، معمولاً برای مطالعه و بررسی بهتر یک نوع دسته‌بندی ارائه می‌کنند که براساس آن هنر ایران باستان شامل پنج دورهٔ تمدنی است. این تقسیم‌بندی به شرح زیر

او بود که باعث شد سیاوش به ورگرم (آزمایش آیینی) تن دهد و از آتش بگذرد. نقش او در نگاره‌هایی آمده است که صحنهٔ عبور سیاوش از آتش را به تصویر می‌کشند و معمولاً در این صحنه سودابه در گوشه‌ای به خاطر رسوا شدن بر سر خود چنگ می‌کشد. در این نگاره سودابه به همراه یکی از ندیمان‌ش با چهره‌ای نگران، از کاخ به صحنهٔ عبور سیاوش می‌نگرد.

تصویر کلی ارائه شده از زنان دوران اساطیری در شاهنامه‌های مصور

بنابر نظر آقای مجدم که مطالعات فراوانی بر نقوش زنان شاهنامه دارند، (اکثر زنان شاهنامه نمونهٔ بارز زن تمام عیاراند و در عین برخوردارگی از فرزاندگی، بزرگ‌منشی و حتی دلیری از جوهر زنانه نیز به نحوی سرشار بهره‌مندند). زنانی چون تهمینه، فرنگیس، جریره، منیژه و گردآفرید

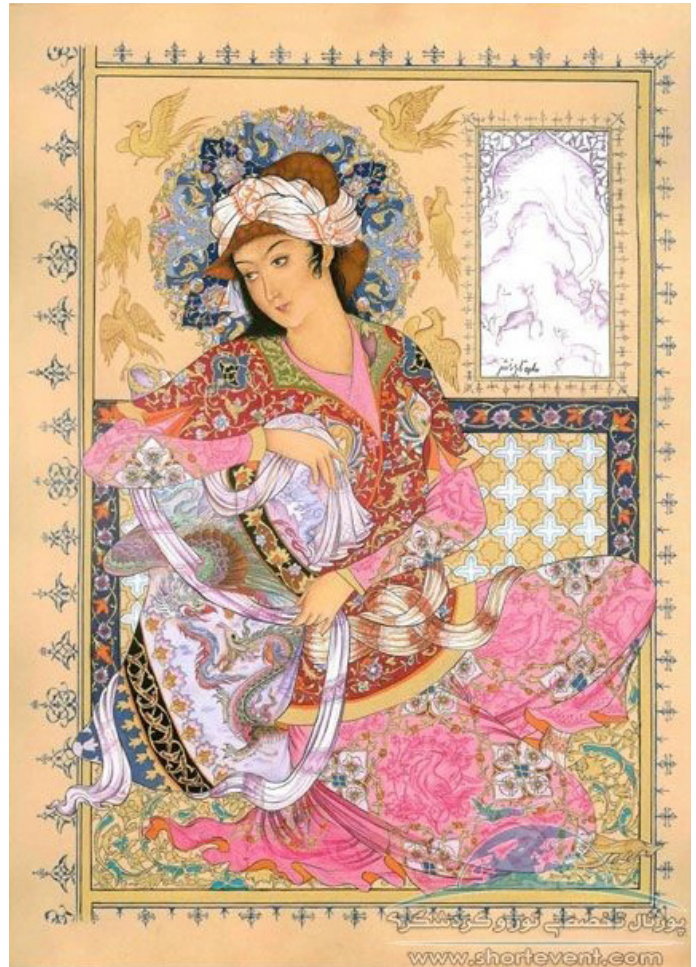
است که موارد یاد شده به رشد جامعه شهری منتهی می‌شوند. اما ممکن است این سوال مطرح شود که مرتبه بالای تمدن شهری چه ارتباطی به هنر و به نگاره‌های زنان دارد؟ در پاسخ به این سوال می‌بایست به رابطه متقابل این دو عنصر اشاره کرد.

براساس نظر محققان هرچه که جامعه‌ای از اقتصاد و ثروت بهتری داشته باشد از مرتبه تمدنی بالاتری نیز برخوردار است و هرچه که جامعه شهری در رفاه بیشتری باشد، فرصت مناسب‌تری برای ظهور و بروز انواع هنرها و هنرمندان به وجود می‌آید. هر اندازه که این هنر پیشرفته‌تر باشد علاوه بر موضوعات محوری همچون شاهانه، دینی، اساطیری و ... به موضوعات دیگری از جمله نقش زنان نیز می‌پردازد.

نکته مهم این است که نگاره‌های زنان تنها مختص به زنان درباری و اشراف نیست، هرچند که بیشتر آنها را زنان درباری تشکیل می‌دهند اما زنان طبقات متوسط نیز نقش شده‌اند. این موضوع بسیار حائز اهمیت است چراکه داده‌های بسیاری را از جامعه آن روز ارائه می‌دهد.

مهر استوانه‌ای بانوی نخریسی

در هنر ایلام مهرهای استوانه‌ای اهمیت بسیاری داشتند و در آنها علاوه بر موضوعات دینی به ویژه الهه‌ها به موضوعات متنوعی چون بانوان و جایگاه آنان پرداخته می‌شد. نقش بانویی که دوک نخریسی را به دست گرفته و ریسندگی می‌کند به روشنی موقعیت و جایگاه شغلی ویژه زنان را نشان می‌دهد. هر چند ندیمه‌ای که در پشت بانو با لباسی متفاوت ایستاده و او را باد می‌زند از طرفی هم لباس‌ها و آرایش مو حاکی از آن است که بانوی خانه‌دار از طبقه بالای جامعه است. اما بنابر دیدگاه مورخان مختلف، وجود این دستگاه نخریسی در



است که در هر بخش به طور مختصر به تصاویر و نگاره زنان می‌پردازیم: ۱- هنر تمدن ایلام ۲- هنر تمدن ماد ۳- تمدن هخامنشی ۴- تمدن سلوکی ۵- تمدن ساسانیان به طور کلی در این بخش باید به دو نکته حائز اهمیت پرداخت: اول، در تقسیم‌بندی ارائه شده، دو دوره طلایی هنری داریم که یکی از آنها تمدن ایلام باستان و دیگری دوره حکومت اشکانیان است. دوم، به زنان تمدن ایلام و نگاره آنان بیش از همه دوران‌هایی که در این تقسیم‌بندی وجود دارند، می‌پردازیم.

هنر تمدن ایلام

از آن‌جا که ایلام به سبب دشت‌های حاصل‌خیز خوزستان مازاد تولید داشت، در درجه‌ای بسیار بالا از تمدن قرار داشت، چراکه همیشه و در هر تمدنی تاریخ ثابت کرده



تمدن چند صد ساله ایلام نشان می‌دهد که در آن دوران کارگاه‌های نقریسی بر پا می‌شده و زنان طبقات متوسط نیز در آن اشتغال داشتند که همه این موارد بر مرتبه بالایی از تمدن شهری تأکید می‌کند.

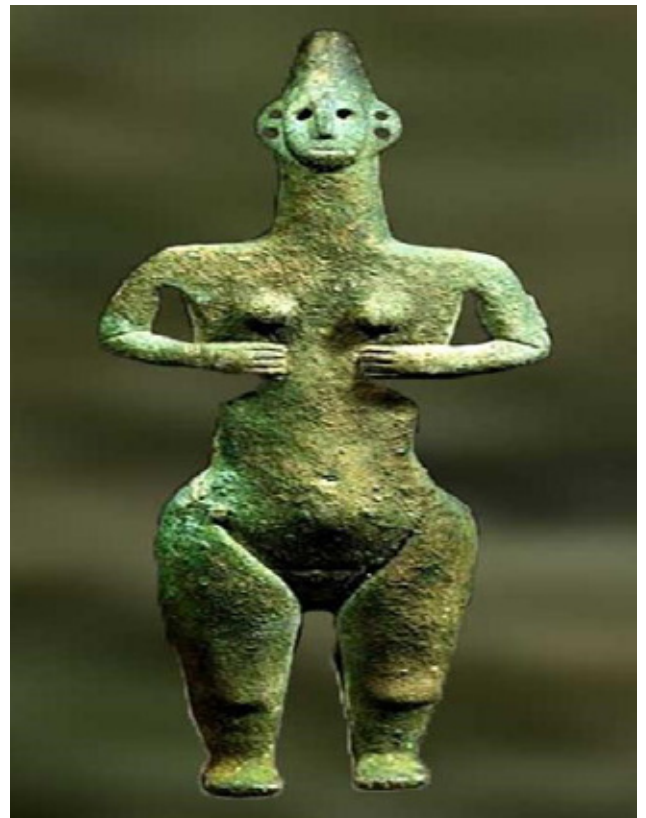
نکته جالب دیگر نقش برجسته ماهی بر روی چهارپایه است که بنابر نظریه‌ای این نوع نقش ماهی، نمادی از تمدن ایلام به حساب می‌آید. از لحاظ هنری نیز هنرمند نقش این مهر استوانه‌ای را با ظرافت خاصی تراشیده است، چراکه هارمونی و تناسب بدن بانو و همچنین جزئیات آن شامل تزیینات لباس، حتی صندلی و چهار پایه به روشنی ظرافت و لطافت هنری این اثر را نمایان می‌سازد.

پیکرهای مفرغی زنان در تپه و قبرستان مارلیک

با شکل‌گیری و رواج مفرغ لریستان در سده چهارم پیش از میلاد، این آلیاژ کاربردی به تمدن و هنر ایلام نیز راه یافت. در ایلام، تمدنی دیگر به نام مارلیک شکل گرفته بود که در حفاری‌ها از این تمدن آثار قابل توجهی یافت شده است. در قبرستان مارلیک دو پیکره مفرغی زنان به دست آمده که با فرم‌های ساده و در عین حال مشخص، ساخته شده بودند و شباهت زیادی به بت‌های دوران حجر داشتند.

سنجاق الهه خدمت‌گزار

یکی از آثار ناشناخته که از تمدن ایلام کشف شده، سنجاقی مفرغی است. بر روی این سنجاق، نقش الهه





آئینه با دو کاهن یا خدمت‌گزار در دو طرفش تصویر شده است. هرچند که صورت الهه و کاهنان به صورت خاص نقش بسته شده اما براساس دیدگاهی که از این تصویر حاصل می‌شود، به نظر می‌رسد که این دو کاهن نیز به عنوان دو نیروی خیر و شر هستند و در دو طرف الهه قرار گرفتند ولی باز هم نمی‌توان قاطعانه این دیدگاه را پذیرفت.

پیکره نپیر آسو (همسر اونتاش گال)

علاوه بر نقش برجسته‌ها، تصویر کامل زنان در پیکره‌های مفرغین این دوره نیز بسیار حائز اهمیت است. یکی از برجسته‌ترین پیکره‌ها، پیکره مفرغین نپیر آسو، همسر اونتاش گال، پادشاه ایلام است که از لحاظ هنری بسیار برجسته است چراکه در آن، هم عنصر تزئین لباس به کار رفته و هم خط میخی، نکته جالب آن نیز همین استفاده از خط و ایجاد کتیبه بر دامن این پیکره است که آن را از دیگر پیکره‌ها متمایز ساخته است.

در کتیبه آن، که به خط ایلامی نوشته شده است، آمده: «من ناپیرآسو، همسر اونتاش ناپیریشا هستم. هرکس که بخواهد مجسمه مرا تصرف کند، هرکس که بخواهد آن



نقش یادبود اونتاش نپیریشا (معبد چغازنبیل)

بر روی این سنگ‌نگاره باستانی نقش زنی حک شده است که دم ماهی دارد و این دم ماهی به کار رفته در نقوش، نمادی از تمدن ایلام بوده که از اهمیت زیادی داشت. در این نقش اسطوره‌ای، زن مارهایی را در دستان خود گرفته است و در بالای تصویر کاهنه‌های معبد در حال عبور هستند. این اثر مربوط به

دوره ایلام میانه و دودمان ایگه هالکی است که در سده دوازده پیش از میلاد از چغازنبیل به شوش انتقال یافته است.

لباس زنان ایلامی

این نوع پیکره‌هایی که تنها نیم تنه آن باقی ماند و همچنین نگاره‌های نقش بسته شده زنان بر جام‌های این دوره، داده‌های جالبی در خصوص نوع لباس زنان طبقات اشراف به ما می‌دهد که محققان با همین داده‌ها اقداماتی برای بازنمایی لباس زنان ایلامی صورت داده‌اند.

هنر تمدن مادها

از آنجا که هنر تمدن مادی نیز محور اصلی موضوعات خود را بر شاهان و گاهی دینی قرار داده است، هنرمندان اغلب در پیکره‌ها و نگاره‌ها به طبقات درباری و اشراف توجه کردند. بر همین اساس هم نقش زنان درباری در

را درهم بشکنند، هرکس که این کتیبه را خراب کند و یا نام مرا پاک کند، باشد که موردغضب خدایان اینشوشیناک، نپ ایریشا و کیریریشا قرار گیرد و نام و نسلش از میان برداشته شود.» علاوه‌بر این متن، ظرافت به کار رفته در ساخت پیکره بسیار مهم است چراکه سازنده به قدری به جزئیات تزئینی آن توجه کرده است که سعی داشته حتی چین‌های لباس، حالت دامن و دستبند ملکه و از طرفی

هارمونی و تناسب بدن ملکه را به خوبی نشان دهد. آنچه در اکثر پیکره‌های این دوره دیده می‌شود و در این مورد هم به روشنی نمایان شده، آن است که دست ملکه به حالت نیایش روی هم گذاشته شده است.

مجسمه زن کشف شده در شوش از عصر سیماشکی‌ها

همان‌طور که ذکر شد، در هنر و تمدن ایلام علاوه‌بر زنان طبقات بالا و اشراف به زنان طبقات

متوسط نیز پرداخته شده است. این پیکره که از لحاظ هنری بسیار ساده است، یکی از زنان طبقه متوسط را نشان می‌دهد. تفاوت لباس‌ها، آرایش مو و چهره او با نگاره زنان اشراف به روشنی گویای این نکته است که پیکره به زنی از طبقه و قشر متوسط تعلق دارد. علاوه‌بر لباس و آرایش، جنس وسایل اغلب از مفرغ بوده که در آن زمان ارزش زیادی داشت اما متریال هنری طبقه متوسط از سنگ، گل و یا سفال بوده است.

در هنر ایلام مهرهای استوانه‌ای اهمیت بسیاری داشتند و در آنها علاوه‌بر موضوعات دینی به ویژه الهه‌ها به موضوعات متنوعی چون بانوان و جایگاه آنان پرداخته می‌شد. نقش بانویی که دوک نخریسی را به دست گرفته و ریسندگی می‌کند به روشنی موقعیت و جایگاه شغلی ویژه زنان را نشان می‌دهد. هر چند ندیمه‌ای که در پشت بانو با لباسی متفاوت ایستاده و او را باد می‌زند، از طرفی هم لباس‌ها و آرایش مو حاکی از آن است که بانوی خانه‌دار از طبقه بالای جامعه است.



هنر آنها بر نقش زنان طبقه متوسط در جامعه ارجحیت دارد اما پیکره و نگاره‌های زنان طبقات متوسط در جامعه ماد هم به تعداد محدودی یافت شده است. متریال ویژه هنر شاهانه آنها که گنجینه‌ای از آن در تپه زیویه و لرستان کشف شده بیشتر مفرغ و طلا بوده اما در برخی از پیکره‌های ساخته شده، آثار سنگی نیز یافت شده است.

تأثیر عناصر هنری اقوام مختلف همچون سکاها، آشور و ... بر هنر مادی به خوبی نشان می‌دهد که آن‌ها علاوه بر ارتباطات پرفراز و نشیب سیاسی با یکدیگر تبادلات هنری نیز داشته‌اند اما به دلیل پایین بودن درجه جامعه و تمدن شهری، تکنیک‌های هنری این دوره آن گونه که در هنر ایلام دیده می‌شود به کار گرفته نشده است. به خصوص در پیکره‌ها و نگاره زنان که بیشتر آن‌ها در این دوره، تکنیک، تناسب اندام و نسبت ریاضی پیکره‌های ایلامی را ندارند. حتی در برخی از نگاره‌ها و پیکرک‌ها از نقوش انتزاعی استفاده کرده‌اند، با این حال بررسی آن‌ها مطالب مهمی در خصوص جایگاه زنان اشرافی و فعالیت‌هایشان را ارائه می‌دهد.

پیکره های فلزی زنان (لرستان)

این پیکره‌ها به احتمال محققان، پیکره‌های الهه‌های آن منطقه در دوران مادی بودند. البته با توجه به کمبود منابع، محققان در این که این پیکره‌ها متعلق به دوره مادی یا متعلق به دوره‌های قبل‌تر از آن بوده‌اند، اختلاف نظر دارند. اما بررسی این اثر حتی اگر به دوره مادها بازنگردد، برای کسب اطلاعات در رابطه با این دوره مفید است چراکه بسیاری از سنت‌ها و جنبه‌های آیینی اقوام کوتی، لولوبی، هوری، کاسی و ... بدون تغییرات قابل توجهی در میان مادها ادامه یافت و این سنت‌ها و عقاید پیش از هر جایی با توجه به محور موضوعی شاهانه دینی در هنر آن‌ها منعکس شده است.

در بررسی این پیکره‌های مفرغین که به احتمال زیاد الهه‌ها و خدایان مونث هستند، جنبه مذهبی و دینی غالب است. حتی براساس نظریه‌ای این پیکره‌ها را به سبب فرم دست‌هایشان که روی نیم‌تنه‌شان قرار دارد به آن‌ها الهه باروری نسبت داده‌اند اما با این حال این نظریه نیز قطعی نیست و عده‌ای از محققان با استدلال‌های خود، مخالف سرسخت آن هستند.

دوک نخ‌ریسی و حلقه‌های قلاب‌بافی

همان‌طور که در دوره‌های مختلف، خانه‌داری به عنوان فعالیت مشترک زنان بوده است در عصر مادها نیز زنان خانه‌دار به خانه‌داری مشغول بوده‌اند و آنها سعی می‌کردند علاوه بر نگه داشتن گرمای خانواده و پرورش فرزندان، فعالیت‌های خانگی همچون پخت و پز، بافندگی و تهیه پوشاک را هم بر عهده بگیرند و به بهترین نحو انجام

بر بالین جنازه حاضر می‌کردند. باز هم نمی‌توان با قطعیت در این باره نظر داد اما تطبیق و تناسب این آیین با رسومی که امروزه نیز در برخی از استان‌ها از جمله لرستان و کرمانشاه اجرا می‌شود بر صحت و درستی این فرضیه می‌افزاید.

تصویری نیز که از روی سنگ برجسته‌ای آشوری بازنمایی شده، صحنه مهاجرت زنان و فرزندان‌شان را در هنگام جنگ نشان می‌دهد. در نگاره مزبور هنرمند سعی کرده است که نگرانی را در صورت زنان مهاجر به نمایش بگذارد، علاوه بر برهنگی پا، سربازی که در جلوی‌شان است، نشان از عجله و شتاب آن‌ها دارد.

نگاره زنان در جام زرین در کنجینه حسنلو

بر این جام تصاویر مهمی قلم زنی شده است. بخشی از آن مربوط به ایزدهای شاخ‌دار سوار بر ارابه است که با نقش‌های اسطوره‌ای آمده است و این نکته بازهم بر آیینی و مذهبی بودن هنر ماد تأکید می‌کند.



دهند. از فعالیت‌های آنان ابزارهای مختلفی همچون سر دوک‌های نخ‌ریسی و حلقه‌های پارچه‌بافی کشف شده است که زنان با استفاده از آن‌ها، پوشاک خانواده خود و گاهی برخی از زنان فعال در این حوزه، پوشاک اشراف را تهیه می‌کردند.

نگاره مجلسی مهمانی زنان بر روی ظرفی کشف شده در لرستان

در این نگاره به روشنی می‌توان داده‌های جالب‌توجهی در خصوص فعالیت زنان خنیاگر و موسیقی‌دان را دریافت کرد. در یک طرف زنانی بر میل شاهانه نشسته‌اند که از اشراف هستند و جامی در دست دارند. زنی هم در حال نواختن چنگ منقوش شده و در طرف دیگر زنی در حال نواختن جغجغه (سیستروم) نقش شده است.



پیکره زنان در حال گریه و زاری در لرستان

این پیکره‌ها که نقش آن‌ها ابهام‌برانگیز است، بنابر نظر محققان، زنانی در حال شیون و زاری را نشان می‌دهد. محققان با بررسی همین پیکرک‌ها دریافتند که آیینی در عصر مادها وجود داشته که در آن، هنگام تدفین مردگان، زنانی را به شیون، ناله و کندن موی سر

که هنرمندان ماهری به این کار می‌پرداختند. به هر حال هنر در این دوره صورت شاهانه و درباری به خود می‌گیرد و بیش از هر چیز در خدمت بیان شکوه و عظمت شاهانه است، همچنین در آن تصاویر انتزاعی و ترکیبی نیز به چشم می‌خورد. بنابراین، در این شرایط بدیهی است که بر روی اغلب پیکره‌ها، زنان درباری و ایزدبانوان نقش شده باشند. البته برای مثال: بر روی سنگ‌برجسته‌ای، نقش ایزدبانویی که در کنار پادشاه می‌آید به معنی دینی بودن هنر هخامنشی نیست بلکه حضور ایزدبانو در کنار پادشاه تأکیدی بر مشروعیت مذهبی شخص پادشاه است. با این حال نگاره‌ها و پیکره‌های زنان در این دوره یا بسیار کم و یا هنوز کشف نشده است.

سردیس آتوسا در تخت جمشید

آتوسا شاهدخت و زنی درباری و دختر کوروش کبیر پارسی، همسر داریوش و مادر خشایارشا بوده است. بدین ترتیب به دلیل اهمیت این بانو و شأن و منزلتش، هنرمندان مجسمه‌ساز این دوره سعی کردند که سردیس او



بازنمایی لباس زنان مادی بر اساس نگاره‌های آنان

این نگاره که زنی را با لباس بلند مادی در برابر مردی نشان می‌دهد در گنجینه یافت شده جیهون کشف شده و در بازنمایی لباس آنان در کنار نقوش دیگر به محققان کمک کرده است.

دوران ماد

Median Period
(900-600BC)



هنر تمدن هخامنشیان

عصر هخامنشی همیشه گل سرسبد عصر باستان بوده است. شکوفایی هنری این دوره را ناشی از ثبات اقتصادی و اجتماعی تلقی هخامنشیان می‌دانند. همچنین به نظر می‌رسد که هنر این دوره، ترکیبی از عناصر هنری سرزمین‌های تابع بوده باشد چون نسبت به دوره‌های پیشرفت چشمگیری داشته است. با این وجود اما به علت پایین بودن درجه شهری این دوره به نسبت دوره ایلام، هنر آن به ویژه نگاره‌ها و پیکره‌ها، هارمونی و تناسب بدنی ندارد، هرچند

جزو آثار مصر باستان بوده است، گرت‌برداری آنها از مدل لباس زنان هخامنشی را به روشنی نشان می‌دهد و علاوه بر آن، بر روی قطعهٔ قالی کوچکی که در منطقهٔ پازیریک سیبری کشف شده، زنانی با لباس‌های هخامنشی نقش شدند که بازنمایی‌ای از این لباس صورت گرفته است. در این بازنمایی، رنگ لباس بانوان هخامنشی بنفش ارغوانی است که به عنوان رنگی سلطنتی در تاریخ باستان استفاده

می‌شد. از لحاظ هنری، این نگاره که در ترکیه یافت شده به سبک هنری شاهانه هخامنشی است؛ یعنی در این سنگ برجسته نیز برای نشان دادن شکوه و شأن زنان درباری، هنرمند از تکنیک بزرگ‌تر ساختن آنها نسبت به زمینه و دیگر اجسام و همچنین فرم ماهیچه‌های متحرک اسب‌ها، از تصویر نیم‌رخ استفاده کرده است. اگر بخواهیم نگارهٔ زنان نقش شده بر قالی را از لحاظ هنری بررسی کنیم،

به اشتراک سبک هنری آن با این نگاره پی می‌بریم. چراکه در این نگاره نیز سعی شده است، اقتدار، قدرت و شأن بانوی هخامنشی با بزرگ‌تر کشیدن او نسبت به سایر اجسام موجود در تصویر نشان داده شود. از دیگر ظرافت‌های هنری این فرش، گره‌های دقیق و هم‌اندازهٔ آن است که این عامل به علاوهٔ دورو بافته شدن آن، به فرش بعدی جلوهٔ خاص داده است. زنان نقش شده در این نگاره یک دست خود را به حالت نیایش بالا گرفته و دست دیگر خود

را با تکنیک‌های هنری مناسب بسازند. جنس این سردیس از سنگ گران‌قیمت فیروزه است و حاکی از آن است که در هنر شاهانه و درباری از سنگ‌ها و فلزات گران‌قیمت استفاده می‌شده است تا آن شکوه درباری را بهتر نشان دهد. این سردیس که به قرن سوم و چهارم پیش از میلاد تعلق دارد در تخت جمشید یافت شده است و اطلاعاتی که در خصوص ظاهر شاهزاده، نوع آرایش مو، فرم صورت و

تاج کنگره‌ای او در اختیار قرار داده، حائز اهمیت است.

نقش برجسته‌ای در غرب ترکیه که سه بانوی اسب سوار و دو بانوی پیاده بر آن نقش شده‌اند

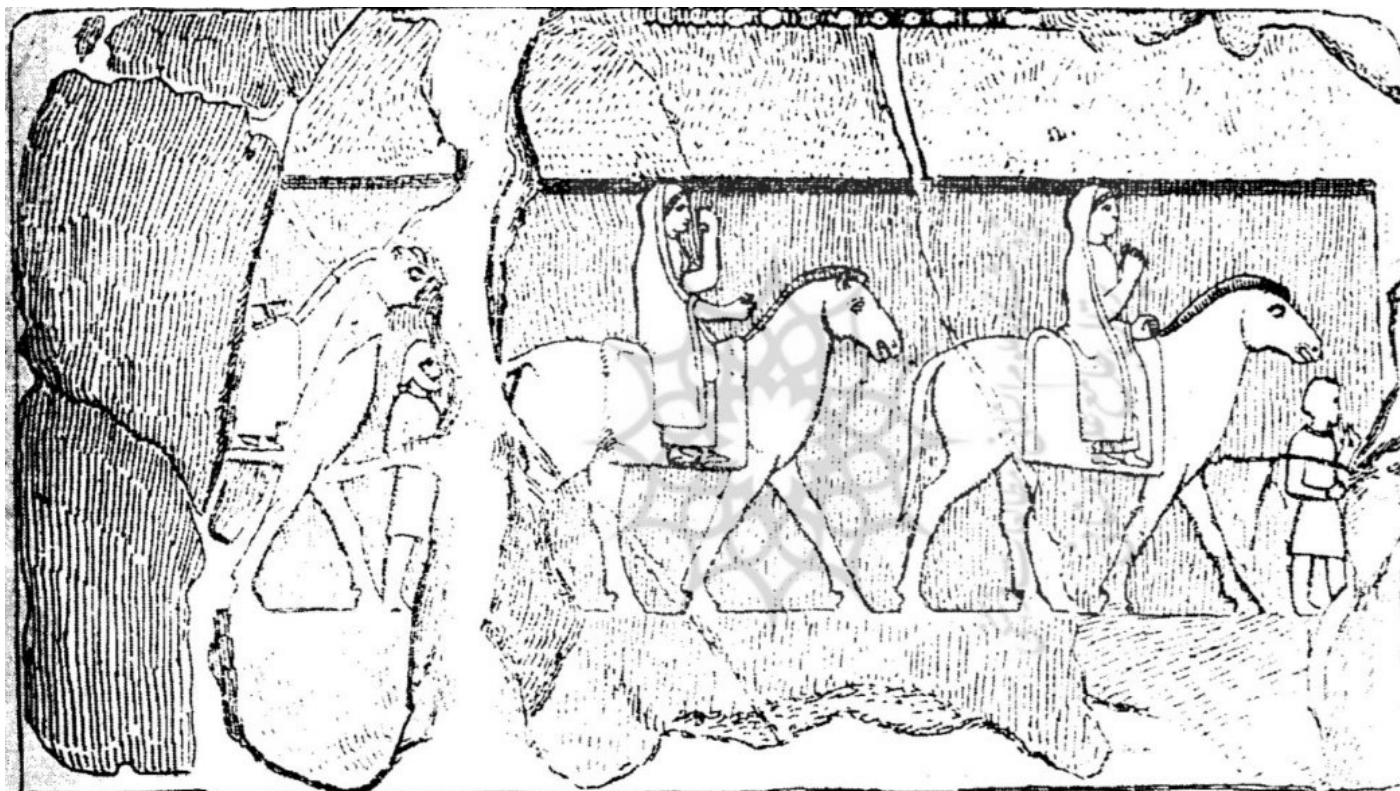
این سنگ‌برجسته که در سال‌های اخیر در آسیای صغیر کشف شده، بسیاری از ابهامات محققان را در مورد پوشش زنان هخامنشی، نوع و فرم لباس‌های آنان برطرف ساخته است، چراکه

تا قبل از آن، در بازنمایی از

لباس‌های بانوان این دوره به علت کمبود آثار سردرگم بودند اما بررسی این نگاره نشان داد که به طور کلی در این دوره، پوشش زنان از دو قسمت تشکیل می‌شد:

۱. لباس آستین بلند ساده که از زیر گردن تا قوزک پا را می‌پوشاند و انتهای آن چین‌دار بوده است.
۲. پارچه‌ای به حالت چادر امروزی که آن را بر سر می‌انداختند اما از لباس قبلی کوتاه‌تر بوده است. این نقش برجسته و دو پیکرهٔ دیگر که یکی از آنها

عصر هخامنشی همیشه گل سرسبد عصر باستان بوده است. شکوفایی هنری این دوره را ناشی از ثبات اقتصادی و اجتماعی تلقی هخامنشیان می‌دانند. همچنین به نظر می‌رسد که هنر این دوره، ترکیبی از عناصر هنری سرزمین‌های تابع بوده باشد چون نسبت به دورهٔ مادها پیشرفت چشمگیری داشته است. با این وجود اما به علت پایین بودن درجهٔ شهری این دوره به نسبت دورهٔ ایلام، هنر آن به ویژه نگاره‌ها و پیکره‌ها، هارمونی و تناسب بدنی ندارد.



را به سمت گل لوتوس که نمادی از درباریان پارسی بوده، گرفته‌اند.

مهرنگاره شاهزاده هخامنشی

پیش از روشن شدن طرح و سبک لباس زنان هخامنشی، محققان بر سر این که این مهر متعلق به هنر آشور و یا هخامنشی است، اختلاف داشتند اما تناسب و تطابق لباس و تاج آن با لباس زنان در نگاره‌های هخامنشی این ابهام را برطرف ساخت. در این نگاره عودی که در وسط صحنه و روبه‌روی شاهزاده می‌سوزد نمایانگر مشروعیت شاهزاده است. تفاوت پوشش و چهره خدمتکاران برای نشان دادن جایگاه بالای او کشیده شده است.

هنر تمدن سلوکی و اشکانی

در این دوره با ورود سلوکیان بیگانه به قلمرو ایران به دلیل برخی از اصلاحات کشاورزی و حتی شهرسازی‌هایی که انجام دادند، تمدن و درجه شهری به شدت پیشرفت

کرد و علاوه‌بر این پیشرفت، ورود هنرمندان یونانی به ایران باعث تحولاتی در هنر شد. ویژگی این هنرمندان در کارهای هنری رعایت تناسبات و ریاضی هم در نگاره‌ها و هم در تندیس‌سازی بوده است، هنگامی که به قلمرو ایران آمدند، این ویژگی‌ها را به هنر قبلی که هیچ تناسبی در آن وجود نداشت وارد کردند و همین عامل هم باعث ایجاد آثار هنری برجسته‌ای در این دوره شد.

آن‌ها علاوه‌بر تناسب و محاسبات ریاضی، شیوه‌های کورنتی و دوریستی در هنر یونانی را وارد کردند که نمونه آن‌ها را می‌توان در کنگاور دید. همچنین تندیس‌سازی آن‌ها به ویژه ساختن پیکره‌های بانوان به شدت برجسته است. این شیوه‌های هنری در هنر دوره اشکانی نیز حفظ شد و به کار می‌رفت. به طور کلی، نقش زنان در هنر این برهه از تاریخ ایران بیشتر شده بود و به نوعی نقش زن در هنر اشکانی پررنگ‌تر از دوره هخامنشی است و پژوهش مزبور تغییر این موضوع در هنر مناطق مختلف و فرهنگ‌های محلی این دوره را نشان می‌دهد.

سردیس و سکه ملکه موزا



زیادی داشته، شکل گرفته است. از جمله این دیوارنگاری‌ها که شهبانویی اشکانی را کنار شاه نشان می‌دهد، دیوارنگاری است که در آن صحنهٔ جلوس شهبانو و پادشاه به روشنی قابل مشاهده است و می‌توان سبک و مدل لباس‌های پارتی آن‌ها را دید. باید خاطر نشان کرد که بازنمایی پوشش زنان در این دوره با وجود پیکره‌های باقی‌مانده نسبت به دورهٔ هخامنشیان آسان‌تر بوده است، چراکه در این دوره پیکره‌هایی ساخته شدند که قصد به تصویر کشیدن بانویی خاص را نداشتند بلکه هدف آن‌ها نشان دادن چهره و لباس کلی زنان در این دوره بود.

به نظر می‌رسد که لباس اصلی آن‌ها شامل یک پیراهن بلند (لباس بلند تا روی پا) و کاملاً پوشیده است که در قسمت کمر به وسیله کمربند سفت می‌شد و دارای ظرافت در آستین و لبه‌های دامن بود. دومین عنصر پوشش زنانه، حجاب بود که قسمت پشت سر را می‌پوشاند. چنین حجاب‌هایی در سراسر خاور نزدیک از هخامنشیان تا دوره اشکانیان متداول بود.

از ویژگی‌های هنری این دیوارنگاری می‌توان به سه رخ بودن چهره‌ها، بازنمایی پیکر شهبانو، به کارگیری رنگ‌های متنوع و مختلف به ویژه رنگ‌های گرم، ایجاد یک سبک برای الفتی عمیق در دیوارنگاری اشاره کرد. همچنین، روش بازنمایی با رنگ‌ها و خطوط شکل‌ساز

موزا یکی از زنان رومی فرهاد چهارم اشکانی بود که آگوستوس، پادشاه روم، او را به عنوان برده به پادشاه اشکانی، فرهاد پیشکش کرد. او بعد از به دنیا آمدن فرهاد پنجم، زمینهٔ نفوذ خود در حکومت را فراهم ساخت و فرهاد چهارم را مسموم کرد تا فرزند خود را بر مسند پادشاهی بنشاند. اما در اوایل سلطنت فرهاد پنجم، او به مدت طولانی بر کشور حکومت کرد و با به کارگیری سیاست‌هایی حتی بعد از کشتن همسرش مانع از به تخت نشستن پسرش، فرهاد پنجم شد. به صورتی که فرهادک تنها نام شاه را داشت و موزا رسماً اختیار و قدرت تام داشت و براساس همین اختیارات، دستور می‌داد که نقش چهرهٔ خود را در پشت سکه‌های فرهادک نقش کنند و باید یادآور شد که در تندیس او، فرم چشمان و موهایش نژاد رومی‌اش را مشخص می‌کند.



دیوارنگاری شاه و شهبانوی اشکانی بر کوه خواجه

با رواج دیوارنگاری در دورهٔ اشکانیان، آثار بسیار برجسته‌ای در منطقهٔ کوه خواجهٔ سیستان که برای اشکانیان اهمیت

سیاه است که این روش اهمیت ویژه‌ای در زیبایی‌شناسی طبیعت‌گریز ایرانی دارد.

در منابع مختلف از نگاره‌ها و پیکره‌های زیادی نام برده شده است که زنان در آن نقش شده‌اند اما متأسفانه این آثار از بین رفتند و یا هنوز برخی از آن‌ها کشف نشدند.

هنر تمدن ساسانی

در این دوره ضمن پیشرفت در بسیاری از جنبه‌های هنری از جمله معماری (ابداع طاق و ایوان)، نگاره‌ها و پیکره‌ها دوباره تناسب خود را از دست می‌دهند و جنبه شاهانه هنر بار دیگر برجسته می‌شود و به سبب پایین رفتن سطح جامعه شهری به طور کلی، هنر کمتر رشد می‌کند و در نتیجه نقش و نگاره زنان هم در هنر کمیاب می‌شود.

پیکره بانوان چنگ نواز طاق بستان

این نقش برجسته با وجود این که از لحاظ هنری درجه پایینی دارد اما از معدود نقوشی است که در خصوص رامشگران و خنیاگران بانوی ساسانی اطلاعاتی را به ما ارائه می‌دهد. بر اساس منابع می‌دانیم که همیشه خنیاگرانی در دربار شاه ساسانی، مشغول هنرنمایی بوده‌اند، پس بررسی این نگاره نشان می‌دهد که شهبانوهای ساسانی نیز در کنار خود، خنیاگران بانو را به خدمت می‌گرفتند.

نگاره موزائیکی ملکه ساسانی در حال نواختن چنگ در کاخ بیشاپور

این نگاره ملکه‌ای با ظاهری که در آن تناسب کمی دیده می‌شود را نشان می‌دهد که در حال نواختن چنگ برای خود است. این نگاره بر روی موزائیک‌های کاخ بیشاپور نقش شده است.



بازنمایی لباس زنان این دوره علاوه بر این نقوش، براساس سکه‌ای که شهبانو را در کنار شاه نقش کرده، صورت گرفته است. شباهت‌هایی که پوشش این عصر با پوشش زنان عصرهای پیشین داشته به روشنی در مورد تأثیر و گرت‌برداری آن‌ها از یکدیگر سخن می‌گوید.

سخن پایانی

هر چند که در تمدن‌هایی چون هخامنشیان و ساسانیان، تصاویر و نگاره‌های زنان در آثار هنری بسیار کمیاب است اما شواهد مکتوب و منابع دیگر از موقعیت خوب آنها در جامعه خبر می‌دهد، بنابراین کمبود منابع مادی از آن‌ها به معنی عدم وجودشان نیست.

بررسی هویت زنان در نقوش و نگاره‌های دوره‌های مختلف نسبت به چهره‌ای که منابع مکتوب از زنان به ما ارائه می‌دهند متفاوت‌تر و قابل درک‌تر است.

تمام پیکره‌ها و نگاره‌های زنان در این دوران طولانی، علاوه بر نقش تزئینی، مضامین اعتقادی-دینی عمیقی را از



نگاره دینگ در کاخ بیشابور

از دیگر نگاره‌های این کاخ، نگاره دینگ، همسر یزدگرد دوم است که در دوره‌ای که برادرانش برای کسب قدرت به جدال طولانی مشغول بودند توسط اشراف به پادشاهی منسوب شد و حدود دو سال بر قلمرو ساسانی حکم راند. از لحاظ هنری باز هم در این نگاره، عدم تناسب و غیرواقعی بودن حالت چشمان و صورت دیده می‌شود. همچنین ویژگی دیگر آن به کار رفتن رنگ‌های سرد در این نگاره است.

نگاره بانویی با گل نیلوفر در بیشابور

این موزائیک که در بیشابور فارس کشف شده، دارای کادری است که بانویی بر روی آن نقش شده است و تزئینات جالبی دارد. در این کادر بانو به حالت ایستاده و تمام‌رخ است که در دست چپ گل‌های نیلوفر دارد که این نمادی از پادشاهی پارسی بود. افزون بر این موارد، تصویر زیبایی از لباس‌های دوره ساسانی نیز در آن ترسیم شده است.



● پاکباز، روئین (۱۳۸۸). *نقاشی ایرانی از دیرباز تا امروز*. تهران: زرین و سیمین.

● پاکزاد، زهرا (۱۳۹۳). «نگاهی به شیوه‌های شکل‌گیری نگاره‌های شاهنامه رشید». *جلوه هنر*، ش. ۱۱.

● پراد، آیدت (۱۳۸۳). *هنر ایران باستان (تمدن پیش اسلامی)*. ترجمه یوسف مجیدزاده. تهران: دانشگاه تهران.

● رضائی، ایرج و فیروزمندی، بهمن (۱۳۹۳). «در جستجوی ردپای زنان مادی در منابع تاریخی و بقایای باستان‌شناسی». *زن در فرهنگ و هنر*، ش. ۴.

● شادقزوینی، پریسا (۱۳۹۱). «بررسی هویت زنان در نقوش و آثار هنری سده‌های آغازین اسلام». *زن در فرهنگ و هنر*، ش. ۴.

● عزیزی، حسن و زهرا، ده ده جایی (۱۳۹۹). «بازتاب اسطوره "گاوماهی" در هنر ایرانی بر اساس منابع کهن، با محوریت قالبچه تصویری». *هنرهای صناعی ایران*، ش. ۴.

● مافی‌تبار، آمنه (۱۳۸۸). «تعامل و نقش‌مایه‌ها و ویژگی‌های هنری مکاتب نگارگری ایرانی با نظری به نگاره‌های «گذر سیاوش از آتش»». *فصلنامه مطالعات هنر اسلامی*، ش. ۱۰.

● مجدم، محمد حسین (۱۳۹۶). *زن در شاهنامه*. تهران: نوآوران سینا.

مردمان آن دوره ارائه می‌دهند. در واقع همان‌طور که در بررسی این نگاره‌ها بیان شد، برخی از این تصاویر همانند «مام میهن» و «نقش ماهی در تمدن ایلام» جنبه آرمانی و هویتی داشته‌اند.

نکته قابل توجه این است که به راحتی می‌توان هویت اجتماعی زنان به عنوان قدیس، حاکم، مادر، خیاگر و ... با تفاوت‌های واضحی که بین آن‌ها بوده است را دریافت.

نقوش ایزدبانوان از جمله ایزدبانو آناهیتا را نمی‌توان در این دوران نادیده گرفت که ما در این مقاله برای تخلص و تکرار در منابع از آن چشم‌پوشی کردیم.

سیمای زنان در اساطیر، ادبیات و هنر ایرانی از خاستگاه‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی نگرش به زن در جامعه ایرانی نشأت گرفته است که سپس در ادبیات و هنر بازتاب یافت.

منابع

● آژند، یعقوب (۱۳۸۵). *مکتب نگارگری اصفهان*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، فرهنگستان هنر.

شهبانوان پارسی و جلوه‌گری در دربار

بررسی جایگاه شهبانوی هخامنشی در دربار

زهرا هاشمی / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهید بهشتی



چکیده

زنان هخامنشی منطبق با فرهنگ یونانی جامعه خود بوده است. این نکته نیز حائز اهمیت است که هخامنشیان دشمنان دیرینه یونانیان بودند و آنان برای آن که دشمنان خود را حقیر نشان دهند، ضد ارزش‌های جامعه خود را به صورت ارزش‌های جامعه هخامنشیان نشان می‌دادند. و در یونان زنان بلندمرتبه و نجیب نه تنها در جامعه حضور نداشتند بلکه حتی نامشان نیز برده نمی‌شد و از استقلال مالی نیز برخوردار نبودند. پس تصویر یک شاه‌بانو مقتدر و منتفذ در دربار پارسیان، نشانه‌ای از بربریت آنان نسبت به یونانیان داشت.

بعد از آن که الواح باروی تخت جمشید و متون بابلی موراشو منتشر شدند، باب تازه‌ای در بررسی مجدد جایگاه زنان هخامنشی باز شد و پژوهشگران با نگاه وسیع‌تری به بررسی جایگاه شهبانو پرداختند.

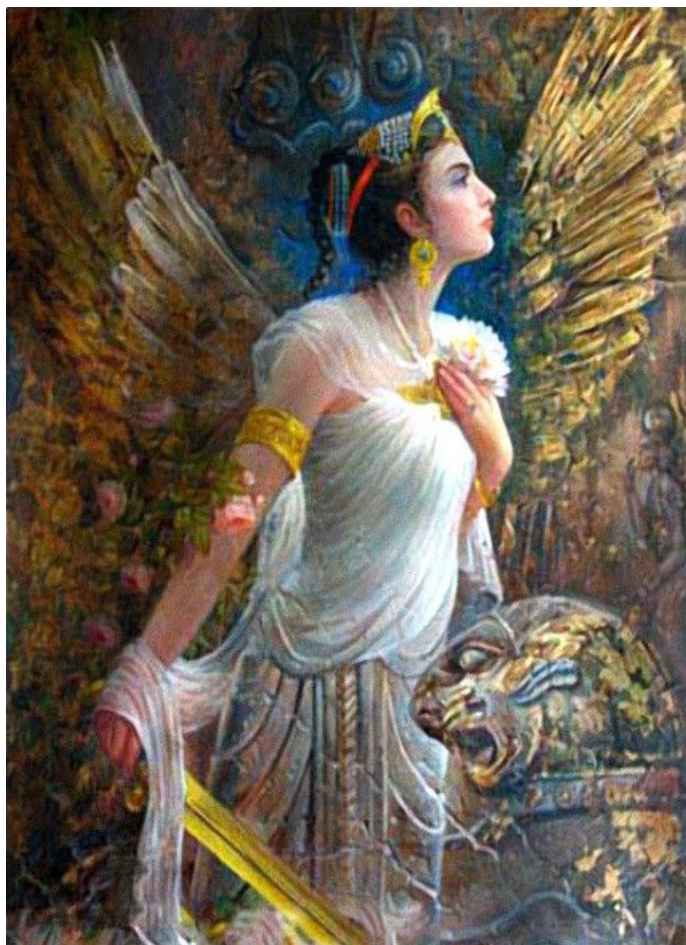
پیشینه تحقیق

عنوان مقاله بررسی جایگاه سیاسی شهبانو در دربار هخامنشیان است درباره این موضوع تاکنون مقاله و یا کتابی منحصرأکار نشده است. اما در مورد موضوع زنان در دوران هخامنشی باید به اثر ارزشمند ماریا بروسوس اشاره کرد که رساله دکتری ایشان بوده است. در کتاب «زنان هخامنشی» بروسوس به طور کامل به بررسی ابعاد مختلف

برداشت یونانیان از جایگاه سیاسی زنان در امپراتوری هخامنشی نسبت به تمام امپراتوری‌های ایرانی یادآور حضور فعال آنان است، با وجود آن که در این دوره برخلاف دوره ساسانیان که دو شهبانو هرچند کوتاه بر ایران حکومت کردند؛ شهبانویی مستقل نداشتیم. اما جایگاه سیاسی شهبانو از نفوذ بسیار او در دربار و شخص پادشاه حکایت دارد تا جایی که هرودوت عامل حمله به یونان را شهبانو آتوسا می‌داند. با کشف شدن کتیبه‌های باروی تخت جمشید و کتیبه‌های بابلی موراشو در کنار رمزگشایی از کتیبه‌های ایلامی منابع یونانی دیگر تنها منبع ما برای بررسی جایگاه سیاسی شهبانو در دربار هخامنشیان نیستند. با بررسی تطبیقی این منابع شاید بتوان به تصویر دقیق‌تری از دربار هخامنشیان رسید. در این مقاله با توجه به شرایطی که ذکر شد، سعی دارم تا به تصویر و قضاوتی صحیح از جایگاه شهبانوی هخامنشی برسم.

مقدمه

معمولاً مورخان یونانی شهبانویان هخامنشی را ستمگر، مخوف و قدرتمند به تصویر می‌کشند و برای آنان قدرت بی‌حد و حصر سیاسی قائل هستند که در تمامی مسائل صاحب‌نظرند و می‌توانند دخالت کنند. البته برداشت آنان از



زندگی زنان در جامعه هخامنشی و از بسیاری جهات به نقد میراث تاریخ‌نگاران کلاسیک پرداخته است البته در نظر نگرفتن سلسله مراتبی که به وضوح در دربار هخامنشیان و حرم سلطنتی وجود دارد، شاید بزرگترین انتقاد از این کتاب باشد.

اثر ارزشمند دیگر در این زمینه که به بررسی دربار سلطنتی می‌پردازد. کتاب «شاه و دربار در ایران باستان» اثر لوید لولین جونز است که یک فصل را به حرم سلطنتی می‌دهد. والتر هینتس نیز در بخش‌هایی از کتاب «داریوش و ایرانیان» به جایگاه زنان با توجه به کتیبه‌های تخت جمشید و شوش در دوره داریوش بزرگ می‌پردازد که شایان توجه است. آملی کورت نیز در کتاب خود، «هخامنشیان»، در بخش‌هایی به بررسی نقش زنان پرداخته است. اثر قابل ذکر دیگر کتاب «از زبان داریوش» از هاید مری کخ است.

جایگاه کلی زنان در دوره هخامنشی

در ابتدا، باید درباره جایگاه کلی زنان در دوره هخامنشیان صحبت کنیم تا بتوانیم به بررسی دقیق‌تری از پایگاه شهبانو در دربار هخامنشیان برسیم. به طور کلی، زنان در دوره هخامنشی نسبت به زنان هم‌عصر خود در یونان از استقلال بیشتری برخوردار بودند.

در این دوره، برپایه اسناد اقتصادی به دست آمده از تخت جمشید، زنان همپایه مردان در جامعه کار می‌کردند و حقوق و جیره یکسانی داشتند و در بعضی از مواقع، در جایگاه سرپرستی برخی از امور نه تنها بر مردان فرمان می‌راندند بلکه حقوق بیشتری را نیز دریافت می‌کردند. علاوه بر آن، جیره بیشتری نیز برای مادران شاغل در نظر گرفته می‌شد. زنان اشراف استقلال مالی داشتند؛ بسیاری از آنان از جمله همسران پادشاه، املاک خود را داشتند و خود آن را

اداره می‌کردند. زنان بسیاری نیز در بخش‌های تجارت و بازرگانی فعالیت می‌کردند و خود ریاست کاروان‌های تجاری را بر عهده داشتند. زنان در امپراتوری هخامنشی به طور مستقل به سفر می‌رفتند.

طبق گزارش‌های که از مورخان یونانی به جای مانده، ارتش هخامنشی دارای سربازان و فرماندهان زن بوده است. زنان نزدیک به فرماندهان این ارتش در لشکرکشی‌ها همراه آنان بودند و شاه نیز با حرم خود به اردوی جنگی عزیمت می‌کرد.

پس به طور کلی، وضعیت زنان در دوره هخامنشی نسبت به زنان هم‌عصر خود در یونان تفاوت‌های بسیاری داشت که موجب شد، مورخان کلاسیک این جامعه را جامعه‌ای بدوی و بربری به تصویر بکشند که مردانش فرمانبردار زنان هستند.

جایگاه زنان در دربار هخامنشی

واقع، حرم نهادی است که جداسازی شاه و خانواده سلطنتی را از دیگران نشان می‌دهد و به هیچ عنوان به معنای انزوای اجتماعی زنان دربار نیست. با توجه به سابقه طولانی نهاد حرم در حکومت‌های بعدی در ایران، حذف این نهاد از امپراتوری هخامنشیان به نظر درست نمی‌آید. نهادی که با ایجاد سلسله مراتب به اداره امور تمام زنان ساکن در دربار می‌پردازد و به امور زندگی همه آن‌ها از مادر شاه تا ندیمگان دربار رسیدگی

می‌کند. لفظ حرم و نهاد آن اشاره‌ای به مجموعه زنان دربار، محل زندگی آنان و چگونگی ارتباط آنان با شاه و جیره مورد نیازشان است. استفاده از این لفظ برای دربار هخامنشی نباید موجب کج‌فهمی در بررسی جایگاه این زنان شود. معماری تخت جمشید هم تأیید می‌کند که شاه می‌توانست از کاخی که محل زندگی خصوصی او و زنان دربار بوده است به راحتی به باقی قسمت‌های کاخ از

در این دوره، برپایه اسناد اقتصادی به دست آمده از تخت جمشید، زنان همپایه مردان در جامعه کار می‌کردند و حقوق و جیره یکسانی داشتند و در بعضی از مواقع، در جایگاه سرپرستی برخی از امور نه تنها بر مردان فرمان می‌راندند بلکه حقوق بیشتری را نیز دریافت می‌کردند. علاوه بر آن، جیره بیشتری نیز برای مادران شاغل در نظر گرفته می‌شد. زنان اشراف استقلال مالی داشتند؛ بسیاری از آنان از جمله همسران پادشاه، املاک خود را داشتند و خود آن را اداره می‌کردند.

برخی از مورخان انتقاداتی را بر زنان درباری هخامنشی وارد می‌کنند، از جمله آن که این زنان در انزوا زندگی می‌کردند، چراکه در هنر هخامنشی اثری از آنان نیست اما به نظر نمی‌آید، این به علت ممنوعیت خاصی بوده باشد؛ زیرا طبق الواح به جامانده از تخت جمشید، داریوش اول دستور داده بود که مجسمه همسر خود، آرتیستونه را

بسازند، به علاوه چندین مجسمه که از زنان به جای مانده است و در یک سوزن‌دوزی که چند زن را تصویر می‌کند یکی از آن‌ها مرتبه بالاتری از دیگران دارد و تاجی نیز بر سر نهاده است. مهر به جای مانده از ارتابامه، تصویر سواری در حال شکار که یکی از زنان دربار است را نشان می‌دهد. حضور آن‌ها در اردوگاه‌های جنگی، برخورداری از استقلال کامل اقتصادی و در نظر گرفتن پایتخت‌های فصلی شاهان

هخامنشی، زندگی این زنان در انزوا را غیرممکن می‌سازد. در ابتدا همین بحث، باید به نکته‌ای که لوید لولین جونز در کتاب خود «شاه و دربار در ایران باستان» درباره دربار هخامنشی بیان می‌کند، پردازیم. جونز معتقد به وجود نهاد حرم در دربار امپراتوری هخامنشی است و برخلاف بروسیوس، کورت و بریان وجود این نهاد را می‌پذیرد اما آن را از تعریف متداول و کلیشه‌ای آن که یادآور دربار سلاطین قجر یا سلاطین عثمانی است، مجزا می‌داند. جونز معتقد است، در

طریق راهروهای پوشیده رفت‌وآمد کند.

زنان دربار هخامنشی شامل مادر پادشاه، همسران رسمی پادشاه، دختران و خواهران پادشاه، زنان غیرعقدی و ندیمه‌های دربار بودند. علاوه بر آن که در بیشتر لشکرکشی‌ها حضور داشتند، در جشن‌ها نیز به صورت میزبان و هم به صورت میهمان بدون تفاوت با مردان شرکت می‌کردند. مهم‌ترین وجه تمایز آنان با زنان عادی



در املاک و مستغلاتی بود که داشتند و خود، آن را اداره می‌کردند. آن‌ها به تنهایی به سفر می‌رفتند و در بعضی از موارد، آنان می‌توانستند از شاه طلب بخشش یا مجازات کسی و یا درخواست‌هایی دربارهٔ انتصاب یا خلع مقامات دربار را کنند اما اجازهٔ دخالت مستقیم در امور سیاسی را نداشتند.

از میان زنان اشراف هخامنشی در الواح بابلی موراشو و اسناد باروی تخت‌جمشید، به ثروت زبازد آمستریس، همسر خشایارشا اول و املاک پروشات، همسر داریوش دوم در بابل برمی‌خوریم. به‌علاوه، گزارش‌هایی نیز دربارهٔ ثروت و املاک آرتیستونه، همسر داریوش بزرگ در سه ناحیه از پارسه وجود دارد که خود، آن‌ها را اداره می‌کرد. همسر اول داریوش بزرگ، ایرته‌برمه یا

اردابامه بسیار ثروتمند بود و حتی مهتری به نام خود او به جای مانده است که نشان‌دهندهٔ استقلال اقتصادی و پویایی اجتماعی زنان درباری است. سلسله مراتب قدرت در دربار هخامنشی با خویشاوندی با پادشاه رابطهٔ مستقیم داشت. هرچقدر پیوند خویشاوندی با شاه قوی‌تر بوده باشد، قدرت بیشتری در اختیار فرد قرار داشت. دربارهٔ زنان نیز این مورد صدق می‌کرد.

القاب بانوان سلطنتی هخامنشی

منابع یونانی از لفظ بازیلیا برای اشاره به زنان دربار هخامنشی استفاده می‌کنند، این لفظ مشتق از واژهٔ بازیلیوس مذکر به معنای شاه که ترجمهٔ آن شاه‌بانو



است. البته، این لقب فقط به همسر شاه اطلاق نمی‌شد و از آن برای خطاب قرار دادن شاهدخت‌ها نیز استفاده شده است. از میان زنانی که هومر آنان را به این لقب خوانده؛ فقط تومیریس دارای قدرت سیاسی است. دنیون بعدها این لقب را مختص به همسرشاه می‌کند و دیودوموس از ملکه‌آمازون‌ها با این لقب یاد می‌کند، در عین حال، پلوتارک استاتیرا، همسر اردشیر دوم و پروشات، مادر او را با این لقب می‌خواند. پس نمی‌توان از آن برداشت سیاسی داشت و این لقب ویژه‌ای برای اشاره به جایگاه سیاسی شاهبانو نبود.

در اینجا نکته‌ای قابل ذکر است، لقب متیرتو بازیلیوس است که در سوگ‌نامه پارسیان برای اشاره به مادر خشایارشا استفاده شد و در دیگر منابع یونانی نیز بسیار مورد استفاده است. این لقب که ترجمه آن مادر پادشاه است و از طرف افلاطون به آمستریس، مادر اردشیر اول نیز داده شده است. گزنفون پروشات، مادر کوروش کوچک و اردشیر دوم، و دیودوروس و آریان برای سیگامبیس، مادر داریوش سوم بارها از این لقب استفاده کردند. لقب مادر پادشاه در دربارهای بابل، ایلام و آشور نیز سابقه دارد. داریوش در کتیبه بیستون بردیا و کمبوجیه را از یک مادر و پدر می‌خواند که ممکن است، اشاره‌ای به اهمیت تبار شاهی مادرانه (نظیر آنچه در عیلام وجود داشت). باشد. اهمیت و تقدس جایگاه مادر در دربارهای شرقی از ارزش‌های



مهم محسوب می‌شد، پس وجود این ارزش در دربار هخامنشی بعید نیست. اگرچه، هیچ منبع مستندی برای آن که هخامنشیان از لقب مادر شاه برای اشاره مستقیم به جایگاه رسمی مادر پادشاه در دربار استفاده می‌کردند، وجود ندارد اما کلمه‌آمه که در بیستون از آن استفاده شده؛ بارها در کتیبه‌های عیلامی قدیم برای مادر فرمانروا به کار رفته است. در متون بابلی لقب مادر شاه جایگاه حقوقی دارد و نشانه جایگاه سیاسی است. در نهایت، لوح اکدی یافت شده در تخت جمشید که به سال بیستم سلطنت داریوش بازمی‌گردد و به زنی به نام ایندوکا با عنوان «مادر توتو»، رئیس‌التجار» اشاره می‌کند، مشخص کرد که عبارت مادر شاه اشاره به جایگاه خاص مادر پادشاه در دربار دارد که شامل حقوق و اختیارات ویژه است.

در الواح تخت جمشید برای اشاره به بانوان از سه لقب استفاده می‌کردند. «ایرتی (ری‌تیری)»، «موتو» و «دوکشیش» از سه عنوان

اما در کنار او از میان همسران رسمی شاه، بانویی که مادر جانشین تاج و تخت بود نیز دارای اهمیت ویژه‌ای است. در واقع، می‌توانیم این گونه برداشت کنیم که لقب «شاهبانو» به عنوان ملکهٔ دربار متعلق به مادر ولیعهد است و باقی همسران شاه با این لقب خوانده نمی‌شوند. نکتهٔ حائز اهمیت آن است که شهبانوی دربار هخامنشی به مقام مادری برمی‌گردد در صورتی که شاه تصمیم به تغییر جانشین بگیرد این جایگاه نیز تغییر می‌کند؛ پس هر کدام از همسران پادشاه می‌توانستند این لقب را دارا شوند.

در میان پادشاهان هخامنشی نمی‌توان به طور یقین به تک همسری آنان اشاره کرد اما تعداد همسران رسمی پادشاه و همچنین زنان غیرعقدی او که از میان شاهدختان خارجی انتخاب می‌شدند، متکی به شرایط سیاسی بود. طبق گفتهٔ هرودوت، هر شاه یک زن قانونی و چند زن غیرعقدی داشت اما در موارد بسیاری این گفته

حقیقت ندارد. اگر از ابتدای تأسیس امپراتوری هخامنشیان در نظر بگیریم، کوروش اولین پارسی است که برخلاف پدران خود به جای وصلت با شاهزاده خانمی خارجی با دختر فرناسپه پارسی به نام کاساندان ازدواج می‌کند. جانشین او کمبوجیه با خواهران خود ازدواج می‌کند، سپس گئوماتهٔ مغ نیز با دختران کوروش که همسران کمبوجیه بودند، ازدواج کرد. در اینجا باید به همسر پارسی کمبوجیه که فئیدیمه، دختر هوتانه است، پردازیم. طبق گزارش هرودوت او کسی

«موتو» همیشه برای زنان عادی استفاده می‌شد. عبارت «ایرتی» همیشه همراه با صفت اسمی مونث و ضمیر ملکی مذکر است، یعنی همسر فلان مرد یا دختر فلان مرد، این ترکیب با نشان دادن بستگی بانو، هویت او را به روشنی بیان می‌دارد تا حدی که با حذف نام هیچ اشکالی پیش نمی‌آید. این لقب برای اشاره به مجرد و تأهل بانوان نیز کاربرد داشت. لقب «دوکشیش» نیز لقب بانوان خاندان شاهی بوده است اما به جایگاه خاصی اشاره ندارد. در اسناد بابلی نوین از بانوان درباری با لقب «شه کالی»

یاد می‌شود که به «بانوی کاخ» تعبیر شده است. ممکن است به معنای بانوی ملکدار نیز باشد اما اشارهٔ مستقیم به مادر یا همسر شاه ندارد. در الواح ایلامی از القاب کرت سری، «سونکی پری» برای دختران شاه و «سونکی ایرتیری» مترادف عیلامی شاهبانو یونانی دانست و «سونکی آمری» مترادف عیلامی لقب مادر شاه است و از لقب

«اشت سری» در جایگاه معادل بازیلیا به معنای شاهبانو در متون بابلی استفاده شده است.

ازدواج‌های سلطنتی

در بررسی جایگاه شهبانو در دربار هخامنشی باید به ازدواج‌های سلطنتی نیز پرداخت. همان‌طور که گفته شد، مادر شاه از اهمیت و تقدس بسیاری در دربار و حرم برخوردار و این عنوان دارای اختیارات و حقوق مخصوص بوده است.

زنان دربار هخامنشی شامل مادر پادشاه، همسران رسمی پادشاه، دختران و خواهران پادشاه، زنان غیرعقدی و ندیمه‌های دربار بودند. علاوه بر آن که در بیشتر لشکرکشی‌ها حضور داشتند، در جشن‌ها نیز به صورت میزبان و هم به صورت میهمان بدون تفاوت با مردان شرکت می‌کردند. مهم‌ترین وجه تمایز آنان با زنان عادی در املاک و مستغلاتی بود که داشتند و خود، آن را اداره می‌کردند.

بود که هویت واقعی گئومات را فهمید و به پدر خود اطلاع داد.

«... بنابراین، فدیمه دختر هوتانه بنا بر میل و علاقه‌ای که جهت انجام خواہش پدر خود داشت. چون شب معهود فرا رسید و او را به خوابگاه مغ بردند، صبر کرد تا او خوب به خواب رفت، پس دست به گوش‌های او برد و زود فهمید که سمردیز گوش ندارد و همین که صبح شد، مطلب را به پدر خود خبر داد. ...»

اما در کتیبه بیستون نامی از او و پدرش در فاش شدن هویت گئومات نیامده است. در عین حال هرودوت در شرح همسران کمبوجیه از این دختر نام نبرده است. البته داریوش در سال ۵۲۲ ق. م با دختر هوتانه وصلت کرد اما، باید به صحت داستان هرودوت در نقش این پدر و دختر در فاش شدن هویت مغ تردید کرد.

در ادامه، داریوش پس از رسیدن به سلطنت با زنان کمبوجیه وصلت کرد. پیش از آن نیز، او با دختر گوبرئه پارسی و یا گبریاس ازدواج کرده بود. او با دو دختر کوروش، آتوسا، آرتیستونه و دختر بردیا که پارمیس نام داشت، ازدواج کرد. بعدها، بعد از مرگ برادرش آرتانوس با دختر او فرتاگونه ازدواج می‌کند. الگوی خاصی در ازدواج‌های داریوش وجود ندارد. وصلت او با دختران کوروش و نوه او می‌تواند به منظور خنثی کردن هر احتمالی از شورش شاخه دیگر خانواده هخامنشی باشد. او با این ازدواج‌ها دو شاخه متفاوت از خاندان هخامنشی را بهم متصل می‌سازد و جانشینان کوروش را در درون خانواده خود حفظ می‌کند. ازدواج‌های او با دختر گبریاس و هوتانه به منظور تثبیت قدرت و



جایگاه خود به عنوان شاه جدید بود و این وصلت‌ها دوطرفه بودند. ناگفته نماند که طبق گزارش هرودوت یکی از شرایط هفت خاندان پارسی که با داریوش علیه گئومات همکاری کردند، ازدواج شاه با دخترانی از این هفت خاندان بود و در نهایت، ازدواج او با دختر برادرش ممکن است سنت مرسوم در میان پارسیان باشد که برای حفظ خون و ثروت خانوادگی که در میان پارسیان، اشکالی در ازدواج با بستگان نزدیک نیست، حتی در مواردی بسیاری از خواهران و برادران خوانده که از یک پدر بودند اما مادر متفاوتی دارند، با هم وصلت کردند.

خشایارشا اول، جانشین داریوش از دختر بزرگ‌تر کوروش آتوسا بود. ما در دوران خشایارشا فقط به نام آمیتیس به عنوان تنها همسر رسمی او برمی‌خوریم که دختر یکی از همان هفت خاندان پارسی است.

البته این به این معنا نیست، او تنها همسر خشایارشا بوده‌است، از آنجایی که فرزندان همسران غیرعقدی نمی‌توانستند، به جانشینی برسند و تبار مادری جانشین سلطنت اهمیت داشت، آمیتیس تنها شاه‌بانوی دربار بود. اردشیر اول، پسر خشایارشا، همانند پدر خود با دختری از پارسیان به نام داماسپیا ازدواج می‌کند و فرزند او خشایارشای دوم را به جانشینی برمی‌گزیند اما تبار شاهی مادرانه از همین زمان از میان می‌رود. با مرگ خشایارشای دوم، بین برادران ناتنی او از زنان غیررسمی شاه نزاع در می‌گیرد و در نهایت، با روی کار آمدن داریوش دوم به عنوان فرزند نامشروع که



با خواهرخوانده‌اش پروشات ازدواج کرده بود، برای اولین بار تبار شاهی با تباری ناخالص که نیمی پارسی و نیمی بابلی بود به تخت نشست و تبار مادری پروشات نیز از بابل بود. در این باره، نکته‌ای قابل ذکر است که بین فرزندان یک شاه از چند زن امکان زناشویی وجود داشت. همان‌گونه که داریوش دوم با خواهر ناتنی خود پروشات ازدواج کرد، داریوش سوم نیز با خواهر ناتنی خود اساتیرا ازدواج کرده

است البته دیودوروس، اساتیرا را دختری از پارسیان می‌داند. اردشیر دوم با دختری از پارسیان با نام اساتیرا ازدواج می‌کند و بعد از مرگ اساتیرا، طبق گزارشات مورخان یونانی، اردشیر دوم با دو دختر خود، آتوسا و آمیتیس ازدواج کرد. جانشین او، اردشیر سوم با دختر خواهر خود و دختر برادر داریوش سوم، اخسائیس، وصلت کرد و داریوش سوم نیز همان‌گونه

ناگفته نماند که طبق گزارش هرودوت یکی از شرایط هفت خاندان پارسی که با داریوش علیه گئومات همکاری کردند، ازدواج شاه با دخترانی از این هفت خاندان بود و در نهایت، ازدواج او با دختر برادرش ممکن است سنت مرسوم در میان پارسیان باشد که برای حفظ خون و یا ثروت خانوادگی که در میان پارسیان، اشکالی در ازدواج با بستگان نزدیک نیست، حتی در مواردی بسیاری از خواهران و برادران خوانده که از یک پدر بودند اما مادر متفاوتی دارند، با هم وصلت کردند.

اندکی درباره این زنان وجود دارد، ولی قطعاً آنان در سلسله مراتب دربار قرار داشتند ولی از جایگاه پایین‌تری برخوردار بودند، کتزیاس می‌نویسد: «زیرا وقتی کامبیز دانست که زنان مصری در روابط زناشویی برتر از دیگران بودند، سفیری نزد آماسیس شاه مصر فرستاد و تقاضا کرد که با یکی از دختران او ازدواج کند. اما شاه دختری از خودش را به او نداد، زیرا نگران بود که مبادا به او، جای موقعیت همسر، موقعیت بانوی همدم داده‌شود.»

که گفته شد با خواهر ناتنی خود، اساتیرا ازدواج کرد. با توجه به ازدواج پادشاهان هخامنشی مشخص است که پادشاه براساس شرایط و سنت ازدواج می‌کرد. به علاوه که اولین ازدواج هخامنشیان با خاندان‌های پارسی توسط کوروش کبیر انجام شد و قبل از آن، شاهان هخامنشی با شاهزاده‌های خارجی ازدواج می‌کردند. ازدواج‌های داریوش کبیر نیز حاصل شرایط و موقعیت او بود. ازدواج با اقوام نزدیک و ازدواج میان خواهران و برادران ناتنی نیز می‌تواند،



جایگاه سیاسی شهبانوی دربار هخامنشی



او نیز به جانشینی انتخاب نشدند، پس گویا انتخاب خشایارشا به جانشینی توسط خود داریوش انجام شد و نقش آتوسا در انتخاب ولیعهد بسیار کم‌رنگ است.

شاهبانوی بعدی دربار، آمیتیس، همسر خشایارشا اول، به سنگدلی و قدرت در میان مورخین کلاسیک مشهور است. هرودوت از بی‌رحمی او نسبت به همسر برادر خشایارشا، ماسیست، نقل می‌کند که او را به خاطر کاری که دخترش انجام داده بود، مثله کرده است. داستان از این قرار است که آمیتیس برای پادشاه ردایی را می‌دوزد و این دختر که دختر برادر خشایارشا است، آن را از شاه طلب می‌کند. آمیتیس نیز نسبت به این قضیه خشمگین می‌شود و تصمیم می‌گیرد مادر دختر را به خاطر تربیت اشتباهش مجازات کند. پس صبر می‌کند تا روز تولد پادشاه که پادشاه در آن روز جشن برگزار می‌کند و همه خواسته‌ها را می‌پذیرد و در آن روز از

درباره قدرت سیاسی ملکه‌های دربار هخامنشی افسانه‌ها و اغراق‌گویی‌های بسیاری وجود دارد. می‌خواهیم از ابتدا و به صورت موردی به هر کدام از این بانوان پردازیم. درباره کاساندان، همسر کوروش کبیر اطلاع چندانی در دسترس نیست، اما سوگواری بلندمدت کوروش و کمبوجیه در مرگ او نشانه احترام بسیاری است که برای او قائل می‌شدند. آتوسا، دختر کوروش کبیر و کاساندان به خاطر انتخاب فرزندش به جانشینی مقام شاه‌بانو را دارد. هرودوت او را مسبب دو امر مهم می‌داند؛ یک حمله به یونان و دو انتخاب خشایارشا به عنوان ولیعهد داریوش. اما با توجه به گزارش‌ها و الواح به دست آمده و شواهد، انتصاب این امور به آتوسا قابل تردید است، چراکه طبق گزارش مورخین کلاسیک بین زمانی که آتوسا از داریوش می‌خواهد تا به یونان حمله کند و او را نیز با خود ببرد تا زمانی که داریوش به یونان حمله کرد، فاصله زمانی بسیاری وجود دارد، طبق کتاب هرودوت، آتوسا این درخواست را قبل از حتی حمله داریوش به سکاها مطرح می‌کند و از او می‌خواهد به یونان حمله کند. درباره مسئله جانشینی خشایارشا نیز شواهدی وجود دارد، نخست آن که خشایارشا هیچ‌گاه در کتیبه‌های خود به نقش مادرش در تعیین جانشین سلطنت اشاره نکرد و پادشاهی خود را از پدرش دانسته است. مهم‌تر از آن همان‌گونه که گفته شد، آرتیستونه، دختر کوچک‌تر کوروش نیز همسر داریوش بود و به نوعی سوگلی دربار نیز محسوب می‌شد. او نیز از داریوش صاحب دو فرزند پسر بود که هر دو بعد از به سلطنت رسیدن داریوش متولد شدند و آرتیستونه می‌توانست به راحتی از محبوبیت خود استفاده کند و پسرانش را به جانشینی بنشانند. از همسر اول داریوش، دختر گبریاس، ارتابامه، نیز در الواح اقتصادی نام برده شده است. این بانو نیز مانند آرتیستونه دارای مهر شخصی و ثروت بسیار بوده و نژادی از پارسیان داشته است اما فرزندان

داد تا از املاک و مستغلاتش در بابل برای تشکیل یک ارتش و جنگ با برادرش استفاده کند. با این حال به صورت مستقیم در این جنگ شرکت نکرد و علیه پسر بزرگش اقدامی انجام نداد. مهم‌ترین عامل شهرت پروشات، کشتن استاتیرا، همسر اردشیر دوم، است. کتزیاس، دیونیون و پلوتارک توطئه قتل استاتیرا را کار پروشات دانستند. بعد از این اتفاق اردشیر دوم از ملکه مادر درخواست کرد به املاکش در بابل برود

و تا زمانی که او زنده بود،

شاه به بابل قدم نگذاشت.

علاوه بر آن که پروشات

مورد خشم شاه قرار گرفت،

ذکر این نکته ضروری است

که او بعد از آن که اردشیر

اول، کوروش کوچک را در نبرد

کوناکسا شکست داد برای

تنبیه خائنین پسر محبوبش

نتوانست، اقدامی را انجام دهد

و باید تا زمانی که آنان علیه

اردشیر دوم توطئه می‌کردند

و یا خود شاه تصمیم

می‌گرفت آنان را مجازات

کند، صبر می‌کرد. ناگفته

نماند که در جریان انتخاب جانشین نیز پروشات نتوانست نظر داریوش دوم را تغییر دهد. دختران اردشیر دوم که بعد از مرگ استاتیرا با پدرشان ازدواج کردند، آتوسا و آمیتیس در وقایع بعدی جانشینی از برخی از جانشینان حمایت می‌کردند اما نتوانستند تأثیری در موازنه قدرت بگذارند.

در منابع یونانی از مادر داریوش سوم و همسرش به نیکی

یاد می‌کنند. آنان سیگامبیس را مادر اسکندر نیز می‌خوانند.

در واقع با تغییر حکومت و حمله اسکندر به نظر می‌آید،

پادشاه مجازات همسر ماسیست را تقاضا می‌کند، در نهایت، شاه نیز خواسته او را می‌پذیرد و گارد سلطنتی خشایارشا خواسته شاهبانو را به اجرا درمی‌آورد. در همین داستان نیز نکاتی وجود دارد که می‌تواند به محدودیت قدرت شاهبانو دربار اشاره کند. آمیتیس برای تنبیه همسر برادر خشایارشا باید تا روز تولد شاه صبر کند تا شاه امکان رد درخواست او را نداشته باشد و آنگاه از شاه درخواست کند و در نهایت نیز، گارد

سلطنتی شاه خواسته شهبانو

را به انجام می‌رسانند. پس

آمیتیس شاهبانوی مقتدری

نبود چرا که برای مجازات

یک زن باید تا روز خاصی از

سال صبر می‌کرد و بدون

اجازه از شاه نمی‌توانست

کسی را مجازات کند. به

احتمال زیاد، هیچ کدام از

شهبانویان دربار نمی‌توانستند

به خواست خود دستور تنبیه

و یا تشویق فردی را صادر

کنند.

قطعاً، پرآوازه‌ترین نام

از میان شاهبانویان دربار

هخامنشی متعلق به پروشات، همسر داریوش دوم، مادر

اردشیر دوم و کوروش کوچک است که در نزاع جانشینی میان

دو پسرش، علاقه به جانشینی پسر کوچک‌تر داشت زیرا او در

زمان حکومت داریوش دوم به دنیا آمده بود. قبل از پرداختن

به موضوع اصلی باید این نکته را ذکر کنم که داریوش دوم

فرزند یکی از زنان غیرعقدی اردشیر اول به نام اخوس بود.

او بعد از نشستن بر تخت نام داریوش دوم را برای خود برگزید.

مده بود آنمبم به هرحال، پروشات به کوروش کوچک اجازه

درباره کاساندان، همسر کوروش کبیر اطلاع چندانی در دسترس نیست، اما سوگواری بلندمدت کوروش و کمبوجیه در مرگ او نشانه احترام بسیاری است که برای او قائل می‌شدند. آتوسا، دختر کوروش کبیر و کاساندان به خاطر انتخاب فرزندش به جانشینی مقام شاهبانو را دارد. هرودوت او را مسبب دو امر مهم می‌داند؛ یک حمله به یونان و دو انتخاب خشایارشا به عنوان ولیعهد داریوش. اما با توجه به گزارش‌ها و الواح به دست آمده و شواهد، انتصاب این امور به آتوسا قابل تردید است.

آن، باید به این نکته اشاره کرد که گاه آن جایگاهی که مورخان یونانی برای قدرت سیاسی ملکه‌های دربار قائل می‌شوند، اغراق‌آمیز است. شهبانویان دربار هخامنشی به تنهایی امکان اعمال قدرت سیاسی نداشتند و باید مطیع امر پادشاه می‌مانند، مانند سایر درباریان.

اما زنان دربار در موارد دیگر از جمله داشتن استقلال اقتصادی و داشتن استقلال فردی از زنان یونانی جلوتر بودند، آنان صاحبان املاک خود بودند و آن‌ها را اداره می‌کردند. آنان مستقلاً به سفر می‌رفتند و حتی در لشکرکشی‌ها همراه شاه بودند. درست است، این زنان به قدرتمند و بانفوذی که به آنان نسبت دادند، نبودند اما زنانی منفعل و منزوی نیز نبودند فقط اجازه اعمال قدرت سیاسی نداشتند.

منابع و مآخذ

- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۳). *زنان هخامنشی*. ترجمه هایدی مشایخ. تهران: هرمس.
 - کخ، هایدماری (۱۳۹۳). *از زبان داریوش*. ترجمه پرویز رجبی. تهران: کارنگ.
 - کورت، آملی (۱۳۹۸). *هخامنشیان*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
 - لولین جونز، لوید (۱۳۹۴). *شاه و دربار در ایران باستان*. ترجمه فریدون. مجلسی. تهران: نیلوفر.
 - هرودوت (۱۳۹۲). *تاریخ هرودوت*. ترجمه وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.
 - هینتس، والتر (۱۳۹۲). *داریوش و ایرانیان*. ترجمه پرویز رجبی. تهران: ماهی.
- ♦ برخی از تصاویر استفاده شده در مقاله، اثر حجت‌الله شکبیا می‌باشد. علاقه‌مندان می‌توانند سایر آثار ایشان را از طریق بسترهای موجود به ویژه فضای مجازی دنبال نمایند.

حرم سلطنتی تسلیم روند اتفاقات شده‌است و چاره‌ای به جز پذیرش مهاجمین ندارد.

به صورت کلی همان‌گونه که گفته شد، شاه‌بانو محدودیت‌هایی در اعمال قدرت سیاسی داشت و بدون اجازه پادشاه حق اعمال قدرت سیاسی نداشته‌است، چه در انتخاب جانشین چه در انتصاب و انفصال مقام‌های درباری و نه حتی در تنبیه و تشویق درباریان اجازه دخالت مستقیم نداشتند. البته، طبق الواح تخت جمشید و گزارش‌ها، زنان دربار از جمله خواهران پادشاه و دخترانش از پادشاه درخواست بخشش کسی یا مجازات کسی را کردند. البته اجرای درخواست‌ها منوط به پذیرش شخص شاه بوده‌است.

یادداشت‌ها

۱. درباره این شخصیت و هویت او اختلاف نظرانی وجود دارد، بروسیوس به نسبت او با داریوش اشاره نمی‌کند ولی بعید است، زنی با این ثروت و شوکت مقامی به جز مادر یا همسر شاه را دارا باشد. والتر هینتس او را همسر اول داریوش یعنی دختر گبریا س می‌داند و جونز او را مادر داریوش دانسته‌است. فرض من در این مقاله نیز به نظر والتر هینتس نزدیک‌تر بود در نتیجه این بانو را به عنوان همسر داریوش معرفی کردم.

نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی نهایی باید به این نکته اشاره کرد که بررسی گزارش‌های مورخین کلاسیک برای تحلیل دقیق جایگاه زنان دربار هخامنشی و شاه‌بانوی دربار کافی نیست و باید برای ارائه تصویری دقیق‌تر از منابع کلاسیک یونان در کنار الواح و اسناد به دست آمده در تخت جمشید و بابل استفاده کرد. تا بتوانیم، تصویر جزئی‌تری از جایگاه شهبانو در دربار بزرگترین امپراتوری جهان داشته باشیم. علاوه بر

سایه اقتدار الهه آب بر حکومت اشکانی

بررسی جایگاه ایزدبانو آناهیتا در دوره اشکانی

فاطمه نصیری راد / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه پیام نور رامسر



مقدمه

در زمان اشکانیان ایزدهای آناهیتا و میترا به اوج خود رسیدند و به همراه اهورمزدا در رأس قدرت قرار گرفتند. در بررسی دین‌های پیش از اسلام به علت این که درباره زندگی مردم اطلاعات زیادی در دست نداریم، ناگزیر باید از گزارش‌هایی که درباره فرمانروایان برجای مانده است بهره ببریم. با نگاه به تاریخ، می‌توان دریافت که دین و باورهای توده مردم همانی نبوده که شاهان مدعی آن بوده‌اند. شواهد موجود نشان می‌دهد که دین فرمانروایان، تشریفاتی-سیاسی و با ذوق فرمانروای وقت منطبق بوده است. به هنگام پژوهش در دین دوره اشکانی همواره باید در نظر داشته باشیم که با دوره‌ای سروکار داریم که مقطع فروپاشی هخامنشیان و همه ساختارهای مدنی و فرهنگی آن دوره بوده را بلافاصله پشت سر خود دارد. اشکانیان با این واقعیت مواجه بودند که سلوکیان با کوششی بی‌امان بر آن بودند تا با هلنی ساختن مدنیت و فرهنگ ایرانی، شاهنشاهی هخامنشی را به غرب آسیای صغیر، یونان و مقدونیه پیوند بزنند. سیاست دینی اشکانیان مانند کشورداری آنها چندان متمرکز نبوده و به همین دلیل دست حکومت‌های محلی و مردم برای به جای آوردن آیین‌ها و مناسک دینی تاحدودی باز بوده است.

واژه آناهیتا

در ایران باستان به سبب ارجمندی آب، چندین ایزد وظیفه پاسبانی از آن را بر عهده داشتند و در این دوره آناهیتا، ایزدبانوی آب، یکی از بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین ایزدان آیین زرتشت بوده است. آناهیتا به معنی پاک و بی‌آلایش است که با گذشت زمان به صورت آناهیتا، آناهید و ناهید درآمده است.

خاستگاه آناهیتا

سنت پرستش مادرخدایان بین اقوام گوناگون در جهان کهن رواج داشته و تنها به سرزمین ما محدود نمی‌شد. شاید بارزترین مثال در این مورد یونان باشد که در آنجا، مادرخدا در تمام دوران کهن سنگی به عنوان قادر مطلق پرستش می‌شد و تصور پدرخدایی هنوز در اندیشه‌های مذهبی ساکنان آن رسوخ نکرده بود. پیش از ورود اقوام آریایی به ایران و تقسیم شدن آنان به گروه‌های گوناگون، در بین بومیان ایران نیز پرستش مادرخدایان رایج بوده است. اکتشافات باستان‌شناسی اواخر قرن نوزدهم در ایران سبب شده تا به تدریج آگاهی‌های ارزشمندی درباره چگونگی پرستش مادر خدایان به دست آید.

در تپه گیلان نهبانند تندیس مادرخدایی در سال ۱۹۳۲-۱۹۳۱ توسط کنتنو و گیوشن به دست آمد که تنها

فردوسی نیز به همین نکته اشاره می‌کند:

چه کوتاه شد شاخ و هم بیخشان
نگوید جهان دیده تاریخشان
کزایشان به جز نام نشنیده‌ام
نه در نامه خسروان دیده‌ام

مولانا بیان می‌کند:

زهره عشق چون بزد پنجه خود در آب و گل
قامت ما چو چنگ شد، سینه ما چغانه‌ای

حافظ در این باب می‌گوید:

در آسمان، نه عجب گر به گفته حافظ
سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

خاقانی نیز چنین می‌گوید:

خم کوس است که ماه نو ذیحجه نمود
گر ز مه، لحن خوش زهره زهرا شنوند

از منابع یونانی چنین برمی‌آید که پس از به آتش کشیدن پرسپولیس، معبدی در آنجا ساخته شد که در آن پیکره‌ای از آناهیتا قرار داشت. این پیکره تلفیقی از ویژگی‌های ایزدبانوی ایرانی و خصوصیت آرتیمیس و آتنا بود، یونانیان در نظر داشتند که بدین وسیله تأثیر متقابل فرهنگ یونانی و ایرانی را نشان دهند، مانند دوره هخامنشیان که در آن زمان هم تثلیث اهورامزدا، ناهید و مهر پرستش می‌شد.

حرمت پرستش ناهید در قدیمی‌ترین سنت خود

نمونه سالم مادر خداست. این پیکره را گیرشمن متعلق به ۱۸۰۰ تا ۲۵۰۰ پیش از میلاد می‌داند. بر روی برنزهای لرستان نیز که متعلق به هزاره نخست پیش از میلاد است، نقوشی از مادر خدا دیده می‌شود. این اشیا غالباً سنجاق‌های مفرغی و مسی‌اند که انتهایشان به صفحه‌ای بزرگ و مدور ختم می‌شود. ذکر این نکته واجب است که در منطقه خوزستان که مهد پرورش تمدن ایلامی بوده، بیش از سایر نقاط غرب ایران تندیس‌های مادر خدا یافت شده است. به احتمال زیاد پرستش مادر خدا براساس روشی سیاسی مدارسلاری استوار بوده است که تا حدود هزاره دوم قبل از میلاد اعمال می‌شد.

آناهیتا در زمان مادها

به نظر می‌رسد، مادها نخستین ایرانیانی بودند که به عنصرهای تشکیل دهنده آناهیتا اجازه رشد داده‌اند و به دریافت ایرانیان باستان نسبت به الهه آب چهره‌ای رسمی بخشیدند. در میان اشیای کشف شده در لرستان از سال‌های ۷۰۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد، آثاری از ایزدبانو آناهیتا به دست آمده است که بیشتر در هرسین، خرم آباد و الشتر یافت شده‌اند. همچنین باید به این نکته توجه کرد که شباهت الشتر به عشتار بسیار قابل تامل است. در اینجا، به فراوانی به الهه‌ای منقوش در دسته سنجاق‌ها و آینه‌های مفرغی دیده می‌شود که گاهی در قسمتی‌هایی از این نقوش دیده می‌شود که پستان‌هایش را در دست گرفته و در حال زایمان است. پژوهشگران نقوش مادینه موجود در آثار را با آناهیتا مرتبط می‌دانند.

آناهیتا و ادبیات پارسی

درباره سلوکیان و پارتیان که پس از هخامنشیان در ایران حکومت کردند، اطلاعات کمی برجای مانده است.

همان‌طور که نذر کرده بود بر معبد آناهیتای استخرا که پدرش متولی آن بود، آویخت و بدین‌گونه فرمانروایی ۴۷۰ ساله اشکانیان که در معبد آناهیتا آغاز شده بود در همانجا خاموش شد.

بختیاری‌ها و آناهیتا

پس از گرویدن ایرانیان به دین اسلام، پرستش آناهیتا خدای عشق، باروری و باران در ایران باستان رو به فراموشی نهاد. بختیاری‌ها در مراسمی آیینی، بارش باران را از دالو طلب می‌کردند که پیام‌آور بهار است و گذر زمستان را سهولت می‌بخشد و همچنین دالو تعیین وضعیت آب و هوای روز عید نوروز را بر عهده دارد. حفاظت از طبیعت، حیات وحش و باروری حیوانات نیز توسط او انجام می‌شود. وجود چنین باورها و امکانی که از گذشته‌های دور و نزدیک معابد آناهیتا در این مناطق خوانده می‌شدند، نشان‌دهنده بقای اسطوره این الهه میان بختیاری‌ها است.

درباره آناهیتا

آناهیتا در مقام ایزد آب و باروری رونقی بی‌سابقه می‌گیرد و حتی پرستش او بر سایر ایزدان و شاید حتی بر اهورمزدا مقدم می‌شود. البته می‌توان چنین نیز انگاشت که اهورمزدا در مقام خدای بزرگ، نیازی به معبد نداشته و در دین‌های دیگر نیز اغلب، بارگاه قدیسان و اولیا باشکوه‌تر از عبادتگاه‌های ویژه خداست.

پایتخت تابستانی اشکانیان همدان بود و از نقش سکه‌های این مکان،

همچنان تا دوره ساسانیان پا برجا بود. در کتیبه‌های عهد ساسانی آثاری باقی مانده که نشان‌دهنده مقام ارجمند آناهیتا است، از جمله این کتیبه‌ها می‌توان به کتیبه نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید اشاره کرد که در آن نرسی، شاه ساسانی حلقه سلطنت را از ناهید دریافت می‌کند. در کتیبه‌های طاق بستان کرمانشاه نقش ناهید بر روی یکی از ستون‌ها دیده می‌شود و همچنین در کتیبه دیگری در همان‌جا، ناهید در کنار خسرو دوم و اهورامزدا به چشم می‌خورد. آناهیتا در مسیر طولانی تحول خود علاوه بر آن که بر ایزدبانوان و مادرخدایان کشورهای مجاور تأثیر نهاده بلکه خود نیز برخی از خصوصیات آنان را کسب کرده است.

آغاز و پایان در آناهیتا

مورخان معمولاً بر این باورند که تیرداد

اول اشکانی سه سال پس از تأسیس حکومت اشکانیان برای تاجگذاری خود معبد آناهیتای شهر ارشک در شمال خراسان امروزی را برگزید. آخرین گزارشی که از آناهیتا در زمان اشکانیان در دست است متعلق به سال ۲۲۴ یا ۲۲۶ میلادی است که در این

سال اردوان پنجم پس از غلبه بر ماکرینوس، امپراتور روم، و پایان دادن به کوشش‌های ۲۵۰ ساله رومیان برای غلبه بر ایران، به دست اردشیر

بابکان به قتل رسید. اردشیر سر او را





که پیش‌تر، نیایش ایرانیان باستان به ندرت در فضای بسته انجام می‌گرفت، با روی کار آمدن اشکانیان نیایش در معابد سرپوشیده معمول شد و توجه به آناهیتا به اوج خود رسید. از مشخصات این دوره رواج یافتن ساخت تندیس‌های کوچک آناهیتا است که اغلب این تندیس‌ها آناهیتا را به صورت برهنه، در حال نگهداشتن سینه‌های خود و یا دراز کشیده به پهلو مجسم کرده بودند.

آبان یشت که یشت ویژه آردویسور آناهیتا بوده است که در سی کرده و صد و سی و سه بند سروده شده است. همچنین می‌توان در آن به نقش آناهیتا با میدانی گسترده‌تر دست یافت. با این یشت برخلاف دیگر ایزدان به تصویری روشن از آناهیتا دست می‌یابیم. پیداست که در زمان تدوین نهایی، آناهیتا همچنان از ارجمندی ویژه‌ای برخوردار بوده است. در حقیقت باید آبان‌یشت را نامنامه ناموران و برخی

به دست می‌آید که از نخستین سده پیش از میلاد ایزدبانوان برای اشکانیان برترین مقام را داشته‌اند و هیچ چیزی به اندازه این سکه‌ها از نقش آناهیتا بر اشکانیان حکایت نمی‌کند. ایزدبانویی که با تاج مشعشع، همانند تاج آرتیمیس یونانی بر سکه ارد اول به چشم می‌خورد شبیه به ایزدبانویی است که بر سکه دمتریوس، فرمانروای یونانی بلخ، به چشم می‌خورد.

پرستشگاه آناهیتا در کنگاور که حتی عظمت ویرانه آن نیز چشمگیر است، گواهی می‌دهد که هنر اشکانیان نه تنها از فرهنگ سلوکی-یونانی ضربه ندیده بلکه با هضم آن، نیروی بیشتری گرفت و بارور شد. بنای معبد شیز که به مادها منسوب است و اگر در زمان مادها این معبد از آن آناهیتا نبوده باشد، منسوب ساختن آن به آناهیتا در زمان اشکانیان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. با توجه به این امر

مقام شاه، همسر آناهیتا هستند و به هنگام نیاز و قرار گرفتن در تنگنای مالی از او تقاضای جهیزیه می کردند. بنابر روایتی آنتیوخوس سوم وقتی اقدام به غارت معبد آناهیتای الیمانی کرد به دست مردم کشته شد و پسرش، آنتیوخوس چهارم، کمی پس از غارت معبد درگذشت. شباهت مرگ دو آنتیوخوس پدر و پسر می تواند بازتاب برداشت عمومی از نتیجه بی حرمتی به معبد باشد.

در کتیبه های به جا مانده از این ادوار تاریخی، اشاره ها و تصاویری از آناهیتا در کنار نام اهورامزدا به چشم می خورد. در نقش برجسته طاق بستان، خسرو پرویز، پادشاه ساسانی در میان اهورامزدا و آناهیتا ایستاده است. در این نقش برجسته، آناهیتا که در سمت راست شاه قرار دارد تاجی همانند اهورا بر سرش است و در یک دستش حلقه فر ایزدی را نگه داشته و در دست دیگرش کوزه های دارد

که از آن آب می ریزد. به احترام این الهه ایرانی معابد تندیس های فراوانی در دوره های تاریخی پیش از اسلام در سرزمین ایران ساخته شده است. معبد آناهیتا در دوره ساسانیان هم مورد استفاده بوده و بازسازی شده است. آبان یشت اوستا در ستایش فرشته آب، ناهید است و هم آبان نیایش در ستایش این فرشته است. واژه اردویسور آناهیتا که نام کامل ناهید است مرکب از ارد به معنی برآمدن، فزودن و بالیدن است.

از شاهان پیشدادی و کیانی اساطیری ایران مانند هوشنگ پیشدادی، جمشید، ضحاک، فریدون، افراسیاب، کیکاوس، کیخسرو، کیقباد، توس، نوذر، کی گشتاسب، زریر، ارجاسب و ... دانست. آبان یشت از نظر جغرافیای اساطیری نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. مورخان با برداشتی که از اشکانیان دارند بر این باورند که این یشت از صافی باورهای دینی مردم در دوره اشکانی گذشته است. آبان یشت اوج آفرینش

کلام و برخورد مهرانگیز در اوستا است.

به علت نذر و هدیه مردم به معبد های آناهیتا، این معابد از ثروت قابل ملاحظه ای برخوردار بوده اند. یک قرن و نیم پس از سقوط هخامنشیان، مهرداد اول اشکانی (۱۳۸-۱۷۱ پیش از میلاد) در آغاز کار خود با غارت معابد آتنا، آرتیمیس و آناهیتا به ثروت هنگفتی رسید. ظاهراً غارت معبد آناهیتای همدان به وسیله

آنتیوخوس الگوی مهرداد قرار

گرفت. آنتیوخوس سوم توانسته بود، خزانه خالی خود را با غارت خشت های زرین و سیمین معبد آناهیتا پر کند. شاهان سلوکی، ضمن تظاهر به اعتقادات مذهبی به معبد ها بیشتر به چشم منبع درآمدی مهم نگاه می نگریستند.

همه موقوفه های معابد بزرگی مانند معبد آناهیتای همدان، کنگاور و نهاوند تحت تولیت شاهان بود و هرگاه دچار مشکل مالی می شدند با غارت معابد اوضاع مالی خود را سامان می دادند. شاهان سلوکی معتقد بودند که در

سنت پرستش مادرخدایان بین اقوام گوناگون در جهان کهن رواج داشته و تنها به سرزمین ما محدود نمی شد. شاید بارزترین مثال در این مورد یونان باشد که در آنجا، مادر خدا در تمام دوران کهن سنگی به عنوان قادر مطلق پرستش می شد و تصور پدر خدایی هنوز در اندیشه های مذهبی ساکنان آن رسوخ نکرده بود. پیش از ورود اقوام آریایی به ایران و تقسیم شدن آنان به گروه های گوناگون، در بین بومیان ایران نیز پرستش مادرخدایان رایج بوده است.

آناهیتا در متون پهلوی

بدی نیامد.»

آناهیتا در اساطیر ایرانی

«ناهید نه تنها با آبهای خود دشتها را حاصل خیز می‌سازد بلکه نطفهٔ مردان و زهدان جملگی زنان را پاک و منزه می‌کند. زن‌ها را در وضع حمل و زایمان یاری می‌کند و شیر در پستان آنان می‌گذارد. او به صورت زنی زیبا و باشکوه توصیف شده، ناهید زنی است جوان، خوش‌اندام، بالابند، برومند، زیبا و با چهره‌ای آزاده و نیکو سرشت. بازوان سفید

وی به ستبری شانه‌اسبی است با

سینه‌های برآمده با کمر بندی

تنگ که در میان بسته تا

سینه‌اش ترکیب زیبا گیرد

و مطبوع واقع شود و بر

بالای گردونهٔ خویش

لگام چهار اسب یک

رنگ و یک قد را در دست

گرفته و می‌راند. اسب‌های

گردونهٔ وی عبارت‌اند از باد،

باران، ژاله و ابر. ناهید به جواهرات

آراسته است. تاجی زرین به شکل چرخ

که بر آن صد گوهر نورپاش نصب است بر سر دارد و از

اطراف آن نوارهای پرچین آویخته. طوقی زرین دور گردن

و گوشواره‌های چهار گوشه در گوش دارد. از قوزک پا

به پایین کفش‌های درخشان پوشیده و آن را با بندهای

زرین محکم بسته است.»

این توصیفی است از ناهید، فرشتهٔ آب که در اساطیر

ایرانی به صورت دختری زیبا تصویر شده و مورد

در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» چنین آمده است:

«پیش از آن که زرتشت جفتی بیابد، ایزدان فره زرتشت را در دریای کیانسه برای نگهداری به ناهید سپردند. اکنون گویند سه چراغ در بن دریا بدرخشید که آن‌ها را به شب همی‌بینند. هر یک از پسران زرتشت اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس را چون هنگام ظهور فرا رسد، چنین شود که دوشیزه‌ای برای شستن

سر در آب کیانسه نشیند و او را فره

زرتشت اندر تن آمیزد، باردار

شود. پسران دیگر به زمانهٔ

خویش هر یک چنین داده

شوند.»

اثر دیگری که

می‌توان در بررسی ما

به آن استناد کرد، زاد

اسپریم است. در بخش دهم

گزیده‌های زاداسپریم دربارهٔ

پیامبری زرتشت آمده است:

«آن‌گونه پیداست که دیگر روز که

زرتشت زاده شد، پور و شسب (پدر زرتشت) از آن پنج

برادر که از تخمهٔ کرپان بودند، یکی را فراخواند که

نشان و نماد فرزند مرا بنگر. او رفت و پیش زرتشت

بنشست و سر زرتشت را سخت پیچید که تا کشته شود.

هر فرد وی را پاسبانی کرد چون بدان ده شب، سپندارمذ

و اردوی سور و اردوی فرورد ماه (فروشی پرهیزگار) را

برای سکونت به زمین فرستاد. آنگاه زرتشت را هیچ



نشان می‌دهند.

البته افسانه‌ها در اصل کوششی برای توجیه پدیده‌ها هستند. آب نیز پدیده‌ای زیبا از طبیعت است که در زندگی جنبه حقیقی دارد. بدیهی است این کوشش به تمایلات روانی یک قوم که مراحل ابتدایی تمدن و فرهنگ را می‌پیمایند بستگی دارد. در عین حال باید این نکته را اضافه کنیم که هدف بشر ابتدایی تنها توجیه پدیده‌ها

نبوده بلکه او خواسته تا این توجیه را با آب، رنگ، لطف و زیبایی همراه سازد. او همچنین مایل است تا با به کار بردن استعاره و تخیلی که خود از آن بهره دارد دیگر هموعانش را نیز برانگیزد و هوش و استعداد آنان را با انتقال حقایق در قالب جملات زیبا و شاعرانه از مقوله‌ای به مقوله دیگر بیازماید. این تمایل به تدریج به تمثیل‌ها، ابداع‌های اخلاقی و معماها منجر و بشر

برای حل آن‌ها ناچار به اندیشیدن درباره همه چیز و نسبت به هرآنچه که برایش لاینحل است، شد که زیباترین نمود آن اندیشه درباره زن است. یعنی موجودی که خود یکی از پدیده‌های زیبای طبیعت است حتی اگر صورت افسانه داشته باشد. با این وصف تردیدی نمی‌ماند که افسانه، جلوه و زیبایی ناهید، از تجلیات اندیشه ایرانی در ادوار باستانی است.

آناهیتا بانویی است که در زورمندی با تمام آب‌هایی که بر زمین جاری است و به دریای فراخکرت می‌ریزد

پرستش ایرانیان باستان بوده است. البته ناگفته نماند که توصیفی چنین دقیق و شاعرانه از فرشتگان در ایران باستان امری طبیعی نبوده اما هرودوت می‌گوید: «ناهید را در این دوره با ایشتار، فرشته بابلی‌ها یکی می‌دانستند و در جنگ و نبرد نیز از او یاری می‌جستند.» با توصیفی که از ناهید شد او در مقام یک زن، خاصیت فطری زیبا بودن را حفظ کرده و در راه برازندگی و پسندیده

شدن از هیچ کوششی باز نایستاده است. او برای اقناع این غریزه طبیعی از وسایلی که وی را زیباتر کند، استفاده و همچنین به آرایش خود پرداخته و از لباس، تزئینات و زینت‌آلات بهره گرفته است. به علاوه با وجود این که او در مقام یک ایزدبانو مورد پرستش قرار می‌گرفت، به منزله یک زن روحانی به کارهایی که منتج به خوشی، خرمی و سپاسگزاری باشد نیز می‌پرداخت. هرچند این توصیفات، هنرها و کارهایی

که ناهید برای طبیعت، جانداران و بشر انجام می‌داد، زاده تخیل و اندیشه ایرانیان در روزگار باستان بوده است. امروزه نیز هیچ زنی از هیچ کوششی برای زیباتر جلوه کردن و پسندیده شدن باز نمی‌ایستد و از هیچ ترفندی در این راه فروگذار نمی‌کند. اصولاً اساطیر ایرانی بنابر نظر علمای تاریخ اساطیر از آن رو جالب و دلچسب‌اند که به وضوح مراحل و نکات مختلف اساطیری را به سوی داستان‌های تاریخی و زیبایی‌های طبیعت که زن جلوه‌ای از آن است،

«ناهید نه تنها با آب‌های خود دشت‌ها را حاصل‌خیز می‌سازد بلکه نطفه مردان و زهدان جملگی زنان را پاک و منزّه می‌کند. زن‌ها را در وضع حمل و زایمان یاری می‌کند و شیر در پستان آنان می‌گذارد. او به صورت زنی زیبا و باشکوه توصیف شده، ناهید زنی است جوان، خوش‌اندام، بالابند، برومند، زیبا و با چهره‌ای آزاده و نیکو سرشت. بازوان سفید وی به ستبری شانه اسبی است با سینه‌های برآمده با کمربندی تنگ که در میان بسته تا سینه‌اش ترکیب زیبا گیرد و مطبوع واقع شود.»



نمی‌توان اطمینان حاصل کرد اما ذکر این نکته واجب است که سیاست دینی اشکانیان مانند سیاست کشورداری آنها متمرکز نبوده است، اغلب نشانه‌های دینی که از دوره اشکانیان در پیوند با آناهیتا است.

منابع

- پورداد، ابراهیم (۱۳۴۷). *یشت‌ها*. تهران: طهوری.
- رضی، هاشم (۱۳۴۳). *دین قدیم ایرانی، از آغاز تا ظهور زرتشت*. تهران: آسیا.
- قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۷). *فرهنگ اساطیری ایرانی بر پایه متون پهلوی*. تهران: پارسه.
- گیرشمن، رومن (۱۳۶۸). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین. تهران.
- ولی، عبدالوهاب (۱۳۶۹). *زن در اساطیر ایرانی، حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران*. تهران.

برابری می‌کند. در یک افسانه اسلامی نیز به ستاره زهره لقب بدخت ناهید داده‌اند. بدخت در اینجا مخفف بیدخت و منظور از آن ناهید یعنی دختری است که بغ و خداست. بدین ترتیب آناهیتا در اساطیر ایرانی خدای آب و آبادانی، حاصل‌خیزی، باروری، خدای بانوان و به ویژه دختران بوده است.

نتیجه‌گیری

تاریخ ایران در دوره اشکانیان از تاریک‌ترین دوران تاریخ ایران است. منابع اصلی این دوره را نوشته‌های کلاسیک یونانی و رومی تشکیل می‌دهند. اطلاعات درباره حکومت اشکانی در زمانی که صلحی نسبی میان دو قدرت برقرار بوده و به نوعی ارتباطی میان دو حکومت برقرار نبود بسیار ناچیز است. ضمن این که گردآوری اوستا را به دوره اشکانیان نسبت می‌دهند اما از زرتشتی بودن اشکانیان

نغمه زنان در دامان صحرا و استپ

بررسی حقوق، نقش و جایگاه زنان در عصر مغول

آویشن سربازوطن رشید / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوران اسلامی دانشگاه شهید بهشتی

آیدا بامداد / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوران اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

مقدمه

یکی از صفحات تاریخی جهان متعلق به حملات مغولان است که در قرن هفتم هجری قمری با ظهور فردی مقتدر در آسیای مرکزی به نام تموچین ملقب به چنگیزخان آغاز شد. وی که در ابتدا توانست قبایل منطقه جغرافیایی خود را متحد کند سپس به گسترش قلمرو خود پرداخت و امپراتوری‌های بزرگی چون چین، ایران و بخشی از اروپای شرقی را تحت سلطه خود درآورد. به همین دلیل باعث اهمیت این دوره تاریخی شد که سلطه مغولان بر ایران این اهمیت را برای تاریخ ایران دو چندان می‌کند. وقتی نام مغول و چنگیزخان را می‌شنویم ناخودآگاه خشونت، قتل، کشتار، غارت و ویرانی را به یاد می‌آوریم اما باید یاد آور شد که اگرچه بدون شک قتل، غارت و کشتار در حملات مغول وجود داشته است اما این روش تنها به این قوم اختصاص نداشت بلکه همه اقوام مهاجم در طول هجوم و حمله برای گسترش قلمرو خود قتل‌ها و غارت‌ها و انجام داده‌اند. پس از چنگیزخان جانشینانش در ایران حکومتی تشکیل دادند که به ایلخانان مغول مشهور شد و این دوره حائز اهمیت است.

از آنجایی که یکی از ساختارهای تشکیل دهنده هر جامعه‌ای زنان هستند و در هر دوره زمانی به دنبال یافتن

جایگاه اجتماعی، حضور در جامعه و برابری با مردان باید ذکر کرد که زنان در دوران مختلف تاریخی نقش پررنگی داشته‌اند و مغولان و حکومت ایلخانان هم از این امر مستثنی نبوده است. در واقع باتوجه به آگاهی و دانسته‌های پیشین، در طول تاریخ و قبل از ظهور مغولان می‌توان از زنان زیادی نام برد که نقش مهم و بااهمیتی ایفا کردند و با مداخله خود بر سیاست و حکومت تأثیر گذاشتند که عمده آن‌ها هم زنان پادشاهان و حاکمین بودند. با نگاه در تاریخ می‌توانیم از زبیده، همسر هارون الرشید و مادر مأمون عباسی که در رقابت امین و مأمون نقش مهمی ایفا کرد و همچنین عایشه و نقش غیر قابل انکار او در جنگ جمل به عنوان زنانی با نفوذ و پر قدرتی اشاره کنیم.

به طور کلی زنان بانفوذ در دوره‌های تاریخی کم نبوده‌اند و در این زمینه می‌توان افراد زیادی را نام برد. از جمله این زنان در حکومت‌های دوران اسلامی هم می‌توان به سلسله سلجوقیان نگاهی انداخت و از ترکان خاتون، همسر ملکشاه، یاد کرد که با نفوذ خود در حکومت همسرش در برکناری وزیر او، خواجه نظام الملک، دخالت و نقش مستقیم داشت. در دوران مغول هم زنان از جایگاه بالایی برخوردار بودند و در چنین جامعه و حکومتی که توسط چنگیزخان تشکیل شد نفوذ زنان به قدری بود که حتی در زمینه‌های

آداب ازدواج با زنان در عصر مغول

آیین همسررداری در میان مغولان به این صورت بود که آنها ازدواج‌های مختلف و متعددی انجام می‌دادند، این امر کاملاً در میان آن‌ها عادی و طبیعی بود و می‌توان دلیل این کار را داشتن همسرهایی با شرایط گوناگون برای ایجاد روابط سیاسی دانست. با این وجود، همه زنان از حقوق مساوی و خانه‌هایی جداگانه برای خود برخوردار بودند و در این میان تنها همسر اول نسبت به دیگران برتری داشت چراکه به دلیل جایگاهش بزرگ دیگر زنان محسوب می‌شد.

ازدواج برای مغولان به قدری اهمیت داشته و یک امر مهم تلقی می‌شد که ماندن دختر در خانه پدری را مناسب نمی‌دانستند به همین دلیل خیلی زود امر ازدواج را انجام می‌دادند و حتی رسم ازدواج با زنان بیوه را هم رایج کرده بودند.

با توجه به مهم بودن این امر، مغولان حتی در خردسالی کودکانشان برای آنها نامزدی انتخاب می‌کردند و هنگامی که سن مناسب ازدواج آنها می‌رسید نامه‌های خواستگاری میان خانواده‌های دختر و پسر رد و بدل می‌شد، در آن زمان و قبل از مراسم ازدواج، پسر برای آشنایی با خانواده دختر به رسم نامزدی نزد خانواده عروس آینده‌اش زندگی می‌کرد و بعد از نوشتن قرارداد زناشویی دختر به منزل شوهرش بدرقه و فرستاده می‌شد.

همان‌طور که اشاره‌ای گذرا به ازدواج با زنان بیوه شد، در این مورد باید گفت که چون زن بعد از ازدواج، عضو خانواده شوهرش می‌شد و دیگر نمی‌توانست به خانه پدری برگردد. با توجه به این که ازدواج برای مغولان اهمیت داشت شاید به همین دلایل بود که ازدواج با بیوه به عنوان رسمی میان مغولان رایج شد. مردان می‌توانستند با زنان بیوه خاندان خود به استثنای مادر، خواهران تنی، دختران و

اقتصادی هم نقش مهم و قابل توجهی ایفا می‌کردند، در کارها با همسران خود مشورت و تصمیم‌گیری می‌کردند و حقوقشان تقریباً با مردان مساوی بود. با ارزش دانستن جایگاه زن و احترام به او از سنت‌های مغولان بوده است چنان که آنها حتی از املاک و غنایم جنگی هم سهم می‌بردند و قوانینی برای زنان در یاسای چنگیز نوشته شده بود.

لازم به ذکر است که پژوهشگران و باستان‌شناسان با استفاده از اسناد و یافته‌های باستان‌شناسی در تلاش برای یافتن جایگاه زنان در دوره‌های مختلف تاریخی بوده و هستند. حال در این مقاله برآنیم تا با استفاده از منابع تاریخی جایگاه زنان در دوره مغول را مورد بررسی قرار دهیم.

ورود به دنیای مغول و آشنایی با جایگاه زنان در یاسای چنگیز

یاسا برای مغولان اهمیت زیادی داشت زیرا مجموعه قوانین صادر شده توسط چنگیزخان بود. در این مجموعه قوانین حتی از زنان و اهمیت آنان نیز یاد شده بود. تأثیر زنان در عدم تدبیر یا موفقیت مرد، برعهده داشتن حفظ و نگهداری دارایی مردان توسط زنان در صورت غیبت آن‌ها به خصوص زمانی که مردان به جنگ می‌رفتند، لزوم همکاری میان زن و مرد و... از جمله مسائلی هستند که در یاسا برای زنان ذکر شده است. همچنین در یاسا اشاره شده زمانی که مرد در شکار یا میدان جنگ حضور دارد، زن باید خانه را مرتب و مزین نگه دارد تا همه چیز نیکو و مرتب باشد. نکته مهمی که یاسا به آن در مورد زنان اشاره دارد این است که آنها باعث نیک‌نامی و سرافرازی یا بی‌رأی و بی‌تدبیری مردان می‌شوند و همین خود یکی از نشانه‌های بااهمیت بودن نقش زنان در دوران مغول است. در دوران مغول نقش زنان به قدری پررنگ و دارای اهمیت بوده که داشتن فرزند دختر ننگ به شمار نمی‌آمده است.



عروس‌های خودشان ازدواج کنند. برای شفاف‌سازی باید گفت اگر مردی همسر دخترش یا پسر خودش فوت می‌کرد نمی‌توانست با دختر یا عروس بیوه‌اش ازدواج کند اما اگر مردی پدرش یا برادرش از دنیا می‌رفت می‌توانست همسران پدر (به غیر از مادر خودش) و برادرش را به عقد خود در بیاورد.

مهریه و جهیزیه در ازدواج

با وجود این که مهریه یکی از آداب و رسوم‌های ازدواج است اما در میان مغولان رسم نبود و دختر بدون مهریه خانه پدری‌اش را ترک می‌کرد و وارد خانه شوهر می‌شد. مهریه در میان مغولان جایگاهی نداشت تا زمانی که دین اسلام در بین آنها رواج پیدا کرد و در آن زمان بود که آن را به عنوان یکی از آداب ازدواج پذیرفتند، هرچند مقدار آن با توجه به

جایگاه، مقام و موقعیت مرد در هر خانواده‌ای متفاوت بود اما در زمان ایلخانان و حکومت غازان به دستور او میزان مهریه کاهش یافت چون معتقد بود که مهریه بالا مانع جدایی زن و شوهرهای ناسازگار می‌شود.

در رابطه با جهیزیه نیز باید گفت، رسمی رایج در زمان ازدواج بوده که مقدار آن با ثروت خانواده ارتباط داشت. هر چقدر خانواده‌ای ثروتمندتر بودند جهیزیه کامل‌تری در اختیار دختر قرار می‌دادند به همین خاطر دادن جهیزیه یک فرصت برای نشان دادن قدرت برای خانواده‌ها به شمار می‌آمد.

حقوق و قدرت زنان

با توجه به جایگاهی که زنان در عصر مغول داشتند در کانون خانواده از قدرت و حقوق مخصوص به خود برخوردار



مقام زنان مغول و فعالیت‌های آنان

از جمله فعالیت‌های زنان در دوران مغول و ایلخانی فعالیت در کاخ‌های سلطنتی بود؛ در واقع زمانی که مغول‌ها امپراتوری عظیم خودشان را تشکیل دادند، از زندگی چادرنشینی به کاخ، جایی که محل حکمرانی مغول‌ها تبدیل شد، وارد شدند که صد البته زنان هم در این کاخ‌ها و بارگاه‌ها حضور داشتند. زنان نقش

مهم خودشان را همان‌طور که در زندگی چادرنشینی ایفا می‌کردند در شکل جدید زندگی نیز ادامه دادند اما از عمده فعالیت‌هایشان در این سبک جدید زندگی اظهارنظر در مورد امور مملکتی بود. همان‌طور که در بخش‌های قبل اشاره‌ای به جایگاه همسر اول شد این‌جا هم باید اشاره کرد، با این که تمامی زنان به سهم خود نقشی ایفا می‌کردند اما همچنان مقام زن اول یعنی ملکه که مغول‌ها به او خاتون می‌گفتند از دیگر

از جمله حقوق زنان به ارث و میراث مربوط می‌شد، در واقع رسم مغولان به این شکل بود که تنها ارث دختر همان جهیزیه‌اش بود و از اموال پدر و مادر هیچ سهمی نمی‌برد تا این که آشنایی با دین اسلام ارثیه را هم مانند مهریه برای دختران رایج کرد. زن از اموال همسرش هم نیز ارث می‌برد. زنان از لحاظ حقوقی و مادی هم در داشتن ثروت و املاک با مردان حقوق مساوی داشتند و برابری می‌کردند به طوری که هر زن مغولی صاحب خانه و اثاثیه مخصوص به خودش بود.

زنان پررنگ‌تر بود.

نقش و مقام خاتون‌ها به قدری پررنگ بود و مغول‌ها توجه خاصی به آن‌ها داشتند که حتی اگر اداره یک حکومت را به زن می‌سپردند و زن عهده‌دار حکومت می‌شد برای مغولان اصلاً امر غیرعادی محسوب نمی‌شد و به راحتی می‌پذیرفتند.

از جمله موقعیت‌هایی که خاتون‌ها در بارگاه و کاخ‌های

بودند. آنها علاوه بر کارهای روزمره زندگی مانند دوختن لباس، نگهداری از گله، درست کردن غذا و ... نقشی اساسی در خانواده ایفا می‌کردند و در غیاب همسران خود رئیس خانواده می‌شدند به همین علت زنان عاقل و فهمیده، مورد احترام مردان قرار می‌گرفتند.

از جمله حقوق زنان به ارث و میراث مربوط می‌شد، در واقع رسم مغولان به این شکل بود که تنها ارث

دختر همان جهیزیه‌اش بود و از اموال پدر و مادر هیچ سهمی نمی‌برد تا این که آشنایی با دین اسلام ارثیه را هم مانند مهریه برای دختران رایج کرد. زن از اموال همسرش هم نیز ارث می‌برد. زنان از لحاظ حقوقی و مادی هم در داشتن ثروت و املاک با مردان حقوق مساوی داشتند و برابری می‌کردند به طوری که هر زن مغولی صاحب خانه و اثاثیه مخصوص به خودش بود. یکی دیگر از حقوقی که زنان داشتند این بود که در

انتخاب دین و مذهبشان کاملاً آزاد بودند و این آزادی به حدی بود که حتی می‌توانستند دینی به غیر از دین همسر خود انتخاب کنند و دلیلش هم احترام مغولان به تمام ادیان و نداشتن تعصب دینی بود، می‌توان به همسر و مادر منگوقاآن اشاره کرد که مسیحی بودند اما با این وجود خودش مسیحی نبود.

ولایاتی را در اختیار می‌گرفتند که این خودش نیز به نفوذ آن‌ها اشاره دارد. از خاتون‌ها که بگذریم و دوباره یک نگاه کلی به همه زنان مغول بیندازیم، می‌توانیم به فعالیت‌هایی که توسط آن‌ها انجام می‌شد اشاره کنیم از جمله نقش زنان در جنگ‌ها که نقش عمده خود را از طریق آماده کردن وسایل جنگی ایفا می‌کردند و با این کار به مردان یاری می‌رساندند و علاوه بر عزت و اهمیت ناشی از زن بودنشان، از غنایم جنگی نیز سهم می‌بردند.

زنان ارموک

گروهی از زنان در دوران مغول به ارموک شهرت داشتند؛ در واقع ارموک لقبی است برای گروهی از زنان که عمدتاً در دربار خاتون مغول حضور داشتند و در امور مختلف به حکومت مغول خدمت می‌کردند.

ارموک‌ها زنانی بودند که حتی با لباس مردانه، نشان دادنش و رفتار مردانه از خود در جامعه حاضر می‌شدند و به همین خاطر به زنان مردانه‌پوش هم مشهور شده بودند. زنان ارموک به یادگیری تیراندازی و سوارکاری نیز می‌پرداختند. می‌توان گفت، ارموک دسته‌ای از



مغول می‌توانستند کسب نمایند، می‌توان به رسیدن آن‌ها به مقام نیابت سلطنت و شریک بودن در اداره سرزمین با همسران خود اشاره کرد. خاتون‌ها حتی می‌توانستند در مواقع اضطراری به جای سلطان امور را اداره کنند. شرکت در جنگ‌ها، مجازات مجرمین و از همه مهم‌تر انتخاب جانشین از وظایف عمده آن‌ها به شمار می‌رفت. از جمله خاتون‌های به نام دوران مغول

می‌توان به الجای خاتون، همسر هلاکوخان اشاره کرد که بعد از مرگ همسرش نقش مهمی در به حکومت رسیدن آباقاخان ایفا کرد و یکی از حامیان حکومت ارغون نیز بود. یکی از وظایف مهمی که بر عهده خاتون‌ها بود و حتی می‌توان گفت از انتخاب جانشین هم مهم‌تر، مسئله جانشینی خودشان بود. در واقع زمانی که همسر خاتون یعنی حاکم از دنیا می‌رفت تا زمان بر تخت نشستن

حاکم بعدی یا در صورت خردسال بودن جانشین، خاتون نقش جانشین را ایفا می‌کرد و امورات حکومت و به طور کل زمام امور را در دست می‌گرفت.

در آخر در مورد خاتون‌ها و دیگر زنان این نکته را هم باید اضافه کرد که آن‌ها برای خودشان خدمه مخصوص داشتند و در تقسیم‌بندی قلمرو امپراتوری سهم داشتند یعنی این که



آشنایی با چند زن نامدار مغول

هوآلون اوجین: او همسر کیسوکای و مادر چنگیز خان بود. در طول زندگی راهنمای پسرش بود و بعد از مرگ همسرش علاوه بر سرپرستی فرزندان، امور قبیله را نیز بر عهده داشت. او با وجود رقبا و دشمنان از پانینقتاد و با راهنمایی‌های خود چنگیز را شجاع بار آورد. برتری و اتحاد ایل را که توسط پسرش صورت گرفت به چشم دید و با حمایت‌های خود از چنگیز برای تسلط

بیشتر او بر حکومت نقش مهمی در ایجاد امپراتوری مغول ایفا کرد.

اگر نگاهی به مطالب ذکر شده بیندازیم با توجه به نقش خاتون‌ها و کارهایی که انجام دادند، هوآلون اوجین هیچ یک از آن‌ها را انجام نداده است. او نه جانشین انتخاب کرد نه در امور سیاسی و حکومتی دخالت کرد و نه ... شاید

بتوان گفت اساسی‌ترین نقش وی به عنوان یک زن و یک مادر فقط و فقط تحمل سختی‌ها، دشواری‌ها و حمایت از پسرش بود که اگر قوی نمی‌ماند و حمایتش را از پسرش دریغ می‌کرد شاید تموجین به چنگیزخانی که ما امروزه می‌شناسیم تبدیل نمی‌شد و حکومت مغول و به دنبال آن ایلخانان هیچ‌گاه شکل نمی‌گرفت.

تورکینا خاتون: او نخستین خاتونی بود که بعد از تشکیل امپراتوری مغول نقش گسترده‌ای را در حکومت مغولان ایفا کرد. او ابتدا همسر یکی از روسای ایلات (اویرات) بود که همسرش به دست چنگیزخان کشته شد و خودش به اسارت

بانوان بودند که در عرصه‌های نظامی و حفاظتی فعالیت می‌کردند و این که در آن دوره زنان در دسته‌های نظامی فعالیت می‌کردند قابل توجه است.

مجازات زنان

با وجود جایگاه و اهمیتی که زنان در دوران مغول داشتند اما در مواردی مانند مجازات، وضع متفاوتی با مردان نداشتند و با انجام دادن جرم‌هایی مانند قتل

شوهران خود و... به مرگ محکوم می‌شدند.

پوشاک زنان

یکی از مهم‌ترین بخش پوشاک زنان که زنان هیچ گاه بدون آن خارج نمی‌شدند سرپوش یا همان کلاه بوده است که از حصیر یا پوست درخت بافته می‌شد. به نوع تجملی این کلاه نیز که از طلا و جواهرات بود، بوقناق می‌گفتند. بوقناق برای

درباریان استفاده می‌شد، در روز تاجگذاری بر سر ملکه یعنی اولین همسر پادشاه گذاشته می‌شد و پوشش سر ملکه به شمار می‌آمد.

تن‌پوش زنان نیز در ابتدای فتوحات بسیار ساده و به شکل یک لباس بلند بود که زیر آن شلوار بلندی هم می‌پوشیدند اما با پیشرفت و تشکیل امپراتوری مغول، افزایش قدرت اقتصادی مغولان و همچنین ارتباط با سایر کشورها، لباس‌ها تجمل، زیبایی و ظرافت پیدا کردند. در این دوران لباس زنان متاهل با دختران متفاوت بود.

از جمله موقعیت‌هایی که خاتون‌ها در بارگاه و کاخ‌های مغول می‌توانستند کسب نمایند، می‌توان به رسیدن آن‌ها به مقام نیابت سلطنت و شریک بودن در اداره سرزمین با همسران خود اشاره کرد. خاتون‌ها حتی می‌توانستند در مواقع اضطراری به جای سلطان امور را اداره کنند. شرکت در جنگ‌ها، مجازات مجرمین و از همه مهم‌تر انتخاب جانشین از وظایف عمده آن‌ها به شمار می‌رفت.



منابع

- اشپولر، برتولد (۱۳۹۳). *تاریخ مغول در ایران*. ترجمه محمود میرآفتاب. تهران: علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۹۷). *تاریخ مغول*. تهران: نیلوفر نقره‌ای.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۸). *زن در ایران عصر مغول*. تهران: دانشگاه تهران.
- حیدری باباکمال، یدالله و اسکندری، نصیر و شکری، طاهره و بهرامی نهادفر، مرتضی (۱۳۹۱). «بررسی و مطالعه جایگاه زنان و خاتون‌ها در عصر مغول با استناد به شواهد تاریخی و داده‌های باستان‌شناسی». *زن در فرهنگ و هنر*، ش. ۴.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۴). *تاریخ اجتماعی ایران*. تهران: امیرکبیر.
- روحانی، مسعود و علیپور، محمد (۱۳۹۴). «سیمای زنان در تاریخ جهانگشای جوینی». *زبان و ادب فارسی*، ش. ۲۳۲.
- فرخی، یزدان (۱۳۹۳). «*زنان ارموک در تشکیلات اردوی مغول‌ها*». تحقیقات تاریخ اجتماعی، ش. ۷.
- کروی، آرزو و فیاض انوش، ابوالحسن (۱۳۹۵). «*بررسی تاریخ پوشاک زنان در دوره ایلخان*». *دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نامه ایران بعد از اسلام*، ش. ۱۳.
- لمب، هارولد (۱۳۸۸). *چنگیزخان*. ترجمه غلامحسین قراگوزلو. تهران: اقبال.
- ماری، شیمل (۱۳۸۹). *در قلمرو خانان مغول*. ترجمه فرامرز نجد سمعی. تهران: امیرکبیر.
- ملک زاده، الهام. «*وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان در دوره مغول و ایلخانی*». *مسکویه*، ش. ۴.

خان مغول درآمد و در نهایت به اوگتای قآن بخشیده شد که به واسطه هوش و درایت خود توانست در نهایت همسر اوگتای و مادر فرزند او «گیوک» شود. با مرگ اوگتای چون گیوک، جانشین او هنوز کوچک بود تورکینا خاتون نیابت سلطنت را بر عهده گرفت و توانست اشراف و بزرگان دربار را با خود همراه سازد.

دینا خاتون و ساتی بیک: دینا خاتون یکی از همسران الجایتو بود که از شکل دادن هر گونه دسیسه‌گری و فتنه فقط به خاطر این که سودای قدرت در سر داشت، کوتاهی نمی‌کرد که در نهایت هم به قتل رسید.

ساتی بیک هم یکی از دختران اولجایتو بود که چندین ازدواج سیاسی انجام داد.

کلام آخر

یکی از مسائل مورد توجه دوره مغول زنان جامعه هستند. با توجه به بررسی منابع تاریخی بخش‌هایی از مسئله زنان در این دوره روشن شد اما مسائلی مانند جایگاه زنان قشر ضعیف در بخش‌هایی همچنان نامعلوم است و ما اطلاعاتی در مورد جایگاه زنان در طبقات بالا پیدا کردیم که از سطح رفاه بالایی و قدرت اقتصادی بسیاری برخوردار بوده‌اند. همچنین حضور زنان در دسته‌های نظامی قابل ستایش است. از جمله موارد دیگر، شرکت زنان در مجالس تعیین خان و ازدواج‌های سیاسی بوده که همه این‌ها نشان‌دهنده اهمیت جایگاه زنان بوده است. همچنین توجه چنگیزخان به زنان و انعکاس آن در یاسای وی قابل تأمل است، اگرچه نام مغول با قتل و خون‌ریزی همراه است اما در زمان حکمرانی چنگیز میزان دزدیده شدن زنان به پایین‌ترین حد ممکن رسید و این به علت وجود قوانین سخت‌گیرانه بوده است.

زنان در صفحات کتاب قرون وسطی

بررسی موقعیت و فعالیت‌های زنان در دوران قرون وسطی

دلارام حسینی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

وقتی قرن‌ها از حضور زنان می‌گذرد چه تصور می‌توان از زنان یک دوره داشت؟ زنانی که تنها بخش کوچکی از تاریخ‌نگاری‌ها بوده‌اند. یافتن تصورات درست و شناخت لایه‌های عمیق زندگی زنان در تاریخ، کاری دشوار است چراکه عمده مطالب باقی مانده به بیان چگونگی حضور آنان نمی‌پردازد و از طرفی همین منابع نیز به دست مردان نوشته است. زن قرون وسطایی با حضور گرم و اندک آفتاب بیدار می‌شد، به کار می‌پرداخت، به همراه همسر خود کشاورزی و از کودکان مراقبت می‌کرد و با غروب آفتاب نیز به خستگی می‌افتاد و می‌خوابید.

وضع زندگی و ثروت زنان قرون وسطایی به درجه و جایگاه آنان در جامعه و وضعیت تأهلشان بستگی داشت. همه چیز از لباس، رژیم غذایی، شغل، فرصت‌های اجتماعی و حقوقی، موقعیت مالی، مرگ و گزینه‌های ازدواج به نقش اجتماعی او در هنگام تولد یا در زمان ازدواج بستگی داشت. او می‌توانست زمین در اختیار داشته باشد، وصیت کند و یا شکایت کند. در قرون وسطی، زندگی یک زن به سه دوره تقسیم می‌شد: کودکی تا هفت سالگی و جوانی‌اش تا چهارده سالگی ادامه داشت و از چهارده تا بیست و هشت سالگی نیز جوان به حساب می‌آمد و هرچه که فراتر از آن می‌رفت وارد دوران پیری می‌شد، درحالی که مردها

برخلاف آن‌ها تا پنجاه سالگی پیر محسوب نمی‌شدند. زن در هر صورت موجودی ناقص و محروم از خرد تلقی می‌شد. در بدو تولد، کودکان خانواده‌های ثروتمند به پرستارانی سپرده می‌شدند. یک پرستار نیز برای انجام این کار باید نسبتاً جوان بود و از خود فرزندى داشت تا بتواند به کودک شیر بدهد، این در حالی بود که فقرا خود نوزادشان را بزرگ می‌کردند.

کودکان ثروتمندان را غسل می‌دادند و سپس در پارچه کتان می‌پیچیدند در صورتی که برای پیچیدن سایر کودکان از کنف استفاده می‌کردند. هنگامی که کودک کوچک شروع به راه می‌رفتن می‌کرد، پیراهنی مانند پسران بر تنش می‌کردند؛ یک لباس با شکاف بلند به رنگ قرمز یا سبز که فقرا آن را از لباس‌های قدیمی برش می‌دادند.

در حدود دو یا سه سالگی کودک را از شیر می‌گرفتند و این مرحله قابل توجه و مهمی نیز محسوب می‌شد زیرا از هر سه کودک، یک نفر قبل از رسیدن به پنج سالگی می‌مرد. کودکان اغلب به دلیل فقر رانده می‌شدند به خصوص اگر دختر بودند، آنان را رها می‌کردند. در هفت سالگی، دختران و پسران مسیرهای مختلفی را در زندگی خویش دنبال می‌کردند.

مشاغل زنان

تحصیلی برای زنان قرون وسطایی مانند بسیاری از مسائل دیگر به جایگاه یک زن در بدو تولد بستگی داشت. بسیاری از آن‌ها تا حدی می‌توانستند بخوانند و بنویسند که غالب آن‌ها تنها این توانایی را داشتند. در این دوره اگر زنان قادر به خواندن و آموزش دیگران نبودند، غیرمعمولی و عجیب نبود. در قرن ۱۴ میلادی زنان به طور فزاینده‌ای صاحب کتاب و خواننده داستان عاشقانه شدند اما حرفه زن قرون وسطایی بر روی هدفی واحد یعنی ازدواج و نقش مادری متمرکز شده بود.

زنان اشراف

اگر دختران نجیب‌زادگان ثروتمند و خانواده‌های طبقه بالا تحصیل می‌کردند، امری غیرعادی نبود. چنین دخترانی علاوه بر فراگرفتن خواندن و نوشتن به تحصیلات معنوی خود نیز می‌پرداختند. دختران طبقه بالا اغلب برای یادگیری جنبه‌های دیگر که آن‌ها را برای ازدواج آماده می‌کرد به خانه یا نزد افرادی فرستاده می‌شدند. دختر یک زن نجیب‌زاده نیز ممکن بود از یک پرستار یا شخصی که به این منظور استخدام می‌شد دانش و سواد را فرا بگیرد. در جهانی که انتظار می‌رفت همسر یک نجیب‌زاده، خانه را در غیاب شوهرش اداره کند، ضروری بود که او باسواد و از مهارت‌های ریاضی برخوردار باشد تا بتواند هزینه‌های خانه و امور مربوط به آن را بررسی کند.

زنان شهر نشین و زنان طبقه متوسط

بیشتر دختران طبقه متوسط خواندن و نوشتن می‌آموختند. تحصیلات یک زن در خانه تحت مراقبت مادر یا پرستار خود آغاز می‌شد. بعضی از دختران این فرصت را داشتند که با رفتن به مناطقی که آنجا هم زیر نظر زنان تحصیل کرده قرار داشت، تحصیل کنند ولی این گزینه تنها برای

گاهی کار زنان دهقان بسیار سنگین بود، به نظر می‌رسد روزها برای آن‌ها بسیار طولانی می‌گذشت. واقعیت این بود که زنان متأهل معمولاً در تجارت همسر خود، کار و همراهی می‌کردند اما ممکن بود همین زنان تجارت جداگانه خود را نیز داشته باشند.

زنان در شهرها می‌توانستند در بخش تجاری، نساجی و مواد غذایی که نانوائی، آبجوسازی و صنایع لبنی بود، کار کنند. همچنین غالب کلاه‌سازان، خیاطان، لباس‌شویان، خدمتکاران زن بودند که حقوق دریافتی آن‌ها نیز بسیار کمتر از مردان بود. آن‌ها به میزان قابل توجهی در صنعت نساجی مشارکت داشتند و تمام مراحل کار توسط آن‌ها صورت می‌گرفت. بیانیه‌های موجود نشان می‌دهد که عدم پذیرش علنی زنان در اصناف حرفه‌ای منجر به سقوط وضعیتشان به عنوان کارگر در این بازه زمانی شده است. استادان نیز هیچ اشتیاقی برای آموزش به زنان جوان نشان نمی‌دادند، در این شرایط اصناف، فرصت کمتری را در اختیار آن‌ها قرار می‌دادند اما زنان ساکن حومه شهر در مزارع، مراقبت و نگهداری از حیوانات، نگهداری از خانه، بافتن، پخت نان و تهیه غذا مشارکت داشتند و اغلب این کارها از وظایف آن‌ها شمرده می‌شد، البته آن‌ها از فرزندان خود نیز مراقبت می‌کردند. زن دهقان باید می‌دانست چگونه از خانه خود نگهداری کند همان‌طور که زن اشراف باید از چگونگی هدایت زیردستان خود اطلاع داشت. باید خاطر نشان کرد که خیاطی، بافتن، گلدوزی و همچنین مدیریت املاک به ویژه در غیاب همسر از وظیفه زنان دهقان بود.

تحصیلات زنان

یکی از افسانه‌های بزرگ قرون وسطایی این است که زنان نه می‌توانستند بخوانند و نه بنویسند. فرصت‌های

مختلفی از جمله لاتین، یونانی، عبری، ریاضیات، فن بیان و همچنین حقوق و موسیقی را فرا گرفت. وقتی او ۱۲ سال داشت علناً از تز خود در مورد منطق و اخلاق دفاع کرد. وی با تحصیل در رشته‌های حقوق مدنی، فیزیک و قانون به غنی‌سازی تحصیلات خود پرداخت و اندکی پس از آن در آوینیون در برابر مهمانان برجسته دوران سلطنت از تز حقوقی خود دفاع کرد. اگرچه مشخص نیست کدام ارگان مدرک خود را به مورل اعطا کرده باشد. در پاییز سال ۱۶۰۸ مورل وارد یک صومعه دومیکن در آوینیون شد و سه سال بعد، آخرین آموزش‌های خود را فرا گرفت و از سال ۱۶۱۰ میلادی به درجه پیشکسوتی رسید. مورل در دوره ۳۰ ساله تصدی خود به عنوان راهبه آثار مختلفی از جمله ترجمه لاتین به فرانسوی (Friar Vincent Ferrer) کتابچه «راهنمای تمرینات معنوی برای ابدیت» و «تمرین کوچک تدارکاتی برای مقدسات» را در ۱۶۳۷ منتشر کرد. مورل در ۲۶ ژوئن ۱۶۵۳ درگذشت.

زنان دهقان

زنان دهقان بسیار کمتر از همتای ثروتمند خود برای تحصیلات رسمی فرصت می‌یافتند، بسیاری از آنها تحصیلات اندکی داشتند و یا به هیچ وجه آموزش ندیده بودند مگر این که در شهر یا نزدیک آن زندگی می‌کردند. در بیشتر موارد،

دختران تاجر و ثروتمند وجود داشت. بسیاری از خانواده‌ها فکر می‌کردند آموزش در زمینه‌هایی مانند خانه‌داری و ... نسبت به دروس فکری مهم‌تر است، با این حال کسانی که آرزو می‌کردند دخترانشان ازدواج خوبی داشته باشند، قدر و ارزش دختری را که می‌توانست خوب بخواند و بنویسد، می‌دانستند چرا که چنین زن جوانی می‌توانست همسر بهتر و شایسته‌تری نسبت به زنی که قادر به

خواندن و نوشتن نیست و به سختی می‌تواند یک خانه را با موفقیت اداره کند، باشد.

از اولین محققان راهبه، جولیان مورل، راهبه قرن دوم در دومیکن اسپانیا بود. گمان می‌رود او اولین زن در جهان غرب بود که موفق به دریافت مدرک دانشگاهی شد. وی در ۱۶ فوریه ۱۵۹۴ در بارسلون متولد شد، عجوبه‌ای جوان که پدر بانکدارش او را ترغیب کرد تا به بالاترین مدارج تحصیلی نائل شود. چند سال پس از مرگ مادر، پدرش برای فرار از اتهامات قتل به همسرش همراه مورل هفت ساله به لیون فرانسه فرار کرد. در آنجا بود که مورل تحصیلات خود را ادامه داد و رشته‌های





کندن علف‌های هرز در باغ، خیاطی، پخت و پز و مراقبت از مرغ‌ها و ... آن‌ها را آماده می‌کرد تا مهارت‌هایی را در زندگی آینده خود به عنوان همسر و مادر به دست آورند. دختران دوختن لباس را یاد می‌گرفتند طوری که وقتی زن جوانی ازدواج می‌کرد به اندازه کافی آمادگی داشت تا خانواده خود را با لباس‌های بادوام و خوش‌دوخت بپوشاند و

میزان یادگیری‌شان آموزش الفبا و دستورات کلامی بود. دهقانان که عموماً در خارج از منزل مشغول به کار بودند، مکتوب ساختن هزینه خانه برای آنها ضروری نبود. معلمان ابتدایی دختران کوچک، مادرانشان یا مادر بزرگ‌هایشان بودند. دختران در سنین بسیار کم به مادران خود کمک می‌کردند و شغل‌هایی مانند کشیدن پشم برای ریسندگی،

از منابع در دسترس خود بهترین بهره را ببرد.

قوانین زیبایی زنان

در قرن دوازدهم، یک زن ایده‌آل قرون وسطی باید لاغر، دارای اندامی ظریف، موهای بور موج‌دار، دهانی کوچک و قرمز، دندان‌های سفید و منظم، چشمانی سیاه، پیشانی بلند و بینی صاف بود. همچنین می‌بایست پا

و دستانی ظریف و پوست بسیار سفید که براندازه‌اش بود، داشته باشد. پوست در قرون وسطی برای زنان مورد توجه بود و آنان سعی می‌کردند تا پوستی رنگ‌پریده و درخشان داشته باشند. طبق بررسی منابع این معیارهای زیبایی در آثار نویسندگان از قرن ۱۲ تا قرن ۱۵ میلادی تغییری نکرده است. داشتن یک پیشانی پهن در پایان قرون وسطی برجسته‌تر شد، به طوری که زن‌ها موهای خود را بیش از حد از پشت می‌کشیدند.

ازدواج دختران دوازده سال و پسران چهارده سال بود، اگرچه بسیاری از زنان دهقان ازدواج نمی‌کردند اما در کنار پدر و مادر خود می‌ماندند یا در ازای غذا و سرپناه برای برادران بزرگتر خود کار می‌کردند.

در قرون وسطی از نظر قانونی نامزدی به اندازه ازدواج لازم‌الاجرا بود. در میان اشراف، امکان نامزدی از هفت سالگی وجود داشت اما از نظر قانونی تا زمانی که زن و شوهر

هر دو به سن بلوغ نرسیدند اجباری در عروسی نبود. در همه طبقات اجتماعی، ازدواج توسط والدین تنظیم می‌شد و در اشراف راهی برای تقویت، ایجاد اتحاد بین کشورها، گسترش سرزمین و ثروت تلقی می‌شد.

به علاوه طبق سنت رومی، نوعروس جهیزیه‌ای را می‌آورد که از پدر و مادر خود گرفته بود؛ البته این جهیزیه اشکال مختلفی چون کالا، زمین، حیوانات و ... داشت. همچنین دختران خانواده‌های فقیر غالباً برای

کسب درآمد و تهیه جهیزیه خود به بندگی و بردگی روی می‌آوردند. ازدواج به همان اندازه که عملی خصوصی بود یک عمل اجتماعی هم به حساب می‌آمد، به همین دلیل اقوام، دوستان، همسایگان، عروس جوان را در شب عروسی همراهی می‌کردند و در زمینه مسائل جنسی آموزش‌هایی به او می‌دادند. نوعروس نیز آماده می‌شد تا وظیفه خود را به عنوان همسر و مادر انجام دهد.

فرصت‌های تحصیلی برای زنان قرون وسطایی مانند بسیاری از مسائل دیگر به جایگاه یک زن در بدو تولد بستگی داشت. بسیاری از آن‌ها تا حدی می‌توانستند بخوانند و بنویسند که غالب آن‌ها تنها این توانایی را داشتند. در این دوره اگر زنان قادر به خواندن و آموزش دیگران نبودند، غیرمعمولی و عجیب نبود. در قرن ۱۴ میلادی زنان به طور فزاینده‌ای صاحب کتاب و خواننده داستان عاشقانه شدند اما حرفه زن قرون وسطایی بر روی هدفی واحد یعنی ازدواج و نقش مادری متمرکز شده بود.

عروسی و ازدواج زنان قرون وسطی

کلمه عروسی از (wed) انگلیسی قدیم، به معنی «متعهد» گرفته شده است. قبل از ۱۱۰۰ میلادی اکثر ازدواج‌ها مراسمی مذهبی نبود بلکه اعلامیه‌ای عمومی نیز لازم داشت. در بیشتر دوران قرون وسطی، سن قانونی



ازدواج زنان دهقان

دهقانان و طبقات کارگر تمایل به ازدواج با فرد هم سن و وضعیت جایگاهی خود داشتند و ترجیح می‌دادند زنان سالم را انتخاب کنند که کودک قوی‌ای را به دنیا آورند و در صورت لزوم توانایی برای کار در کنار آنها را داشته باشد. همچنین خانواده و امورات خانگی را اداره کند. اجازه‌ی خداوند قبل از ازدواج لازم بود. بیش از ۷۵ درصد جمعیت قبل از ۱۹ سالگی ازدواج کرده بودند. بسیاری از زنان دهقان ازدواج نکردند و برخی از آنها خادم شدند. بعضی از خادمان در کارهای خانه کمک می‌کردند و یا فرزندان ارباب خود را شیر می‌دادند. شغل اصلی آنها تمیز کردن، آشپزی و انجام سایر کارهای خانگی بود.

تشریفات عروسی

تشریفات ازدواج و جشن‌هایی که با آنها همراه بود، تا حد زیادی به طبقه اجتماعی و ثروت عروس و داماد بستگی داشت. به ندرت زن و شوهر دهقانی لباس خاصی برای عروسی تهیه می‌کردند. معمولاً لباس عروسی بهترین لباسی بود که زن و شوهر بدون در نظر گرفتن رنگ در آن زمان مالک آن بودند. عروس بهترین لباس خود را می‌پوشید و نوازندگان و دوستان یا اقوام زن او را همراهی می‌کردند.

زنان متاهل و خشونت خانگی

ضرب و شتم همسر در قرون وسطی معمول بود و گاهی اوقات توصیه هم می‌شد. در قرن سیزدهم، آداب و رسوم

مادران، فرزندان خود را در دادگاه‌ها یا صومعه‌ها قرار بدهند تا کشیش بتواند آن‌ها را به عنوان فرزنده‌خواننده برخی پیشنهاد دهد.

تفریحات زنان قرون وسطایی

زنان قرون وسطایی برای فعالیت‌های تفریحی نیز فرصت پیدا می‌کردند تا در کنار چشمه یا آسیاب گفت‌وگو کنند. در طول سال ۶۰ تا ۷۰ تعطیلات مذهبی وجود داشت که استراحت در کار را فراهم می‌ساخت. با بررسی تصاویر موجود به نظر می‌رسد، بعضی اوقات زنان نجیب‌زاده شکار می‌کردند ولی بعید به نظر می‌رسد که آن‌ها تأمین‌کننده گوشت خانه بوده باشند. شکار یک بازی به حساب می‌آمد که هدف اصلی آن طعمه و شکار نبود. به غیر از این‌ها، سه مورد از محبوب‌ترین بازی‌های تخته‌ای در قرون وسطی که برای زنان نیز وجود داشت، شطرنج، چیزی که امروزه به «تخته نرد» معروف است و بازی مریل بودند.

در زمان صدها سال بود، تخته نرد بازی می‌شد که افراد طبقات بالای قرون وسطی از آن لذت می‌بردند و بیشتر بازی‌ای بود که توسط خانم‌ها اجرا می‌شد. شطرنج در قرون وسطی به دنیای اروپا راه پیدا کرد و در بین زنان اشراف و طبقه بالا محبوبیت یافت. قطعات از چوب



(Beauvesis) به شوهر اجازه می‌داد تا به ویژه در زمانی که زن نافرمانی می‌کرد، او را مورد ضرب و شتم قرار دهد.

بارداری، زایمان، پیشگیری از بارداری، بهداشت زنان در قرون وسطی

اگر باروری حرفه زن متاهل به حساب می‌آمد زنی که عقیم بود نسبت به آن در مرتبه پایین‌تری قرار می‌گرفت. بارداری و زایمان خطری بزرگ برای مادری جوان بود که جان خود همچنین فرزندش را به خطر می‌انداخت. به دلیل کمبود امکانات، ضعف دانش پزشکی و به ویژه عدم رعایت بهداشت، بسیاری از زنان قرون وسطایی در هنگام زایمان، یا بعد از آن بر اثر تب، خونریزی و یا مواردی از این قبیل می‌مردند که در سنین بیست تا سی سالگی به اوج خود می‌رسید. زایمان به ماماهاایی منحصر می‌شد که دانش تجربی آن‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گشت. پس از زایمان، مادر اعلام می‌کرد که نمی‌تواند به مدت چهل روز وارد کلیسا شود و در پایان آن کشیش مراسم مربوطه را انجام می‌داد. مادر جوان به توصیه زنان خانواده و راهنمایی آنان گوش می‌داد. به دنیا آوردن یک پسر امتیاز بالاتری نسبت به یک دختر داشت که جایگاه زن یا مادر را نیز تقویت می‌کرد. در صورتی که والدین کودک هر دو از دنیا می‌رفتند، کودک تحت حمایت پدرخوانده و یا پدرخوانده‌های بسیاری قرار می‌گرفت تا زندگی او را تضمین کنند.

برای جلوگیری از بارداری‌های مکرر، زنان از روش‌های متفاوتی برای سقط جنین استفاده می‌کردند که یکی از این راه‌ها مصرف جوشانده معجون‌های مختلف بود. نکته جالب توجه این است که یک‌دیگر را شوکه می‌کردند البته همه این‌ها توسط کلیسا ممنوع شد. در این شرایط برای مقابله، کلیسا در سال ۶۰۰م پذیرفت که محروم‌ترین



روسی‌گری و تجاوز

تجاوز تهدیدی همیشگی برای دختران جوان و زنان متأهل بود که چه در زمان صلح و در زمان جنگ انجام می‌گرفت. این جنایتی بود که به ندرت برای مردان مجازاتی به همراه داشت و بدین خاطر، زنان از بی‌آبرویی و بارداری‌های ناخواسته شرمسار می‌شدند. زنی که در اثر تجاوز جنسی باردار می‌شد، مسئول این حادثه شمرده می‌شد. متأسفانه تجاوز در زمان جنگ معمول و متداول و غارت، آتش‌سوزی، تجاوز، قتل، بی‌رحمی، تخریب و همه کارها برای فاتحان مجاز بود و در این میان زنان هزینه‌های سنگینی می‌پرداختند.

در قرون وسطی، کلیسا و مقامات سکولار موضع مبهمی نسبت به مسئله تن‌فروشی داشتند. آن‌ها این مسئله را محکوم کردند و در عین حال آن را به عنوان یک شر ضروری قبول داشتند. زنانی که روسپی بودند در بیشتر موارد آن دسته از زنانی را دربرمی‌گرفتند که از

ساده، استخوان و یا عاج تراش می‌خوردند و مجموعه‌های شطرنج عاجی تنها در اختیار و انحصار ثروتمندان قرار داشت. همچنین، بازی (MerrillsMerrills) یکی دیگر از بازی‌های محبوب روی میز قرون وسطی بود.

◆ گلدوزی ابریشم و طلا یکی دیگر از سرگرمی‌های قابل قبول جامعه برای زنان از هر طبقه بود. همان‌طور که امروزه بسیاری از زنان از خیاطی لذت می‌برند و در صورتی که احتیاج خاصی به آن ندارند، زن قرون وسطایی نیز از گلدوزی لذت می‌برد و این کار نیز یکی از بهترین دستاوردهای او محسوب می‌شد.

◆ رقص هم بخشی از اوقات فراغت زنان تمام اقشار بود، از دختر مزرعه تا بانوان دربار رقص را می‌آموختند و در میان هر قشری قابل قبول بود. زنان دهقان می‌رقصیدند، زنان شهرها هم می‌رقصیدند و انتظار می‌رفت که زنان نجیب‌زاده نیز برقصند.

◆ بخشی از سرگرمی زنان در آن دوره همانند امروز نگهداری از حیوانات خانگی بود که معمولاً در اتاق‌های داخلی خانه یا فضای شخصی یک زن نگهداری می‌شد. حیوانات اهلی موردعلاقه آنان هم پرندگان، سگ‌های کوچک (معمولاً سفید و مودار) گربه‌ها و گاهی سنجاب‌ها بودند.

◆ زنانی که موسیقی بلد بودند نیز در این دوران حضور داشتند، برخی از آن‌ها برای امرار معاش کار می‌کردند و آموختن موسیقی برای سایر زنان به عنوان بخشی از تحصیلاتشان انتظار می‌رفت که برای تفریح و اجرای نمایش در خانه برای مهمانان موفقیتی درخور باشد. اغلب سازهایی که توسط زنان نواخته می‌شد، چنگ، ربک، شام، ویولن و ... بود. از زنان نجیب‌زاده نیز انتظار می‌رفت حداقل در یک ساز موسیقی تبحر داشته باشند. هزینه اکثر سازهای موسیقی به کسانی که توانایی خرید آن را داشتند محدود می‌شد.

شهرها می‌توانست کارگاه یا تجارت خود را ادامه دهد و یک تجارت کوچک ایجاد کند اما اغلب برخلاف میل باطنی بار دیگر ازدواج می‌کرد. چنین زنی می‌بایست لباس‌های ساده سیاه بپوشد، رفتار خود را با وقارتر کند و مدام در مراسم کلیسا شرکت کند. زنان مسن نیز نسبتاً تحقیر می‌شدند، در سن شصت سالگی در نظرها نماد زشتی و با جادوگران در ارتباط بودند. سن مرگ و میر برای زنان بین سی تا چهل سال و برای مردان به طور متوسط چهل تا پنجاه سال

بود.

با وجود چنین مطالبی شاید تصور شود که همیشه زنان نقش ضعیفی در جامعه از خود نشان می‌دادند. همیشه کار می‌کردند، به کشاورزی مشغول بودند و حیطة فعالیت آنها تنها همین مسائل کوچک و کم اهمیت بود اما در این دوره کم نبودند زنانی که نقشی چند در تاریخ بازی کردند،

ملکه شدند، برتخت نشستند، کتاب نوشتند، به جنگ رفتند، محبوب شدند. در ادامه به معرفی زنانی پرداخته می‌شود که نقش پررنگ‌تری در صفحات تاریخ داشتند و در حافظه تاریخی باقی ماندند. وجود چنین تناقض‌هایی باعث می‌شود اندکی بیشتر تأمل کرد و فهمید که زنان نسبت به جایگاه و توانایی خود با وجود موانع بسیار به موفقیت‌هایی قابل توجه می‌رسیدند که اغلب مردان در آن دوره از چنین جایگاهی برخوردار نبودند یا نمی‌توانستند به آن برسند.

تجاوز بی‌آبرو شده، کنیزهایی که توسط اربابانشان باردار و یا کارگرانی به فقر رسیده بودند. ظهور شهرها از قرن ۱۲ میلادی منجر به ظهور فاحشه‌خانه‌ها شد. در قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی، همه‌گیری‌ها و جنگ‌ها، زنان را در فقر فرو برد و برای زنده ماندن، آنها را به فحشا واداشت. زنانی که از این راه ثروتمند شده بودند سعی می‌کردند، علی‌رغم قانونی که آنها را ملزم به پوشیدن لباس‌های خاص می‌کرد مانند اشراف لباس بپوشند. در پایان، کلیسا

با راه‌اندازی بنیادی برای توبه گناهکاران به آنها فرصتی می‌داد تا دور باطل را بشکنند و توبه کنند.

بیوه و پیری

عواقب همه‌گیری‌ها و جنگ‌ها، بسیاری از زنان جوان و متأهل با فرزند خردسال را در شرایط مالی دشواری قرار داد و بیوه کرد، به طوری که برخی مجبور به ازدواج مجدد شدند. یک

در قرون وسطی از نظر قانونی نامزدی به اندازه ازدواج لازم‌الاجرا بود. در میان اشراف، امکان نامزدی از هفت سالگی وجود داشت اما از نظر قانونی تا زمانی که زن و شوهر هر دو به سن بلوغ نرسیدند اجباری در عروسی نبود. در همه طبقات اجتماعی، ازدواج توسط والدین تنظیم می‌شد و در اشراف راهی برای تقویت، ایجاد اتحاد بین کشورها، گسترش سرزمین و ثروت تلقی می‌شد.

بیوه اغلب سرپرستی فرزندان خود را به عهده می‌گرفت و هنگامی که فرزندان سن زیادی داشتند، مادرشان می‌توانست نزد آنها بماند، اموال زن در چنین شرایطی در میراث خانوادگی باقی می‌ماند. در صورت تمایل او به ازدواج مجدد یا ورود به صومعه، می‌توانست جهیزیه یا ثروت خود را پس بگیرد اما وراثت او فرزندان او ترجیح می‌دادند که به او مستمری بدهند. این موقعیت‌ها اغلب منجر به تعارض در خانواده‌ها شد. به یک بیوه جوان و ازدواج نکرده با سوطن نگاه می‌شد. با این حال، در

زنان مشهور در تاریخ قرون وسطی

انگلستان

♦ **بانو گادیوا:** از نجیب‌زادگان آگلو ساکسون بود. طبق افسانه‌ای معروف در قرن ۱۳ میلادی، او برهنه از وسط خیابان کاونتری با اسب عبور کرد تا تخفیفی در برابر مالیات ظالمانه‌ای که همسرش از اهالی کاونتری دریافت می‌کرد، بگیرد.

♦ **ادیت و سکس:** همسر ادوارد خستو بود که بر خلاف شهبانوان انگلستان در سده ۱۰ و ۱۱ میلادی تاج‌گذاری کرد. زندگی‌نامه وی که به سفارش خودش در زندگی نامه ادوارد یا زندگی شاه ادوارد که بقیه عمر خود را به ناچار در وست‌مینستر به گوشه نشینی گذرانده بود نوشته شده. او زنی تحصیلکرده بود و به نظر می‌رسد که به زبان‌های مختلفی نیز صحبت می‌کرده‌است. وی همچنین وابستگی شدیدی به کلیسا داشته و آنها را بازسازی می‌نمود.

وایکینگ

♦ **لاگرتا:** جنگجوی ماهر آمازون به‌شمار می‌رفت، با وجود این که زن بود اما شجاعتی مانند مردان داشت و در میان دلیرترین سلحشوران به مبارزه می‌پرداخت. راگنار لودبروک همسر او بود. لاگرتا را بر طبق افسانه‌ها، سپری وایکینگی_دانمارکی در منطقه‌ای که در حال حاضر نروژ به حساب می‌آید، می‌دانستند.

فرانسه

♦ **مارگارت آنژو یا مارگریتا آنژو (Marguerite d'Anjou):** متولد ۲۳ مارس ۱۴۳۰ و شهبانوی فرانسوی تبار انگلستان بود که به واسطه ازدواجش با هنری ششم پادشاه آن

کشور شناخته شد. آنژو بلندپرواز و بارزاده بود و تلاش زیادی کرد تا پسرش، شاهزاده ادوارد را به‌عنوان وارث قانونی هنری ششم بر تخت شاهی بنشانند. او رهبری خاندان لنکستر را در جنگ گل‌ها که از ۱۴۵۵م تا ۱۴۸۵م یعنی سی سال به طول انجامید برعهده داشت و شجاعانه در برابر بورک‌ها مقاومت کرد اما در نهایت در ۱۴۷۱م از آنها شکست خورد و پس از رهایی از اسارت در فقر و تنگدستی در ۲۵ اوت ۱۴۸۲ درگذشت.

♦ **ماتیلدا (Matilda):** در سال ۱۱۰۲م در لندن به دنیا آمد. او و برادرش ویلیام آلدین، تنها فرزندان مشروع هنری یکم از همسر اولش بودند. با مرگ ویلیام، برادر ماتیلدا، در حادثه غرق شدن کشتی در سال ۱۱۱۷، تنها جانشین پدر خود شمرده می‌شد. چراکه هنری یکم دیگر فرزند پسر مشروعی نداشت. البته سلطنت وی با مخالفت درباریان روبرو و پسرعمه وی، استفان پس از مرگ هنری یکم خود را پادشاه جدید انگلستان معرفی کرد. ملکه ماتیلدا همچنین شهبانوی امپراتوری مقدس روم بود. هاینریش پنجم، نه ساله از امپراتوری مقدس روم و شادخت ماتیلدا را از هفت سالگی به نامزدی هم درآمدند اما به‌طور رسمی در سال ۱۱۱۴ با یکدیگر ازدواج کردند و در پی آن ماتیلدا شهبانوی روم مقدس شد. با مرگ همسرش، امپراتور هاینریش پنجم، در سال ۱۱۲۵ ماتیلدا به انگلستان برگشت و رسماً به عنوان جانشین هنری یکم معرفی شد که این اتفاق، بسیار هم مقبول درباریان واقع نشد. ماتیلدا پس از زندانی کردن استفان، پسرعمه شورش‌اش، خود را بانوی انگلستان نامید اما موفق به تاج‌گذاری به عنوان ملکه نشد. سرانجام ماتیلدا در ۱۰ سپتامبر ۱۱۶۷ در نوتردام نزدیکی روان در نورماندی درگذشت.

زنان فرهیخته

♦ **آنا کومنه آنا کومنا (Comnena):** دختر

آلکسیوس یکم، امپراتور وقت بیزانس بود که در تاریخ ۲ دسامبر ۱۸۰۳ (دو سال بعد از بر تخت نشستن پدرش) دیده به جهان گشود. شهرت آنا کومنا بیشتر به خاطر کتابش «آلکسیاد» است که حاوی تاریخچه‌ای از زندگی و دوران حکومت پدرش و منبعی ارزشمند در مورد امپراتوری بیزانس و وضعیت آن در نخستین جنگ صلیبی، به شمار می‌رفت. او تحت آموزش ادبیات، فلسفه، تاریخ و جغرافیا قرار گرفت. آنا در ۱۰۹۷ با نیکه فوروس برینیوس، از فرماندهان برینیوم ازدواج کرد. بعد از مرگ پدر خویش تلاش کرد، همسر خود را جانشین پدر کند. به همراه امپراتریس ایرنه، مادر خود تلاش کرد تا پدر را در سال‌های آخر عمر قانع کند تا به جای جانشینی بردارش، ژان کومنوس، شوهر وی را به جانشینی برگزیند که البته آلکسیوس یکم قبول نکرد. آنا بعد از بر تخت نشستن برادرش، ژان دوم در ۱۱۱۸م علیه او شروع به دسیسه کرد اما نقشه‌اش فاش و به دنبال این اتفاق اموال آنا ضبط و خودش نیز به خانقاهی فرستاده شد و در آن‌جا، آنا شروع به نوشتن آلکسیا کرد. البته اثر او به زبان یونانی نگاشته شد و تصویری از فعالیت‌های مذهبی-فکری بیزانس آن دوره را ارائه می‌داد. اغلب دارای گاه‌شماری‌های نادرست و تعریفاتی چند از آلکسیوس بود اما اطلاعات بسیار ارزشمندی



تحریک یکی از اسقفان کلیسا به نام سیریل در اسکندریه به اتهام جادوگری و توطئه علیه مسیحیت به دست گروهی از مسیحیان به سرپرستی یک پدر روحانی کلیسا به نام پیترب به قتل رسید. گفته شده: «در عصر روشنگری او به عنوان نماد کاتولیسیم ستیزی بوده و در قرن نوزدهم چهره‌های ادبیات اروپایی به خصوص چارل کینگزلی، درباره او رمان نوشته و در قرن بیستم به عنوان نماد حقوق زنان و به عنوان چهره پیشرو جنبش فمینیسم مطرح شد.» از کارهای برجسته او اختراع غلظت‌سنج، قطره‌چکان، حرکت بیضی‌وار زمین به دور خورشید، اسطرلاب، ویرایش کتاب‌های ریاضی و مخروط آپولونیوس است. فیلم آگورا در سال ۲۰۰۹ و با بازی ریچل وایس بر اساس زندگی او ساخته شده است.

♦ **ملکه گمه‌ای (Empress Gemmei):** که پیش از رسیدن به مقام امپراتوری نامش آبه‌هیمه بود. چهل و سومین فرمانروای ژاپن و پنجمین زنی بود که بر تخت امپراتوری نشست. دوران حکومت او از سال ۷۰۷ تا ۷۱۵ میلادی ادامه داشت. او زاده ۶۶۰ م بود و در هنگام مرگ ۶۱ سال سن داشت.

زنان قدیس

♦ **دوشیزه اورلئان:** معروف به ژان دارک از قهرمانان ملی فرانسه و قدیسه کلیسای کاتولیک بود. ژان را دختری به شدت باایمان، راستگو، پرهیزگار و مهربان با موهای تیره رنگ و چشمانی درشت به رنگ قهوه‌ای دانسته‌اند. در اواسط تابستان سال ۱۴۱۲ یعنی زمانی که ۱۲ ساله بود، قدیس میشل با ژان صحبت کرد و گفت که او باید به نزد ولیعهد برود و با کمک وی فرانسه را نجات دهد.

از فرماندهان نخستین جنگ صلیبی و دیگر افرادی که آن‌ها به طور مستقیم با آن‌ها در ارتباط بوده، ارائه کرده است. آن‌ها کومندا در ۱۱۵۳ درگذشت.

♦ **حضرت هیلدگارد (Hildegardis Bingens):** یا حکیم رودخانه راین با نام اصلی هیلدگارد بینگنی، نویسنده، آهنگساز، فیلسوف، نقاش و علامه علوم بوده است. او متون علمی و تخصصی گیاه‌شناسی و داروشناسی را به صورت نامه، ترانه‌های مذهبی، و اشعار می‌نوشت و اولین نمایش‌نامه اخلاقی به احتمال قوی متعلق به اوست. او با نگاه زیر و دقیق خود به دیدگاه‌های فلسفی و کلامی زمانه خود آگاه بود. زندگانی وی در دورانی بود که کلیسا القاء می‌کرد، زنان نیرو و توانایی درک مسائل فلسفی را ندارند. از آثار او در زمینه (تکرار یک قطعه ملودیک در گام‌های مختلف) و همچنین «سرودهای روحانی» که جایگاهی خارج از سنت‌های موسیقی حاکم داشت و مجموعه گرانبهای «سمفونی هارمونی یا الهامات آسمانی» که دارای بیش از هفتاد سرود مذهبی و نیایش‌های دلنشین بود، اشاره کرد. در میان زنان دهه‌های آخر کلیسای قرون وسطی، او بسیار مردمی و پرتعداد بود، وی یکی از بیشترین اجراها را در میان آهنگ‌سازان قرون وسطی داشت. هیلدگارد حدود ۱۰۰ نامه، ۷۲ ترانه، ۷۰ شعر و ۹ کتاب نگاشت.

♦ **هیپاتیایا:** فیلسوف زن نوافلاطونی، اخترشناس، ریاضی‌دان و فرزند تئون، اهل اسکندریه بود. او به عنوان اولین ریاضی‌دان و آخرین کتابدار کتابخانه اسکندریه شناخته شد. استاد فلسفه و ریاضی بود و در نجوم نیز مهارت داشت. وی همچنین یکی از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین اندیشمندان نوافلاطونی در اسکندریه به شمار می‌آمد که معلمی بزرگ و پژوهشگری ماهر بود اما هیپاتیایا با



- Jennifer Ward, (2006). Women in England in the middle agest. New York, First Published 2006.
- Gies, F. and Gies, J. (1978). Women in the Middle Ages. New York: Harper Perennial.
- Hanawalt, B.A. (Ed.) (1986). Women and Work in Preindustrial Europe. Bloomington: Indiana University Press.
- La femme au Moyen Age, Jean Verdon, Editions Gisserot, 1999.
- La femmes au temps des cathédrales, Régine Pernoud, Poche, 1982.
- La vie des femmes au Moyen Age, Sophie Cassagnes, Editions Ouest-France, 2009.
- Meredith Johnson and Fiona Rogan. Rosslyn Chapel Article. Women in the Middle Ages
- Twelve Famous Women of the Middle Ages - Ancient History Encyclopedia
- Women in the Middle Ages - Ancient History Encyclopedia

پایگاه اینترنتی

- <https://www.bustle.com/articles/201204-10-bizarre-beauty-tips-from-the-middle-ages-that-you-wont-believe-actually-existed>
- <https://www.ancient.eu/article/1345/women-in-the-middle-ages/>
- <https://www.ancient.eu/article/1350/twelve-famous-women-of-the-middle-ages/>

♦ **کاترین سیهنا (Catherine of Siena):** زاده ۲۵ مارس ۱۳۴۷، قدیسه و نویسنده الهی‌دان مسیحی اهل ایتالیا بود. کاترین سیهنا را در سال ۱۴۶۱ میلادی، در زمرة قدیسان مسیحی به‌شمار می‌رفت و روز ۲۹ آوریل نیز بزرگداشت وی تعیین شد و در ۲۹ آوریل ۱۳۸۰ نیز چشم از جهان فرو بست.

نتیجه

وجود چنین مطالبی بیان می‌دارد که زنان به جایگاه خود وابسته بودند و برحسب آن نیز از زندگی بهره می‌بردند. آن که میان دهقانان به دنیا می‌آمدند مناسبات مربوط به دهقانی نصیبش می‌شد و آنان که در دامان ثروتمندان می‌زیستند چشم‌انداز بهتر و ثروتی بیشتر نسبت به زنان فرودست خود داشتند. اما چه با صراحت چه بی‌آن می‌توان با نگاهی به تاریخ، این زنان را تحسین کرد. همانانی که با وجود فشارهایی چند از سوی کلیسا، نگاه‌های محدود کننده جامعه، تفسیر نادرست از هویت زن و ... توانستند این حصار ناعدالتی را بشکنند و نقشی پررنگ در صفحات تاریخ بازی کنند. هرچند کم، هرچند ناعدالانه و دردناک اما قابل تحسین است. از دانشمندان زن گرفته تا آن‌هایی که حتی به مدت کوتاهی ملکه شدند و بر تخت شاهی نشستند.

منابع

- 10 Bizarre Beauty Tips From The Middle Ages That You Won't Believe Actually Existed
- Epstein, S.A. (1991). Wage, Labor, and Guilds in Medieval Europe. Chapel Hill and London: University of North Carolina Press.



قانون در هزاره‌های پیشین

شایان ریحانی

۸۳

اجتماعی

قانون در هزاره‌های پیشین

نگاهی به قانون در تمدن هلتمتی

شایان ریحانی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه علامه طباطبایی



مقدمه

دشمنانش به ویژه تهاجم دهشتناک آشوریان در سده ۶ پ. م اشاره کرد. چنین شرایطی ناچار می‌سازد که به اطلاعاتی کلی اما جالب و بی‌مانند دربارهٔ قانون در تمدن ایلام بسنده کنیم.

قانون اساسی و تقسیم قدرت

بی‌گمان قوانین تقسیم قدرت در ایلام را نمی‌توان در هیچ سرزمین دیگری یافت و حکومت سه نفرهٔ آن در دنیای باستان بی‌نظیر است. سه رکن اصلی قدرت به ترتیب پادشاه، جانشین و فرماندار شوش هستند.

تقسیم قدرت در ایلام بر اساس حقوق برادران، برادرسالاران شکل گرفته بود به این معنی که برادران وارث قدرت یک‌دیگر بودند. شخصی که شاه بود نزدیک‌ترین برادر خود را به عنوان جانشین برمی‌گزید و سپس پسر ارشد خود را بر مسند فرمانداری شوش می‌نشانده. پسر ارشد شاه که فرماندار شوش بود قدرت عمل فراوانی داشت، فرمان شاه در شهر شوش زمانی اجرایی می‌شد که مهر فرماندار شوش بر پایین آن نقش بسته باشد.

روشن است که پسر شاه چون جایگاهی در جانشینی او نداشت کمتر فکر شورش بر علیه پدر خود را در سر می‌پروراند. از سوی دیگر آنچه از منابع دریافت می‌شود این است که فرهنگ ایلام موجب می‌شد نه تنها در جامعه

بسیاری از پژوهشگران، تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان بر این باورند که مشرق زمین گهوارهٔ تمدن بشری است. اما توجه و پژوهش عمدهٔ آن‌ها معطوف به تمدن مصر و میان‌رودان باستان است. کمی آن سوتر در فلات ایران، شهرها و دولت‌شهرهایی از دل کویر و کوهستان سر بر آورده بودند که اگر تأثیرشان بیشتر از تمدن‌های نام برده نباشد کمتر نیست. ولی کمبود منابع، ناخوانایی خط و زبان‌شان مانع از شناخت گستردهٔ امروزین از آنان شده است.

تمدن هلتمتی (سرزمین خدا) یا شهریارای ایلام یکی از همین تمدن‌هاست که تأثیر شگرفی بر سرزمین‌ها و فرهنگ‌های همجوار و پس از خود بر جای گذاشت. گسترهٔ قلمرو ایلام در اوج قدرت، جنوب غرب و مرکز ایران امروزی را شامل بوده است. مهم‌ترین و مشهورترین مناطقش را می‌توان انشان و شوش دانست که بیشتر یافته‌ها از این تمدن بر این دو محدوده متمرکز بوده است.

قدمت ایلام را می‌توان از هزاره سوم پ. م تا نابودی‌شان به دست آشوربانیپال پادشاه آشوری در سده ۶ پ. م در نظر گرفت. با این که شهریارای ایلام قدمتی چنین طولانی دارد، اطلاعات ما دربارهٔ آن نسبت به همسایگانش بسیار ناچیز است که از علل آن می‌توان به عدم کشف راز و رمزهای خط و زبان ایلامی کهن و نابودی چندبارهٔ شهرهایش توسط



گفتیم که پسر ارشد شاه هیچ‌گاه اجازهٔ جانشینی و فرمانروایی نداشت اما از آنجا که برادرهای شاه و عموزاده‌ها عمر کوتاهی داشتند و می‌مردند، پسر شاه که فرماندار شوش بود می‌توانست به جای پدر بر تخت بنشیند. از سوی دیگر اگر برادر یا عموزادهٔ شاه، فرمانروایی را به دست می‌گرفت اجازه نداشت که فرزند شاه پیشین را از فرمانداری شوش برکنار کند و پسر خود را بنشانند، پس ناچار بود به تماشا بنشیند تا فرماندار شوش بمیرد و سپس پسر خود را به جای او منصوب کند.

حقوق مدنی وراثت و وصیت

پرونده‌ای از سال ۱۵۷۰ پ. م باقی مانده که به نظر می‌رسد در شهر شوش سر و صدای زیادی به پا کرده باشد. دو برادر به پیشگاه یک قاضی حاضر شدند و خواستار آن بودند که فردی به نام «بلی» پسرِ عمو خوانده در گذشته‌شان، قطعه زمینی را به آن‌ها برگرداند اما «بلی»

بلکه در خاندان سلطنتی هم پیوندهای خانوادگی بسیار قوی و همراه با وفاداری بی‌حد و مرز وجود داشته باشد. از این رو نبودن کشمکش‌های مرسوم در قدرت، موجب رسیدگی بیشتر به شهرها و ایالت‌ها توسط شاه و جانشین می‌شد بدون آن که نگران طغیان فرماندار شوش باشند. در برابر اجرای کامل و درست قوانین تقسیم قدرت در ایلام یک مانع جدی وجود داشت که برای هزاره‌ها خاندان سلطنتی را به چالش می‌کشید. آن مشکل، بیماری‌های ژنتیکی بود که به واسطهٔ ازدواج با محارم کل خاندان حکومتگر را در بر گرفته بود و باعث می‌شد تا شاه و فرزندانش عمر کوتاهی داشته باشند.

پس نیاز بود تقسیم قدرت در ایلام، تبصره‌ها و استثناهایی به کمک بیانند. در صورتی که شاه می‌مرد و برادری هم نداشت، عموزادهٔ ارشد شاه بر مسند قدرت می‌نشست و اگر شاه فرزند پسری نداشت باید برادرزادهٔ ارشد خود را فرماندار شوش می‌کرد.

دریافت کرده بود که امکان نداشت دادگاه به او بدهد. به نظر می‌آید که در ایلام تنها فرزندان خانواده ارث می‌بردند نه همسران و بستگان، مگر آن که وصیت چیز دیگری می‌گفت. در ایلام فرد می‌توانست برای تمام اموال خود وصیت کرده و وارث خود را تعیین کند، همچنین ارث دختر و پسر خانواده هم مساوی بود.

چند لوحه مربوط به این مسائل موجود است که مروری بر آن‌ها می‌کنیم: «پدری مزرعه را به دختر خود داده بود.

این دختر آن را برای دخترش به ارث گذاشت و دختر هم به دخترش به ارث سپرد که این آخری آن را فروخت از اینجا معلوم می‌شود که امور مربوط به اموال شخصی و حق مالکیت شخصی وجود داشته است.» در یکی از لوحه‌ها پدری در حال مرگ است، اموالش را به نسبت مساوی به فرزندانش می‌بخشد اما دخترش را قبل از پسرش نام می‌برد که نشان از توجه

چنین از خود دفاع می‌کند: «پدر مدعیان، دمّقیه، پدرم را به عنوان برادر خوانده‌اش پذیرفته بود. براساس «روش‌های عدالت» برادرخواندگی باید مثل برادری و پسرخواندگی مثل فرزندی تلقی شود من زمینی را که پدرم دریافت کرده است به ارث بردم.» در نهایت به «پلی» اجازه داده شد تا قطعه زمینی را که پدرش از «دمّقیه» به عنوان برادرخوانده به ارث برده بود حفظ کند و به این ترتیب درخواست دو مدعی رد شد.

آنچه که در لوحه‌ها «روش‌های عدالت» معنا شده است به احتمال زیاد همان حقوق مدنی در جامعه ایلام است که مسائلی چون برادرخواندگی، ارث، مالکیت خصوصی، نوعی برابری جنسیتی و ... را دربر می‌گرفته است.

اموال زنان از شوهرانشان مستقل به حساب می‌آمد و اختیار اموال خود را در دست داشتند. یک دختر شوهردار پس از مرگ پدرش، تمامی

تقسیم قدرت در ایلام بر اساس حقوق برادران، برادرسالارانه شکل گرفته بود به این معنی که برادران وارث قدرت یکدیگر بودند. شخصی که شاه بود نزدیک‌ترین برادر خود را به عنوان جانشین برمی‌گزید و سپس پسر ارشد خود را بر مسند فرمانداری شوش می‌نشاند. پسر ارشد شاه که فرماندار شوش بود قدرت عمل فراوانی داشت، فرمان شاه در شهر شوش زمانی اجرایی می‌شد که مهر فرماندار شوش بر پایین آن نقش بسته باشد.

ویژه خانواده به دختر دارد.

در لوحه دیگر شوهری باغی را به زنش می‌بخشد و اضافه می‌کند که به ویژه زن می‌تواند حتی اگر از او جدا شود باز هم باغ را نگاه دارد.

در جای دیگر وصیت‌کننده تمام اموالش را با وجود آن که پسران متعدد و دو زن دارد به تنها به دخترش می‌بخشد و در جای دیگر مردی برای آسودگی آتی همسر، برای پسرها شرطی می‌گذارد، فقط در صورتی ارث می‌برند که پیش

املاکش را به ارث برد. شوهر این دختر به دلیل آن که این املاک ملک مشترکشان نبود و در نتیجه بر آن کنترلی نداشت اعتراض کرد اما زن اعتراض او را رد کرد و به صورت نوشته و به قید سوگند ادعای خود را اعتبار بخشید: «تو شوهر منی تو پسر منی تو وارث منی دختر ما تو را دوست خواهد داشت و به تو احترام خواهد گذاشت» شوهرش با این تعهد راضی شد و عاقلانه از دنبال کردن تلاش‌هایش برای آن که املاک به او منتقل شود پرهیز کرد، او حقی را

مادرشان بمانند و به او توجه کنند.

ایلامیان بوده است.

از دیگر مجازات‌ها می‌توان به مجازات شهادت دروغ اشاره کرد که به پرداخت حدود چهارصد کیلو غله، قطع دست و زبان، محرومیت از حقوق شهروندی، آزادی مردم و حکومت در تصرف جان و مال فرد، می‌انجامید.

سخن آخر

با نگاه کوتاهی که بر قوانین و لوحه‌ها انداختیم، بسیار روشن است که قوانین در ایلام بسیار جزئی و پیچیده بوده است. بی‌گمان نظام قانونی ایلام ابتدا شفاهی بوده و سپس با روابط فرهنگی که با تمدن‌های میان رودان (سومر و اکد) داشته به صورت مدون درآمد و به نوعی شفاهی-مکتوب شده است. با آن که دانسته‌های ما از قوانین ایلام بسیار کم است اما تأثیر آن را تا سده‌ها بر روی تمدن‌های پس از خود به ویژه امپراتوری هخامنشی شاهدیم، امپراتوری‌ای که یکی از پایه‌هایش بر روی خرابه‌های شوش استوار گشت.

منابع

- فاضلی‌پور، طوبی (۱۳۷۸). «ایلام: از ظهور تا افول». رشد آموزش تاریخ، ش. ۱.
- کامرون، جورج (۱۳۹۶). *ایران در سپیده دم تاریخ*. ترجمه حسن انوشه. تهران: علمی و فرهنگی.
- کریمی، بهمن (۱۳۵۳). «نظری به تاریخ گذشته ایلام». گوهر مهر، ش. ۱۹.
- میراشه، زهرا (۱۳۹۵). «بررسی اسناد اقتصادی خرید - فروش، اجاره، وام در دوره عیلام قدیم». پژوهشنامه تاریخ، ش. ۴۳.
- والا، فرانسوا و همپارتیان، آ (۱۳۷۳). «شوش و ایلام». میراث فرهنگی، ش. ۱۲.
- هینس، والتر (۱۳۹۶). *دنیای گمشده عیلام*. ترجمه فیروز فیروزنیا. تهران: علمی و فرهنگی.

دادگاه، شهود و مجازات‌ها

براساس یافته‌های باستان‌شناسی و لوحه‌ها، جلسات دادگاه در باغ معبد خدای خورشید برگزار می‌شد. خدای خورشید (نَهونت) و خدای تاریکی (این_شوشینک) مسئول اجرای قانون در ایلام بودند.

ریاست دادگاه‌های بدوی برعهده قضاتی بود که از سوی حکومت برگزیده و استخدام می‌شدند و برخلاف تمدن‌های همجوار، کاهنان معبد نقشی در قضاوت نداشتند. دادگاه‌های استیناف یا تجدیدنظر (هشلوت) به ریاست وزیر اعظم برگزار می‌شد و رای نهایی را صادر می‌کرد.

شهود در قانون ایلام نقش مهمی داشتند و تعداد آن‌ها در هر دادگاه از ۲ نفر تا ۴۲ نفر متغیر بوده است.

خدایان هم بخشی از شهود بودند. اما شهادت آن‌ها به تنهایی کافی نبود و با بودن حداقل دو شاهد انسان رسمیت می‌یافتند.

به نظر می‌آید رفته‌رفته جایگاه زنان در مسائل قانونی و دادگاهی ایلام کم‌رنگ شده باشد زیرا در یک دادگاه می‌بینیم که ۱۰ زن بر بی‌گناهی زن دیگری که متهم است از مردی هدیه دریافت کرده که او آن را انکار کرده است شهادت داده‌اند. دادگاه به متهم دستور می‌دهد که خود را به قضاوت الهی در رودخانه بسپارد، اگر در رود کارون غرق شود مدعی برنده دعواست و اگر زنده بماند مدعی باید هدیه را اجرت‌المثل کند اما حتی در این حالت هم به دلیل کار قبلیش مجازات نمی‌شود. قابل توجه است که ۱۰ شاهد متهم که زن بودند برای اثبات ادعای او در محضر قانون کافی نبوده‌اند. همان‌طور که خواندید مجازات‌های اسرارآمیزی در ایران وجود داشته است، از جمله به آب سپرده شدن و زنده ماندن یا مردن که از مجازات‌های اسرارآمیز



سیاسے

۱۰۹

نقطه آغاز: اما ضعیف

حانیه قزوینی

۱۰۴

روحانیت در کارزار آذربایجان

رضا کریمی

۸۸

درس حکمرانی و اخلاق در مکتب
خواجہ نظام الملک

محمدجواد محسنی

درس حکمرانی و اخلاق در مکتب خواجه نظام الملک

بررسی شیوه کنش‌گری سیاسی و رفتار حاکم از منظر سیاست‌نامه خواجه نظام الملک طوسی

محمدجواد محسنی / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوران اسلامی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

تاریخ بشریت همواره شاهد حکومت‌های مختلفی بوده که در دوره‌های گوناگون بر بخش‌های متفاوتی از زمین فرمانروایی کرده‌اند و در قالب تمدن‌ها و کشورهای مختلف، مسیرهای متفاوتی را در پیش گرفته‌اند. آنچه همواره دغدغه بسیاری از اندیشمندان حوزه سیاست در عالم قدیم و جدید بوده، نوع کنش شاهان و شکل‌دهی به اعمالشان به عنوان کسانی بوده که در اکثریت حکومت‌ها، جهت‌دهنده و پیشروان مردمان خویش بوده‌اند. حاکمانی که هریک با تکیه بر اخلاق شخصی، آموزه‌های دوران کودکی و نوجوانی و تجربه‌های جوانی، مجموعه‌ای از شیوه‌های عملی حکومت را در پیش گرفته و بر اساس آن به اداره امور پرداختند. در تاریخ ایران نیز شاهد اندرزنانه‌ها و انواع کتاب‌هایی بوده‌ایم که شیوه درست حکمرانی و سلوک حاکم را به نگارش درآوردند تا بدین طریق به آنان جهت دهند که سیاست‌نامه خواجه نظام الملک طوسی یکی از این آثار است. این اثر حاوی نکات جالب توجهی در ساحت‌های مختلف مربوط به حکمرانی و اجزای آن است که در این مقاله به بررسی آرای این کتاب پیرامون شیوه کنش و رفتاری که برای شخص حاکم تعریف و تعیین می‌شود، پرداخته شده است. آنچه از نگاه کلی بر مطالب کتاب دریافت شده آن است که خواجه بر طبق پیش‌فرض‌ها و قواعد مختلف

اخلاقی، شریعتی و سیاست عملی به بیان موارد مختلف پرداخته که سعی شده تا در طی صفحاتی به برشمردن و تشریح نوع کنش‌گری مدنظر خواجه پرداخته شود.

مقدمه

پیشبرد امور هر تمدن و کشور در طول تاریخ در گرو عملکرد حکومت آن بوده است که همواره نقش اصلی را در جهت‌دهی و تعیین سرنوشت کشور بر عهده داشته است. تاریخ ایران از قرون دور تا دوره معاصر شاهد حکومت‌های متعددی بوده که هریک بر بخشی از جغرافیای این سرزمین حکومت کردند و سرنوشت مردمان این کشور را رقم زدند. می‌توان گفت سرنوشت تمامی این حکومت‌ها و تعیین نقطه صعود یا سقوط آنان در اختیار حاکمانشان بوده است که همواره عنصر اصلی و اساسی حکومت بوده‌اند زیرا آنچه از اعمال نظامی، سیاسی، اجتماعی و... که در کشور به انجام می‌رسیده، بازتابی از خواسته‌های شخص حاکم یا پادشاه بوده که توسط عاملانش در جامعه پیاده می‌شده است. به عبارتی قوه قانون‌گذاری، اجرایی و قضاوت در شخص حاکم جمع و نوع منش و کنش او بوده است که تعیین‌کننده کیفیت زندگی مردمان جامعه بود. این وابستگی امور حیاتی با تصمیمات و شخصیت شخص حاکم، توجه به نکته‌ای خاص برای خردمندان و اندیشه‌ورزان سیاسی هر

دوره مهم و حیاتی می‌نمود که همانا تعریف و تعیین نقشه راه و مجموعه‌ای مدون از نوع کنش صحیح بر پایه اخلاقیات، عقاید دینی و شرعیات و سیاست عملی بود زیرا همواره در طول تاریخ درازدامن این سرزمین شاهد بوده‌ایم که نوع عملکرد یک حاکم تا چه میزان بر سرنوشت کشور و نوع زندگی مردمان تأثیر گذاشته و آنان را به سوی زندگی نسبتاً آرام یا جنگ و آشوب سوق داده‌است. شاهد بوده‌ایم که چگونه جنگ‌طلبی یا قدرت‌طلبی‌های حاکمان مختلف موجب قتل، غارت و تباهی عده کثیری از مردم شده‌است و یا در مقابل، مناعت طبع، صلح‌جویی و علاقه‌مندی شخص حاکم به عمران و آبادی، کشور را به سوی آرامش و تمدن رهنمون کرده‌است. هرچه

اهل قلم و شمشیر در میان بودند و تشکیلات مختلف برپا می‌شد، در نهایت نتیجه معطوف به تصمیم حاکمی بود که کدام ساخت از حکومت و طرز کنش را ترجیح و حکومتش را بر پایه آن قرار می‌داد. اگرچه همواره در میزان تأثیرپذیری حاکمان که دارای قدرت بی‌حد و حصر بودند، از آثار تعلیمی، اندرزی و سیاسی موجود شک و نگاهی حاکی از ناامیدی وجود داشت و کمتر شاهد توجه و تنظیم سلوک شاهان

و سلاطین به این آثار هستیم، اما این واقعیت هیچ‌گاه موجب نشد که اندیشمندان سیاسی و دانشوران هر عصر از تلاش باز ایستند و تولیدات خویش را در ترسیم نقشه راه مناسب برای شیوه حکمرانی، تشریح اجزا و

ساختار حکومت متوقف کنند. گرچه در مواردی خود شاهان اقدام به آثاری این چنینی کرده یا اشخاصی را مأمور تألیف آثاری از این دست می‌کردند. خواجه نظام‌الملک توسی نیز از زمره همین اندیشه‌ورزان بود. او که خود از صاحبان قدرت به شمار می‌آمد و همزمان صاحب قلم نیز بود، اقدام به نگارش اثری با عنوان «سیرالملوک» یا «سیاست‌نامه» کرد و در طی آن به موارد مختلفی در امور حکمرانی و اداره کشور پرداخت. مواردی همچون سلوک حاکمان، اعمال عاملان، ملزومات حکمرانی، برخورد با بدعت‌گذاران و بددینان و... از جمله موضوعاتی است که خواجه به آنان پرداخته و همچنین در ضمن بیان این نکات،

به ذکر داستان‌ها و حکایت‌هایی نیز مبادرت ورزیده‌است که هم از ملالت خاطر خواننده کتاب جلوگیری می‌کند و هم در فهم منظور خواجه یاری می‌رساند و صدا البته که می‌تواند حاوی اطلاعات تاریخی نیز باشد. آنچه در این مبحث، محل توجه و تحقیق است، مواردی است که در سیاست‌نامه پیرامون شیوه عمل حکام بیان شده و آنان را به انجام این اعمال و یا حفظ قواعد مورد نظر نویسنده، توصیه کرده‌است.

پیشینه تحقیق

تعدادی از مورخان و محققان در جریان مقالات و کتب خود به بخش‌هایی از سیاست‌نامه نظر داشته و از آن بهره جسته‌اند





هدف از مطلب پیش‌رو بیان نکات و مواردی است که به زعم نگارنده مقاله توسط دو نویسنده بالا به آنان توجه نشده یا کمتر پرداخته شده‌است و هدف بر این است تا در صورت امکان به صورت جزئی و دقیق‌تر، مواردی که مدنظر نگارنده کتاب موردنظر در باب حکمرانی و شیوه عمل حاکمان است، به خوانندگان مقاله ارائه شود.

حیات مولف

ابوعلی حسن ملقب به نظام‌الملک، فرزند ابوالحسن علی بن اسحاق بود که در سال ۴۰۸ ه. ق متولد شد. ظاهراً اجداد او اصالتاً متعلق به بیهق سبزوار بودند. پدرش نیز در رکاب عامل سلطان محمود و حاکم خراسان، ابوالفضل سوری بن المعتز، به خدمت پرداخته و در دستگاهش ترقی یافت. مصادف با تسلط ترکمانان بر خراسان، خواجه که به عنوان دبیر در خدمت حاکم بلخ، ابوعلی بن شادان، بود، با تسلط سلجوقیان بر آن ناحیه و گماردن ابوعلی به وزیری آنان، به تبعیت از او، وارد دستگاه سلجوقیان شد و توسط وی به دبیری الب ارسلان منصوب شد. او در مدت حکومت طغرل،

اما نزدیک‌ترین آنان شامل دو مقاله است. مقاله نخست تحت عنوان «اندیشه‌های سیاسی خواجه نظام‌الملک طوسی» اثر مرضیه بهزادی است که در طی آن به بررسی سیاست‌نامه و اندیشه‌های خواجه نظام‌الملک می‌پردازد اما آنچه در این مقاله پررنگ‌تر بوده و نویسنده نیز بر آن تأکید دارد، بیشتر تمرکز بر اندیشه‌های خود خواجه است و به رغم ارائه توضیحاتی پیرامون سیاست‌نامه، قصد بررسی جزئی و موردی آن را ندارد. اثر دیگر در این زمینه مقاله «بررسی اصول مملکت‌داری و حکومت در نهج‌البلاغه و سیاست‌نامه» به قلم دکتر غلامرضا حیدری است که تلاش او در این مقاله تطبیقی و مقایسه‌ای، بررسی تفاوت‌ها و تشابهات میان نهج‌البلاغه و سیاست‌نامه در امر حکمرانی است که در طی آن بر اساس متن این دو کتاب به بیان مطالب و نقاط اشتراک و افتراق می‌پردازد. اگرچه در این مقاله توجه بیشتری به مشخصه‌های حکمرانی موجود در سیاست‌نامه شده اما به علت تمرکز نویسنده بر امر مقایسه، برخی موارد بیشتر مورد توجه او قرار گرفته‌اند و به همین سبب حول آنان به قلم‌فرسایی پرداخته‌است.

کرد. همچنین بخشی مربوط به ترکیبات خاص و فهرستی مربوط به نام‌های خاص موجود در کتاب مشتمل بر افراد، مکان‌ها و مذاهب و فرقه‌ها نیز تدارک دیده شده تا به خواننده در فهم مطالب یاری رساند و وجود فهرستی دیگر که حاوی اصطلاحات، جمله‌ها و عبارات عربی به همراه معنی و تفسیرشان است، در درک هرچه بیشتر مطالب کتاب مفید فایده واقع خواهد شد.

معیارهای شیوه صحیح کنش‌گری از منظر خواجه نظام‌الملک

با مطالعه و دقت بر روی موارد مذکور توسط خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه، بدین امر پی می‌بریم که او با تکیه بر سه معیار اصلی، نکات و قواعد مورد نظر خویش را بیان کرده و در سرتاسر کتاب، استدلال‌ها و روایات خود را بر این سه معیار استوار داشته‌است که این سه، عبارت از اخلاق، شریعت و سیاست عملی هستند. در ادامه به توضیح کوتاه هریک می‌پردازیم.

۱. **اخلاق:** نخستین موردی که خواجه، بحث‌های خویش را با تمرکز بر آن مطرح کرده و به نظر مخاطب می‌رساند، اخلاق است. با دقت در مباحث مطروحه توسط وی می‌توان بدین نکته واقف شد که او چارچوبی اخلاقی را در نزد خویشان تعیین و صورت‌بندی کرده و براساس آن به اظهار نظر می‌پردازد. توجه به این نکته که اخلاقیات مورد نظر از کجا نشأت می‌گیرند، می‌تواند مخاطب را به این سو رهنمون سازد که بستر مناسب برای تعریف ساختار اخلاقی در دوره خواجه نظام می‌توانسته مرکب از میراث اندرزی پیشینیان، وضعیت جامعه معاصر، هنجارها و ارزش‌هایش و همچنین شریعت و دستورات مربوط به آن باشد. این سه عنصر به خوبی یک محدوده اخلاقی خاصی را تعیین و مشخص کرده‌اند که خواجه بر اساس

در خراسان به الب ارسالان خدمت می‌کرد و پس از به حکومت رسیدن او، جای عمیدالملک کندی را در منصب وزارت گرفت و این منصب را از سال ۴۶۵ ه. ق تا ۴۸۵ ه. ق که تاریخ قتل او است، با قدرت تام حفظ کرد. خواجه در مدت وزارت خود با کفایتی که در تدبیر امور به خرج داد، موفق شد اقتدار دو مخدوم خود یعنی الب ارسالان و ملکشاه را در تمامی قلمروشان برقرار و استوار سازد و به بهترین شکل کشور را اداره و مدیریت کند. وی سرانجام توسط فدائیان یا بنابر عقیده‌ای با تحریک ملکشاه به قتل رسید.

سبک نگارش کتاب

نثر کتاب سیاست‌نامه ساده و روان است و تکلیف در آن وجود ندارد اگرچه تعبیرات سختی در برخی از نقاط کتاب وجود دارد که در حاشیه تشریح شده‌است. لازم به ذکر است که وجود اضافات و تکرار کلمات موجب ضعف نگارش شده‌است. همچنین در پایان کتاب، واژه‌نامه‌ای الفبایی برای درک معانی دشوار موجود است که می‌توان بدان مراجعه



حال با ذکر این مقدمات به بیان معیارها و شیوه عملی می‌پردازیم که از نظر خواجه نظام باید مبنای عمل حاکم قرار گیرد. لازم به ذکر است که او در پایان هر مورد، چندین روایت را به عنوان مهر تأیید گفته‌های خویش بیان می‌دارد.

پاسداشت نعمت‌های خداوند و کسب رضایت او

یکی از مواردی که خواجه، رعایت آن را برای حاکم مناسب می‌داند، پاسداشت نعمت‌های خداوند و تلاش در

جهت کسب رضایت اوست.

به زعم خواجه رضای خداوند

در نیکویی و عدلی انجام

می‌پذیرد که توسط حاکم

در میان مردم جاری شده و

به آنان ارائه می‌شود. نتیجه

این نوع عملکرد حاکم،

دعای خیر مردم برای او و

به تبع آن، استواری حکومت

و افزایش قدرتش خواهد

بود و علاوه بر این که در

جهان دیگر، به رستگاری

دست خواهد یافت و قضاوت

اعمالش در راستای خیر و

خوبی انجام خواهد شد، در این جهان نیز نام و آوازه نیکویی

از خویشتن به جای خواهد گذاشت چراکه حکومت بر پایه

عدل گستری خویش پرپا خواهد بود. خواجه در راستای تصدیق

و تکمیل کلام خود دو روایت مطرح می‌کند که نخست در

باب حسابرسی اعمال یوسف پیامبر در باب دوران حکومتش بر

مردم و دیگری نیز درباره عمر بن خطاب است که دوازده

سال پس از مرگ، در حال پس دادن تاوان خسارت کوچکی

بود که به علت کوتاهی عاملان او در دوران حکومتش بر

آن هنجارها یا باید و نبایدها و نیک و بدها را تعیین کرده و براساس آن به قضاوت درباره نوع عمل حاکم و صدور نسخه مدنظر خود پرداخته است.

۲. **شریعت:** دومین موردی که خواجه در بیان نظراتش بر

آن تکیه داشته، شریعت و مجموع عقایدی است که بدان

پایبندی داشته است. اعتقاد او به اسلام شافعی و تعصب

بدان، طبیعتاً منظومه اعتقادی و فکری خاصی را برایش به

ارمغان آورده که بر اساس دستورات و رهنمون‌های موجود

در دین و مذهب خویشتن

به بازتعریف مفاهیم و و

تعیین باید و نبایدهای

هر حاکم پرداخته است.

جالب توجه آن که تأثیر

این منظومه اعتقادی را

در بخش‌هایی از کتاب

که پیرامون بددینان

و باطنیان است، به

خوبی مشاهده می‌کنیم.

صدالبته که امتداد خط

فکری-شریعتی خواجه

نظام در اعمال حکومتی

او نیز آشکار است.

سومین پایه مباحث خواجه که همانا سیاست عملی است، متکی بر مجموع تجربیات او در طول اداره امور است که ظاهراً در تعامل با داستان‌های موجود پیرامون سیاست‌ورزی شاهان باستانی و حاکمان پیشین نیز است. خواجه که خود سال‌ها در راس امور بوده و تجربه زیادی در امر مدیریت و کنش سیاسی داشته است، ظاهراً از این تجربیات در راستای نگارش نظریات و تعیین قواعد مناسب برای حاکم مناسب مدنظر خود بهره برده است.

۳. **سیاست عملی:** سومین پایه مباحث خواجه که همانا

سیاست عملی است، متکی بر مجموع تجربیات او در طول

اداره امور است که ظاهراً در تعامل با داستان‌های موجود

پیرامون سیاست‌ورزی شاهان باستانی و حاکمان پیشین نیز

است. خواجه که خود سال‌ها در راس امور بوده و تجربه

زیادی در امر مدیریت و کنش سیاسی داشته است، ظاهراً

از این تجربیات در راستای نگارش نظریات و تعیین قواعد

مناسب برای حاکم مناسب مدنظر خود بهره برده است.



چهارپایسی رفته‌بود و بدین‌گونه خواجه بر اهمیت کیفیت حکمرانی و گسترش عدل تاکید می‌کند. چنان که می‌بینیم خواجه به دو بعد معنوی و دنیوی گسترش عدالت از سوی حاکم توجه دارد و او را در دو وجه ملزم به رعایت عدالت می‌داند تا به واسطهٔ این دو امر به این عمل نیکو تشویق شود.

مظالم نشستن و قضاوت و رسیدگی به شکایات مردم

دیگر مورد مطروحه، به مظالم نشستن حاکم و رسیدگی به شکایات مردم و دادستانی آنان است که به زعم خواجه باید دو روز در هفته توسط حاکم انجام شود و در این دو روز حاکم بدون واسطه به شکایات و سخنان مردم گوش فرا داده و سپس حق آنان را از ظالم بگیرد و عدالت را دربارهٔ ایشان اجرا و چندین خبر پیرامون این اقدامات را در سراسر مملکت پخش کند تا به گوش همگان برسد و به واسطهٔ آن ظالمان و متعدیان از پیگیری همیشگی حاکم یا پادشاه و مجازات

اعمال ستمکارانهٔ خویش به هراس افتاده و بدین واسطه نوعی بازدارندگی برای عدم ارتکاب اقدامات ظالمانه در جامعه ایجاد شود و سبب دیدار بدون واسطه، بدین‌گونه مطرح می‌شود که عاملان و زیردستان ستمکار حاکم نتوانند مانع از دیدار مردم با او و ارائهٔ شکایت خویشان شوند. خواجه در ادامهٔ سخنانش، سه روایت را نیز از حاکمان مختلف از جمله یعقوب لیث و عمرولیث برای تایید سخنانش ذکر می‌کند. در این بخش نیز خواجه لزوم ارتباط همیشگی حاکم با مردم را ذکر می‌کند که به واسطهٔ آن، زیردستان ظالم جرئت درازدستی بر حقوق مردم عادی و ضعیفان را پیدا نکرده و همواره دست قدرت و عدالت حاکم را بر بالای سر خویشان احساس نمایند. همچنین خواجه علاوه بر توصیه به حاکم، به او هشدار نیز می‌دهد که ممکن است برخی از کارگزاران فاسد در راستای اهداف خویشان، مانع از ارتباط او با مردم شوند و او باید به واسطهٔ این ارتباط، جلوی اشاعهٔ اعمال مفسدانه و ظالمانه را در مملکت خود بگیرد. همچنین در مواردی که احتمال دروغ یا غرض‌ورزانه بودن شکایتی می‌رود به توصیهٔ خواجه باید یکی از نزدیکان برای مدتی چند به ناحیهٔ مدنظر رفته و به



نظارت بر کار زیردستان و ماموران حکومت

از دیگر اعمال مورد نیاز حاکم، نظارت بر کار زیردستان و ماموران خویشتن است تا در حق مردم ظلم نکرده و به آنان ستم روا ندارند. حاکم باید در کنار سپردن وظیفه‌ای به یک شخص، او را به حسن خلق و مدارا با مردم سفارش کرده و مال غیر و خارج از دایره حق و انصاف از آن‌ها دریافت نکند و در انجام همین وظیفه نیز صبر و حوصله به خرج داده و رعایت وضعیت رعیت را نمایند چنان که بدان میزان صبر کنند تا او توانایی پرداخت دیون خویش را پیدا کند و سپس از او مطالبات را اخذ کنند که در غیر این صورت، شخص مجبور به فروش دسترنج خویش به قیمت ناچیز برای ادای دیون خویش خواهد شد و بدین طریق گرفتار رنج شده و زندگی‌اش تباه می‌گردد. همچنین به آن دسته از مردم که به ابزاری برای فعالیت خویش نیازمندند، یاری رسانند تا به فکر مهاجرت نیفتاده و به مشکلات ناشی از آن در دیار

تحقیق میدانی پردازد تا واقعیت بر او روشن شود و هیچ یک از طرفین به ویژه عاملان، عذر و بهانه‌ای در این راه نیاورند و ضرورت این امر علاوه بر آشکار شدن واقعیت و رسیدگی به شکایت در این است که دلسوزان و افراد مورد اعتمادی که خبری را به عرض حاکم می‌رسانند از اتهام غرض‌ورزی نخواهند هراسید زیرا با این عمل حاکم، واقعیت آشکار خواهد شد اما در صورت کوتاهی در آشکار شدن واقعیت، اینان نیز برای در امان ماندن از اتهاماتی این گونه، لب به سخن نگشوده و در نتیجه ظلم‌ها و مشکلات آشکار نمی‌شوند و به تدریج موجب ویرانی حکومت خواهند شد. اما نکته دیگری که در این میان مدنظر است عدم شتاب در کارها، تصمیم‌گیری، اظهار نظر و به ویژه قضاوت است زیرا شتابزدگی در قضاوت موجب اشتباه در آن و در نهایت ضایع شدن حق یکی از طرفین دعوا و بعدها پشیمانی حاکم به عنوان قضاوت‌کننده می‌شود و حتی ممکن است نتایج مخرب مادی و معنوی نیز به همراه داشته باشد.

نیز بدین امر هشدار دهد که همان‌گونه که خداوند ناظر بر اعمال و حرکات اوست، حاکم نیز مراقب او است و اگر کسانی در این راه باشند که دارای صفات نیکوی مذکور بوده اما از قبول مسئولیت گریزان هستند، حاکم باید آنان را ملزم و مجبور به قبول این مسئولیت کند. آنچه در این بحث مورد تأکید است، رعایت سلسله مراتب و به ویژه نظارت بر صحت عمل عاملان اصلی در ولایات و ایالات است تا از طریق آنان، زبردستان خرد نیز به وظیفه خویشتن عمل کنند و حاکم نیز به واسطه تسلط بر او و ارتباط با او، همواره بر کارهای مناطق مسلط بوده و از اخبار مطلع باشد.

توجه به امور دینی و شریعت و سعی تمام در برپا داشتن آنان

اما دیگر موردی که مورد توجه قرار گرفته، تحقیق و تعمق در احکام، دستورات دینی و فرمان‌های خداوند و عمل به آن‌ها توسط حاکم است. همچنین توجه به علمای دین و تکریم آنان در کنار تأمین زندگی‌شان از محل اموال عمومی، از دیگر مواردی است که مورد تذکر قرار گرفته است. علاوه بر آن بزرگداشت پرهیزگاران و زاهدان نیز مورد تأکید بوده است. حاکم باید چند نوبت در هفته را به ملاقات با عالمان دین اختصاص داده و دستورات خداوند، تفسیر قرآن و حکایات پیامبران پیشین و حاکمان عادل در گذشته را در محضر آنان کسب کرده و به گوش دل سپارد. او باید بدین طریق و همچنین با برپایی مناظره‌های دینی و دریافت پاسخ سوالات خویش، ارتباط همیشگی با احکام دین و دستورات خداوند برقرار کرده و آنان را در زندگی و منش خویش وارد سازد تا بدین طریق در امور معنوی و دنیوی خود موفق بوده و هیچ بی‌دینی توان منحرف ساختن او را نداشته باشد. او همچنین بدین طریق، در عدل‌گستری و انصاف‌پیشگی نیز قوی و ثابت‌قدم خواهد شد و کارهای بزرگ توسط او انجام

دیگر دچار نگردد. در این بخش نیز اهمیت نظارت بر کار زبردستان و با ارایه توصیه به آنان یادآوری می‌شود تا بدین شکل آنان را به همکاری با مردم و جلوگیری از ظلم و ستم تشویق کند.

نظارت بر کار قاضیان و توجه به رفاه آنان

یکی دیگر از وظایف حاکمان، نظارت بر کیفیت عمل قاضیان در سراسر مملکت و توجه به حسن عملشان است. آنان باید توجه داشته باشند که قاضیان نیک‌کردار و نیک‌وصفت را در کار خویشتن ابقا کنند و قاضیان بدکردار را برکنار و افراد مناسب را جایگزین آنان کنند. همچنین باید همواره به آنان رسیدگی کرده و وضعیت زندگی‌شان را در سطح مناسبی نگه دارند تا آنان به علت نیاز، اقدام به خیانت نکرده و در کار خویشتن، قضاوت، که امری بسیار مهم است دچار لغزش و خطا نشوند زیرا آنان بر جان و مال مردم حکومت مسلط هستند. در این بحث نیز ضرورت توجه و نظارت حاکم بر مبحث قضاوت مدنظر قرار می‌گیرد و سعی می‌شود تا با یادآوری اهمیت این منصب و میزان تأثیرگذاری آن، لزوم به‌کارگیری افراد مناسب و توجه همیشگی به آنان برای دریافت بازدهی مناسب را گوشزد کند.

واگذاری امور ولایات به افراد مناسب و توصیه در جهت انتخاب زبردستان کاردان

حاکم موظف است تا در انتخاب والیان و حاکمان ایالات و ولایات، به ویژگی خداترسی، دینداری و صحت اخلاق و کردار توجه کرده و فردی با ویژگی‌های مذکور را به این کار بگمارد. همچنین باید از او نظارت همیشگی و آگاهی از اعمال زبردستان در مناصب مختلف را خواستار شده تا در موقع نیاز، اخبار مربوطه را به شاه یا حاکم برساند. والی را

و دستورات شریعت نیز مشعول شده و همواره حد وسط را نگه دارد که این از دستورات دین است. در انجام اعمال خویش نیز خدا را در یاد داشته باشد و در راستای برپایی و استمرار دین با شوق و رغبت اقدام کند تا خداوند نیز به او پاداش دنیوی و اخروی عطا و آرزوهایش را برآورده کند.

لزوم توجه حاکم به ماموران اطلاعاتی و خبررسانان در حکومت

لزوم کسب خبر از تمامی نقاط کشور و آگاهی بر چگونگی پیشبرد امور و نحوه عمل ماموران حکومت، امری

است که حاکم را ملزم به توجه به مأموران این کار در دستگاه اشراف و انواع مختلف خبررسانان می‌کند. حاکم باید توجه داشته باشد که آنان در سراسر ملک گسترده باشند تا بدین طریق از تمامی اخبار آگاهی داشته باشد زیرا غفلت و ناآگاهی از امور برای شخص حاکم حتی در امور کوچک، ناپسند و نکوهیده است چون این غفلت در نظر مردمان

جامعه به دو شکل مشهور رخ می‌نماید. در شکل اول حاکم از امور، مشکلات و مفاسد باخبر است و اقدامی انجام نمی‌دهد که در این صورت خود او نیز ظالم و فاسد است و بدان رضایت داده و یا حاکم از امور بی‌خبر و از احوال زیردستان ناآگاه است که این خود عیبی بس بزرگ برای او است. در این میان برید نیز که وظیفه جابه‌جایی اخبار و وصول آن به شخص حاکم یا شاه را دارد بسیار حائز اهمیت است.

پذیرفته و فساد و شر از حکومت و کشورش دور خواهد گشت و در اثر این واقعه، مفسدین منقرض و صالحان زیاد و مسلط شوند. در اثر این اقدامات او اجر دنیوی و اخروی کسب خواهد کرد و مردمان نیز به علم‌آموزی رغبت بیشتری نشان خواهند داد. موارد بالا بدین دلیل روی خواهند داد که به زعم خواجه، دین و حکومت دو عنصر وابسته به یکدیگر و برقرارکننده تعادل برای دیگری هستند به طوری که سلامت دین موجب سلامت حکومت خواهد بود و این قضیه به صورت عکس نیز صادق است و در مقابل، خلل در کار حکومت، موجب تضعیف دین و پدیدار شدن و

ازدیاد مفسدین خواهد گشت و در مقابل نیز، خلل در کار دین موجب ایجاد بدعتها و جنبش‌های مضر می‌شود که آرامش را از حاکم و حکومت می‌رباید که خواجه در این نقطه به خوارج اشاره می‌کند. آنچه در این بخش از بحث حائز اهمیت است، توجه به این نکته است که خواجه به دو ساحت دین‌داری شخصی و دین‌داری اجتماعی حاکم توجه دارد و هر دو را

از دیگر اعمال مورد نیاز حاکم، نظارت بر کار زیردستان و ماموران خویشتن است تا در حق مردم ظلم نکرده و به آنان ستم روا ندارند. حاکم باید در کنار سپردن وظیفه‌ای به یک شخص، او را به حسن خلق و مدارا با مردم سفارش کرده و مال غیر و خارج از دایره حق و انصاف از آنها دریافت نکند و در انجام همین وظیفه نیز صبر و حوصله به خرج داده و رعایت وضعیت رعیت را نمایند.

برای او مهم و واجب می‌شمارد. دین در ساحت شخصی حاکم، او را عدالت‌گستر و بانصاف نموده و از سعادت دنیوی و اخروی بهره‌مند می‌کند و در ساحت اجتماعی نیز، به حکومت و مملکت او رونق، آسایش و رفاه می‌بخشد. حاکم همچنین باید از استعمال شراب برای مستی خودداری کرده و نوع سلوک و رفتار خود را با دیگران متعادل و تنظیم کند. در کنار تفریحات گوناگون، به عبادت، اعمال دینی



دیگر و مقابله به موقع حاکم با همه این گونه خطراتی است که حکومت و مملکت او را تهدید می کرده است. خواجه همچنین تاکید داشته که در راه‌های معروف، به طور مرتب باید پیک‌هایی حاضر باشند تا خبرها را از دورترین فاصله‌ها به سرعت به مناطق دیگر ببرند.

انتخاب چند ندیم و همنشینی با آنان

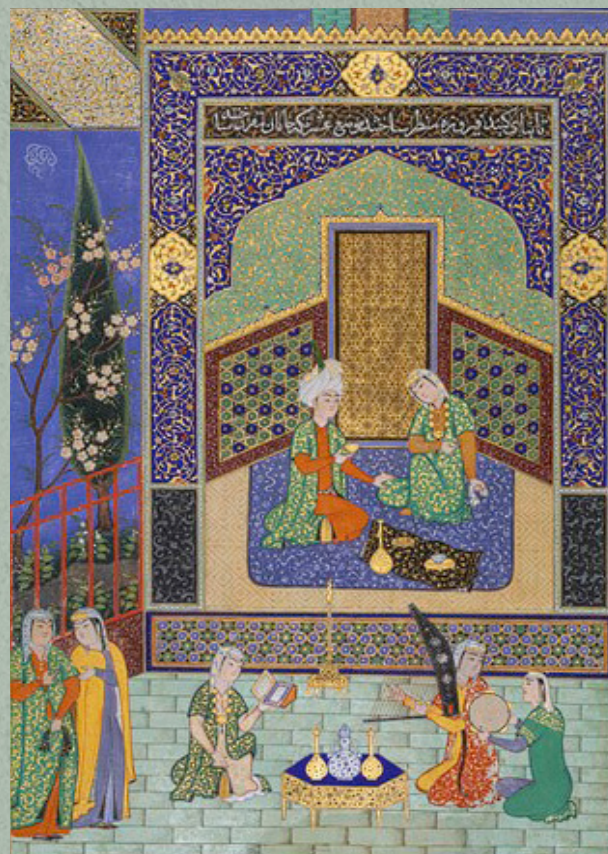
دیگر موردی که خواجه درباره حاکم بیان می‌دارد، انتخاب چند تن به عنوان ندیم و همنشین است که البته دارای صفات شایسته باشند و حاکم نیز باید با آنان راحت و گستاخ باشد زیرا ندیمی در نظر خواجه به تنهایی شغلی محسوب می‌شود که ظاهراً مسئولیت بهبود خاطر شاه و سرگرمی او را بر عهده دارد و متصدی این منصب، نباید به کار دیگری مشغول باشد. او همچنین حاکم را از همنشینی دائم با بزرگان کشور و سپهسالاران لشکر برحذر می‌دارد زیرا به زعم او، تکرر ملاقات با حاکم، موجب از میان برداشته شدن حجاب میان اینان با حاکم شده و ترس و احترام نسبت به او از میان می‌رود و این ترس باید همیشه وجود داشته باشد تا فرمانبری از حاکم دچار خلل و زیان نگردد. حاکم باید خلوت خویش را تنها با

اهمیت توجه به این مورد در این است که در صورت وجود دستگاه‌های اطلاعاتی و خبررسان در تمام کشور که حاکم را از تمامی وقایع خرد و کلان آگاه می‌کنند به طوری که کسی نیز از محتوای اخبار خبر ندارند، همگان حاکم و به عبارتی دست قانون و عدالت را بر سر خود احساس کرده و مفسدان و ظالمان جرئت تعدی بر مردم را پیدا نمی‌کنند زیرا در ترسی همیشگی از عقوبت ظلم‌های خود به سر برده و به اقدامات خلاف عدل دست نمی‌یازند. خواجه در این بخش لزوم توجه به سازمانی برای کسب اطلاعات و جابه‌جایی اخبار برای حاکم را گوشزد کرده و اهمیت و نتیجه کارکرد صحیح آن را شرح می‌دهد تا بدین طریق تأثیرگذاری آن را در یک جامعه و کشور به تصویر بکشد. البته باید توجه داشت که خواجه در دو ساحت، اهمیت این خبررسانی و کسب اطلاعات یا به عبارتی جاسوسی را به تصویر می‌کشد. نخست در ساحت اجتماعی و در راستای برقراری عدالت و جلوگیری از ظلم عمال و ماموران دولتی و دیگری نیز در راستای اطلاع از عصیان‌ها و مقابله با گردن‌کشی‌هایی است که همواره امکان بروز آن از سمت برخی از والیان یا امرا می‌رفته است و همچنین در شکل گسترده‌تر، آگاهی بر هجوم شاهان و حاکمان کشورهای



ندیمان خویش پر کند و ساعتی را به نشست با آنان اختصاص دهد. به عبارتی می‌توان این گونه گفت که ندیمان همچون صندوقچهٔ اسرار و مونس تنهایی‌های شخص حاکم هستند که او در حضور آنان می‌تواند هرگونه خواهد باشد و هرچه خواهد گوید اما در حضور مقامات کشوری و لشکری باید رفتاری توأم با هیبت و وقار در پیش گرفته شود تا حدود حفظ شده و احترام حاکم به جای خویش استوار ماند. همچنین ندیم همان گونه که موجب آرامش خاطر، عدم خمودگی و خستگی حاکم است، در هنگام خطر، به علت انس دائمی با حاکم و نزدیکی با او، می‌تواند از جان او محافظت و خطرات را از او حتی به قیمت جان خویش دور کند. این ندیمان نیز باید هم در فن بیان و آداب رفتار و هم در امور سرگرمی، دارای مهارت باشند تا بتوانند لحظات خرمی برای حاکم

فراهم آورند و همیشه نیز او را مدح و ثنا گویند و خاطرش را با اوامر و مناهی مکرر نسازند. از این بخش پیداست که خواجه به آرامش روانی و فکری حاکم نیز توجه دارد و او را در زمینهٔ زندگی شخصی‌اش نیز اندرز می‌دهد تا چگونه بتواند اوقات خود را به بهترین شکل سپری کند که تأثیر مثبت این عمل در نوع سلوک شاه در هنگام حکمرانی به علت آرامش خاطر و عدم تشویش مشخص می‌شود. اگرچه در بسیاری از موارد نیز شاهد مضرات زیاده‌روی در امور این چنینی بوده‌ایم که ندیمان به علت نفوذ زیاد در حکام، در امور کشور دخالت کرده و آن را به سوی تباهی رهنمون



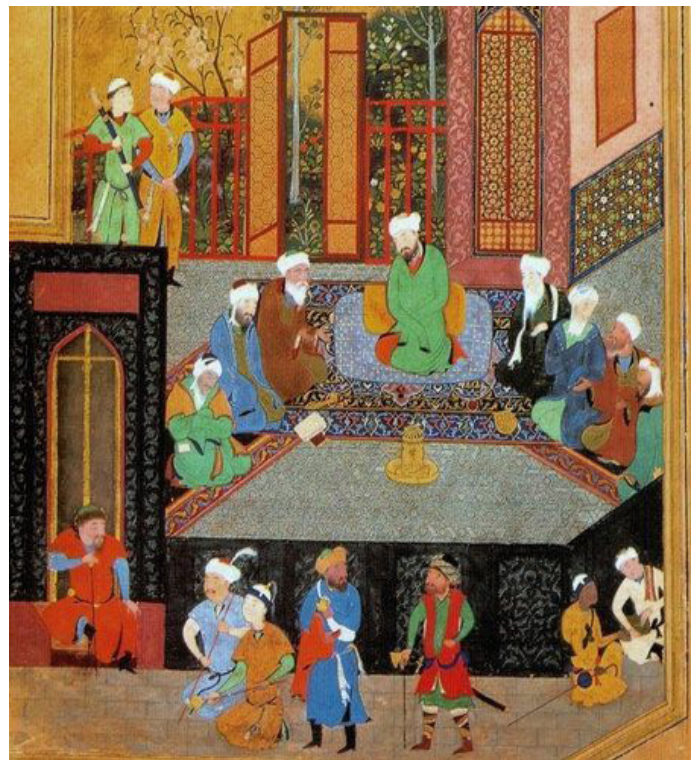
می‌سازند و یا شاه به قدری خود را در تفریحات خویشتن و همنشینی با ندیمان و نزدیکانش غرق می‌سازد که امور جاری کشور دچار نقصان می‌گردد و حتی در درجاتی بدتر به سقوط حکومت در عین غفلت حاکم تا لحظه‌های پایانی حیات ملک و جانش منجر می‌شود.

مشورت با دانایان و دنیادیدگان

اما از دیگر سلوک توصیه شده به حاکم، مشورت در امور حکمرانی با دانایان و صاحبان تجربه است که اینان همچون دو بال می‌توانند او و حکومتش را به بالا برند. دانایان به علت علومی که در طی مدت طولانی با تلاش و سختی کسب کرده‌اند و آگاهی بر اموری که دیگران از آن بی‌خبرند می‌توانند مشاوره‌های مناسبی به حاکم دهند و دنیادیدگان نیز به علت تجاربی که در طی سال‌ها با گذر از طوفان حوادث، بلایا و رویدادهای زندگی کسب کرده‌اند، می‌توانند راهنمایان خوبی برای حاکم باشند و چه بهتر که در این زمینه، افراد متعددی حاضر باشند تا

پرداخت حقوق لشکریان توسط شخص حاکم و دقت در نحوهٔ چینی‌شان

پیرامون نوع پرداخت مقرری سپاهیان نیز خواجه سخنانی بیان داشته است بدین صورت که حقوق لشکر را به دو شکل نقد که میزان آن از پیش معین شده یا اقطاع پرداخت کنند و در تهیهٔ حقوق و پرداخت آن به این دسته هیچ‌گونه تعللی نورزند. اگرچه دسته‌ای خاص نیز شایستهٔ اقطاع هستند و مابقی باید از دیگر راه، حقوق خویش را از حاکم دریافت کنند. اما در باب نحوهٔ پرداخت ذکر شده که یا زمان پرداخت از پیش تعیین شود و یا دو بار در سال همگان به حضور حاکم رسیده و حقوقشان را دریافت کنند و پرداخت حقوق به صورت واسطه‌ای و غیرمستقیم انجام نشود بلکه شخص حاکم حقوق آنان را به صورت



در اختیار گرفتن گروگان‌های سیاسی از حکومت‌ها برای جلوگیری از طغیان آنان

دیگر موردی که خواهی به آن توجه نشان داده، نحوه جلب اطاعت حکومت‌ها و جلوگیری از طغیان آنان می‌باشد. او توصیه می‌کند که از هر حکومتی که به تازگی تحت تابعیت درآمده‌اند، فرزند یا برادر حاکم برای ضمانت فرمانبری به دربار فرستاده شود و در آنجا

مقیم باشد تا بدین شکل از طغیان سیاسی یا نظامی جلوگیری به عمل آید و با گذشت سالی، شخصی به جای این فرد آمده و جای او را پر کند اما تا هنگامی که شخص جایگزین به دربار نرسیده، گروگان سیاسی فعلی آزاد و راهی دیار خود نشود. نکته‌ای که خواهی بدان اشاره دارد از اعمال رایج آن دوران برای جلوگیری از طغیان حاکمان و امرا بوده که در بسیاری از موارد نتیجه‌بخش بوده‌است اما در مواردی نیز شاهدیم که این

امر در جلوگیری از طغیان امیر یا حاکم یک ناحیه تأثیری نداشته و ارسال گروگان صرف جهت خرید زمان، برای تجهیز و آماده‌سازی خویش بود زیرا چنان که از اعمال سیاست‌ورزان در طول تاریخ می‌توان نتیجه‌گیری کرد، هیچ‌گاه بازی‌های سیاسی و توطئه‌های پنهانی در راستای نیل به اهداف خود به هیچ پیوند خونی یا معیار اخلاقی پایبند نبوده و در صورت لزوم به سادگی از آن عبور کرده‌است.

مستقیم به آنان پرداخت کند تا بدین‌گونه نزدیکی و الفتی میان لشکریان و حاکم پدید آید که در اثر آن، در هنگام نیاز و سختی، لشکریان به واسطه این الفت، پامردی و تلاش بیشتری از خود در میدان کارزار به نمایش بگذارند. همچنین بر کسانی اقطاع دارند تکلیف شود که مرگ یا غیبت افراد را گزارش داده و نیرنگ نمایند و زمانی که حقوقشان را دریافت کردند، در آماده‌سازی لشکر و ارائه

خدمت کوتاهی نکنند و اگر مشکلی نیز در این روند پیش آمد، بر طبق فرمان عمل کنند که در صورت عمل اقطاع‌داران بر غیر این شیوه، حاکم باید با آنان برخورد کرده و خسارت خود را از ایشان بگیرد. از بخش مذکور درمی‌یابیم که خواهی به امور نظامی و اقتصادی نیز توجه زیادی داشته و حاکم را به حفظ جزئیات و رعایت نکات مهم در این زمینه توصیه می‌کند تا در باب نظامیان که از مهم‌ترین ارکان در

اما از دیگر سلوک توصیه شده به حاکم، مشورت در امور حکمرانی با دانایان و صاحبان تجربه است که اینان همچون دو بال می‌توانند او و حکومتش را به بالا برند. دانایان به علت علومی که در طی مدت طولانی با تلاش و سختی کسب کرده‌اند و آگاهی بر اموری که دیگران از آن بی‌خبرند می‌توانند مشاوره‌های مناسبی به حاکم دهند و دنیادیدگان نیز به علت تجاربی که در طی سال‌ها با گذر از طوفان حوادث، بلایا و رویدادهای زندگی کسب کرده‌اند، می‌توانند راهنمایان خوبی برای حاکم باشند.

حکومت‌های قدیم بودند، کوتاهی نکنند و به بهترین شکل عمل کند و آنان را به خدمت گیرد. همچنین باید به توجه خواهی به نوع جذب و چینش نیروهای نظامی نیز اشاره کرد که توصیه می‌کند لشکریان کاملاً یک‌دست نباشند تا این یک‌دستی سبب همکاری آنان و ایجاد خطرهای بزرگ برای حکومت نشود.

شیوه رفتار با عاملان و خدمتگزاران

پیرامون شیوه مدنظر خواجه درباره نوع رفتار با عاملان خطاکار این گونه ذکر شده که حاکم زمانی که شخصی را به شغلی و مقامی بلند منصوب کرد و مدتی که گذشت، در صورت مشاهده خطا و تخلف از سوی او، به شکل نیکو و غیرتنش‌زا این مشکل را حل کند. حاکم نباید به صورت آشکار او را مورد سرزنش قرار دهد بلکه در هنگام خطا، از آن چشم‌پوشی کرده و بعداً به صورت پنهان، اشتباهش را به او یادآوری کند و لطف خویش را در حق او نیز بدو متذکر شود تا به واسطه این رفتار و منش، شخص به اشتباه خود پی برده و دیگر آن را تکرار نکند. همچنین حاکم باید بر خود مسلط بوده و به سرعت دچار خشم غضب نشود و اگر شود نیز در آن گرفتار نشده و همواره عقلش بر او مسلط باشد تا بدین شکل دچار عمل اشتباهی نشود که ضررهای فراوان به دنبال داشته باشد. به طور کلی باید خرد بر شخص چیره بوده و درگیر نفس خویشتن و احساسات گذرایبی چون خشم نشود زیرا در صورت غلبه بر نفس، با تکیه بر خرد بهترین تصمیمات اتخاذ خواهد شد به طوری که خردمندان نیز آن را تأیید کنند و نتیجه نیکو برای حاکم خواهد داشت. خواجه در این بحث، لزوم صحت رفتار، بخشندگی و صبر و تکیه بر عقل به جای احساسات را یادآوری می‌کند تا حاکم را مسیری رهنمون سازد که هم با کمترین هزینه به خطاهای زیردستانش رسیدگی کند و هم بدین شکل از تباهی یکی از عاملان یا کارگزاران به علت اشتباهی کوچک یا عملی که پس از آن پشیمان شده، جلوگیری کند. خواجه همچنین در عین حال بر پاداش دادن خدمتگزاران و کیفر گناهکاران تأکید می‌کند تا بدین طریق خدمتگزاران به عمل نیک خویش امیدوار شوند و خاطیان از انجام خطاها به علت عقوبت پس از آن خودداری کنند.

واگذاری مناصب به افراد

حاکم در واگذاری مناصب و وظایف به افراد باید دقت کند که یک منصب را به دو شخص یا دو منصب را به یک شخص واگذار نکند زیرا هریک از این دو مورد مضرات زیادی به همراه دارد. در مورد اول، بدین علت که شخص تمایل ندارد که زحمات او به پای دیگری نوشته شود، از انجام وظیفه خودداری می‌کند تا تلاش‌هایش برای دیگری ثبت نشود و طرف مقابل نیز چنین می‌کند و بدین گونه منصب مذکور به طور کل بدون عامل مانده و کار ناتمام می‌ماند. در صورتی هم که در پی تفتیش ماجرا و تشخیص مقصر کوتاهی برآیند، هریک دیگری را متهم می‌کنند و در این بین مقصر واقعی آشکار نخواهد شد. اما در باب مورد دوم، واگذاری دو منصب به یک فرد موجب خلل در یکی از وظایفش می‌شود زیرا مجبور به رسیدگی به یکی از این موارد و تمرکز بر آن است که در این صورت دیگر کار خلل می‌یابد و در برخی موارد نیز هر دو یا چند منصبی که در اختیار فرد است، بدون عامل مانده و کارشان به جایی نمی‌رسد زیرا فرد توانایی رسیدگی به هیچ‌یک را پیدا نکرده و یا در عالم رخوت و سستی یا حیرت و سردرگمی باقی می‌ماند. همچنین باید توجه داشت که این چندمنصبی، موجب بیکاری عده‌ای می‌شود که شایستگی عهده‌داری مناصب مذکور را دارند. همچنین باید در واگذاری منصب به کاردانی، تخصص فرد و شایستگی او برای احراز آن مقام توجه شود تا مال مردم ضایع نشده و کارها به تباهی کشیده نشوند و به بدمذهبان و بدکیشان نیز اختیار و منصبی واگذار نشود تا به واسطه آن امرار معاش کرده و در دستگاه حکومت فزونی یابند. خواجه در این بخش هم به بعد بازدهی کار و کیفیت عاملان توجه دارد و هم توجه خویش را به مذهبشان معطوف داشته که غیر از شافعی و حنفی نباشند. او همچنان که عقیده بر جلوگیری

در هزینه می‌شود که نتیجه آن اضطراب و مشکل در زمانی خواهد بود که به مال نیاز دارد اما در اثر اسراف، چیزی در اختیار نخواهد داشت. بدین ترتیب خواجه نوعی نقشه راه برای هزینه‌های حاکم تعیین می‌کند تا در وقت اضطراب دچار مشکل نشده و در وقت آسودگی نیز گرفتار اسراف و خرج‌های سنگین بیهوده نشود. میانه‌روی در جمع‌آوری اموال یا هزینه‌ها توسط حاکم، موردی است که مورد توجه خواجه بوده و بیان می‌دارد که نه بخیلی دنیادوستی پیشه کند و نه گشاده‌دستی بیش

از حد که مردمان نیز بدان اقرار کنند و عقیده دارد که او باید انصاف را رعایت کرده و از روش شاهان پیشین بیرون نیامده و ایجاد بدعت نکند. همچنین حاکم باید بر درآمدها و هزینه‌ها در کنار معاملات اشرف داشته باشد و ذخایری در خزانه برای زمان ضروری آماده داشته‌باشد. او همچنین باید در بخشش‌هایش بر عیار و ارزش افراد توجه داشته و هرکس را به مقدار

شایستگی‌اش پاداش دهد که در غیر این صورت موجب آزرده‌گی مردمان و خادمان می‌شود. حاکم باید این میانه‌روی را در رفتار با دوست و دشمن نیز مدنظر داشته و جنگ و صلح را به موقع انجام دهد و همیشه روابط و اقدامات را به گونه‌ای منظم کرده و به انجام رسانده که قابل تغییر و جبران باشند.

از واگذاری مناصب به افراد بی‌کفایت یا چندشغله دارد، اعتقاد به جلوگیری از اشتغال بددینان و بدمذهبان دارد تا به دنبال آن در آینده نیز شاهد گسترش آنان در دستگاه حکومت نشوند. همچنین نکته‌ای که خواجه در ادامه بدان توجه دارد این است که هر منصبی نیازمند افراد مخصوص به خود است و کارهای بزرگ را به زیردستان و زنان نباید واگذار کرد زیرا به زعم او زنان در این زمینه ناتوانند و هدفشان ادامه نسل است و واگذاری منصب به آنان و مقام و مرتبه یافتنشان موجب ضعف و

نابودی شکوه حاکم می‌شود و خواسته‌های مردم، نافرجام و خاطر بزرگان آزرده خواهد شد.

مدیریت امور مالی توسط حاکم

خواجه در بخشی به بیان چگونگی هزینه حاکم می‌پردازد که آن را می‌توان چون توصیه و نقشه راه نیز در نظر گرفت. بنا بر سخن او حاکم باید دارای دو خزانه باشد. نخست خزانه اصل

و دیگری خزانه خرج. طبق قاعده، بخش اعظم اموال جمع‌آوری شده به خزانه اصلی منتقل شده و بخش کوچکی از آن وارد خزانه اصلی می‌شود. خزانه اصلی تا زمانی که ضرورتی ایجاد نشود مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و در صورت برداشتن مالی از آن، آن را به عنوان قرض در نظر گرفته و بعدا بدان بازگردانده می‌شود. در صورتی که چنین قاعده‌ای برقرار نشود، حاکم دچار اسراف و زیاده‌روی

حاکم زمانی که شخصی را به شغلی و مقامی بلند منصوب کرد و مدتی که گذشت، در صورت مشاهده خطا و تخلف از سوی او، به شکل نیکو و غیرتنش‌زا این مشکل را حل کند. حاکم نباید به صورت آشکار او را مورد سرزنش قرار دهد بلکه در هنگام خطا، از آن چشم‌پوشی کرده و بعدا به صورت پنهان، اشتباهش را به او یادآوری کند و لطف خویش را در حق او نیز بدو متذکر شود تا به واسطه این رفتار و منش، شخص به اشتباه خود پی برده و دیگر آن را تکرار نکند.

اخلاقیات، شرعیات، اعمال مدیریتی و سیاسی و شیوه تعامل با مردم بود که به زعم او می‌توانست بهترین نتیجه را برای حاکمی که بدان عمل کند به بار آورد. شاید اگر بخواهیم مهم‌ترین مولفه‌های مدنظر سیاست‌نامه را که در لابه‌لای مطالب بارها مورد تشریح و تأکید قرار گرفتند، بیان کنیم با مفاهیمی چون عدالت‌محوری و عدالت‌گستری، شریعت‌مداری و دین‌داری، میانه‌روی و اعتدال، همه‌جانبه‌نگری و تسلط بر امور و اجرای بهترین اعمال مدیریتی و سیاسی با توجه به شرایط موجود مواجه می‌شویم. آنچه خواجه بیان کرد و روایاتی که پیرامون آن گفت، دغدغه‌هایی بود که حاکمان پیشین و پسین نیز با آن مواجه و دست‌به‌گریبان بودند و هریک با توجه به شرایط خود کنشی را در پیش گرفته و نزدیکان یا خردمندان عصرشان آثاری را نیز در این‌باره به نگارش درآوردند. منظومه سیاسی مدنظر سیاست‌نامه و نوع دستورات و کنش‌های مدنظرش برای حاکمان مواردی بود که شاید در اغلب آثار پیش و پس از آن ببینیم اما ممکن است در نوع استنادات و شیوه عملکرد مدنظر با تفاوت‌هایی روبه‌رو شویم که متأثر از تفکرات نویسنده و شرایط اوست. به طور کل اگر بخواهیم نوع داوری‌ها و نحوه بیان سیاست‌نامه پیرامون بایدها و نبایدها را به صورت کوتاه بیان کنیم بدین شکل می‌توان گفت که سیاست‌نامه اثری عدالت‌محور، شریعت‌گستر و سیاست‌مدارانه است که تمامی مطالبش بر این سه محور قرار داشته و قواعدش براساس آن، با زبانی ساده تولید شده‌اند تا همگان به ویژه اصحاب سیاست و حاکمان قادر به فهم و درک آن باشند اگرچه شاید هیچ‌گاه آن را به کار نیندند.

منابع

- طوسی، نظام‌الملک (۱۳۴۸). *سیاست‌نامه (سیرالملوک)*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری موسسه انتشارات فرانکلین.



نتیجه‌گیری

آنچه در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک توسی می‌بینیم، مجموعه‌ای از تفکرات و تجربیات خواجه در طول زندگانی‌اش و همچنین دوره وزارتش است که علاوه بر اثری اندرزی و شیوه‌نامه‌ای سیاسی، منبعی تاریخی نیز می‌توان بدان گفت. خواجه نظام‌الملک که سال‌ها در رأس امور قرار داشته و بسیاری از رویدادهای زمانه را به چشم دیده و تجربه کرده‌است، اثری را به نگارش درآورد که به نوعی فرهنگ‌نامه برای شناخت دوران حیاتش شبیه است. آنچه از بایدها و نبایدها که خواجه ذکر کرده و روایاتی که پس از گزینش، در اثر خویشتن آورده است، آینه تمام‌نمایی از سیاست‌ورزی مدنظر او در عصر خویشتن است. مواردی که او براساس عقاید، اخلاقیات و تجاربش مناسب می‌دانسته و بدان عمل کرد یا آن را مناسب می‌دید. آنچه که از منظر او باید توسط حاکم رعایت و بدان شیوه عمل می‌شد، مجموعه‌ای چند وجهی از

روحانیت در کارزار آذربایجان

بررسی نقش طبقه روحانیت در غائله آذربایجان (۱۳۲۵-۱۳۲۴ شمسی)

رضا کرمی / دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوران اسلامی

از جمله حوادث مهم و جنجال‌برانگیزی که مجلس و ملت ایران در دوره چهاردهم با آن روبه‌رو بودند و دامنه آن به دوره فترت یعنی فاصله تعطیلی مجلس چهارده تا شروع مجلس بعد کشیده شد، وقایع آذربایجان بود. حادثه‌ای مشابه با آذربایجان با اعلام جمهوری در مهاباد توسط قاضی محمد اتفاق افتاد که حل این غائله در دوره فترت مورخ آذر ماه ۱۳۲۵ شمسی صورت گرفت. در ادامه به نقش روحانیت در دفع این غائله پرداخته خواهد شد.

آشنایی با نحوه برخورد دقیق، خاص و پیچیده مرحوم آیت‌الله لنگرانی با غائله آذربایجان نیازمند اطلاع کامل و جامعی از مجموع اوضاع و شرایط حساس آن روز کشور و صفت‌بندی‌های سیاسی-اجتماعی داخل و خارج از مجلس نیز هست که این نوشته کوتاه گنجایش شرح مبسوط آن‌ها را ندارد. خاصه آن که روحیه مذهبی مردم آذربایجان و حضور علمای بزرگ را می‌توان از عوامل سقوط فرقه دموکرات قلمداد کرد.

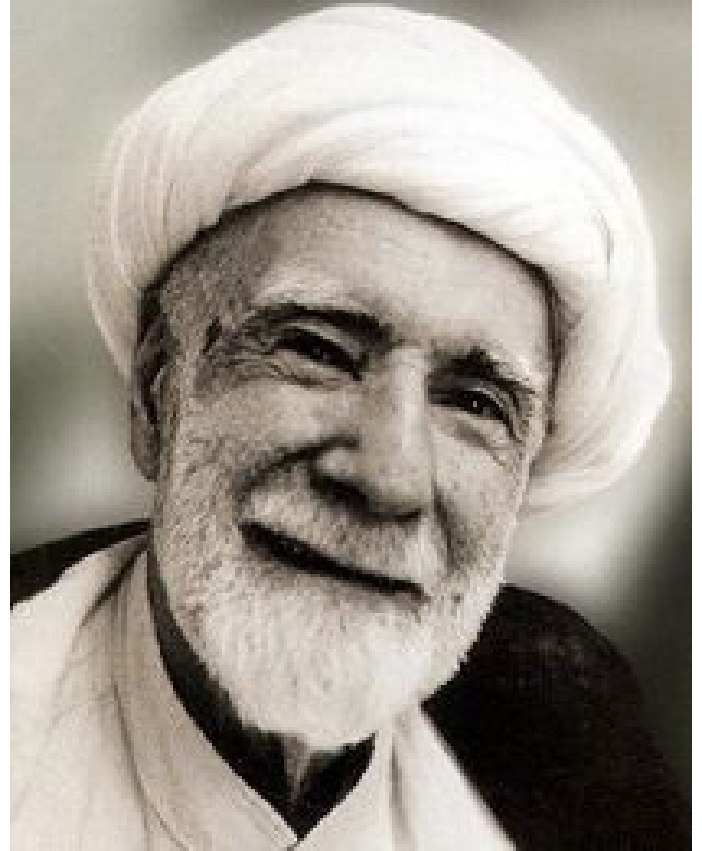
در نوروز سال ۱۳۲۵ ه. ش حوادث تلخی همچون اشغال مناطق شمالی ایران به دست نیروهای شوروی و شدت یافتن بحران در آذربایجان خاطر مردم ایران را مکدر ساخت. در هشتم اردیبهشت همین سال پیشه‌وری در رأس هیأتی به دعوت قوام‌السلطنه از تبریز وارد تهران شد و مورد استقبال مظفر فیروز (معاون سیاسی قوام‌السلطنه) قرار گرفت

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، نیروهای شوروی که حاضر به ترک خاک ایران نبودند، کوشش‌های بی‌وقفه‌ای در جهت اشغال خطه آذربایجان و ضمیمه کردن آن به خاک خود را آغاز کردند. روس‌ها در جهت تداوم تجاوزات خود که سال‌ها پیش به انعقاد معاهده ترکمانچای و گلستان انجامید، حاضر به خروج از خاک ایران نبودند. آنها قصد داشتند مناطق شمال غربی کشور را به خاک شوروی الصاق کنند و درهمین راستا بسیاری از مأموران (K.G.B) در آذربایجان به تبلیغ ناسیونالیسم قومی و ضدایرانی پرداختند. اشغال آذربایجان توسط ارتش سرخ و به دنبال آن اعلام خودمختاری آذربایجان توسط فرقه «دموکرات» به رهبری میرجعفر پیشه‌وری از حوادث مهم و تأثیرگذار تاریخ معاصر ایران است که پیرامون آن سخن‌ها رانده و همچنین مقالات و کتب گوناگونی را به چاپ رسیده است. اما تا به حال، هیچ یک به نقش روحانیت و علما در دفع این غائله آن‌طور که شایسته و بایسته بوده است، اشاره‌ای نکردند. منابع مزبور همواره قوام‌السلطنه را بازیگر اصلی و یکه‌تاز دستیابی به این امر مهم معرفی کرده‌اند اما بدون حمایت علما این کار محقق نمی‌شد و نباید از نقش چشمگیر و اثرگذار آنان غافل ماند، چراکه با فتوای به موقع خود، مانع از دست رفتن آذربایجان و موجب بازگشت آن به آغوش مام میهن شدند.

سوی در نطق‌های مجلس شورای ملی و نیز سخنرانی‌ها و مصاحباتش در بیرون از مجلس مدام بر این نکته تأکید داشت که آشوب آذربایجان در حقیقت چیزی جز «القای اوضاع و احوال سیاسی دوره دیکتاتوری بیست ساله در کشور» نیست و هیأت حاکمه نه تنها قدرت حل معقول و ریشه‌ای مشکل آذربایجان را نخواهد داشت، بلکه باید منتظر بسط دامنه آشوب و برادرکشی در سایر نقاط کشور نیز باشد. وقتی هم که غائله آذربایجان به وسیله کمیسیون سه جانبه (که نقشه تجزیه ایران به مناطق تحت نفوذ روسیه، انگلیس و آمریکا را تعقیب می‌کرد) کشیده شد، مرحوم لنگرانی با طراحی نقشه‌ای بسیار دقیق زمینه ایجاد تضاد میان متفقین، هموار شدن راه حل غائله آذربایجان را مهیا ساخت.

در این میان باید از نقش برجسته آیت‌الله بروجردی در نابودی فرقه دموکرات نیز سخن گفت. متأسفانه تاکنون آن گونه که لازم بوده، به این مسأله پرداخته نشده است. چه بسا فهم نادرست عده‌ای موجب شده که این مرجع عالی‌قدر به‌عنوان شخصیتی غیرسیاسی شناخته شود اما خوب است بدانیم حداقل درباره فرقه دموکرات آذربایجان اگر دخالت صریح آیت‌الله بروجردی نبود، این فرقه در سراشیبی سقوط قرار نمی‌گرفت.

در زمان برگزاری انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، سرسپردگان شوروی و احزاب منسوب به آنان تبلیغات وسیعی را به راه انداخته و در صدد دستیابی به مجلس بودند. در این بین آیت‌الله بروجردی که از نیات شوم آنان باخبر بود، تهدید به تحریم انتخابات و اعلام کرد: «در آذربایجان که تحت اشغال بیگانه‌گرایان و کمونیست‌های ضد دین است، انتخابات نباید انجام شود». وی همچنین فرستادگانی از طرف خود به سایر شهرها اعزام کرد تا فتوای تحریم انتخابات را اعلام کنند. آنان نیز علاوه بر انجام این مأموریت در



و متعاقب آن هیأتی بلندپایه متشکل از آیت‌الله شیخ حسین لنگرانی، فتحعلی ایپکچیان و محمدولی میرزا فرمانفرمائیان به ریاست مستشارالدوله از سوی دولت برای گفت‌وگو با پیشه‌وری تعیین شد و شب دهم اردیبهشت با پیشه‌وری و همراهانش به مذاکره پرداختند. لنگرانی برای آن که با نقشه تجزیه ایران به نام فارس و ترک مخالفت کند در آغاز نطق خود گفت: «من چون خون آذربایجان را دارم به زبان پارسی صحبت می‌کنم و به روزنامه‌نگاران گفت بنویسید پارسی!»

در این مقطع تلاش لنگرانی این بود تا از یک سو با تحریک احساسات ملی‌میهنی در پیشه‌وری و یارانش گرایش‌های تجزیه‌طلبانه مانند پان‌ترکیسم و گرایش به روسیه را از نهضت آذربایجان بزداید و با پیوند و ادغام آن حرکت در کلیت قیام آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه ملت ایران از آن نهضت به مثابه فرصتی جهت نجات کل ایران از فساد حکومت و مظالم حکومت مرکزی بهره گیرد و از

شهر ماندند و در سنگر مسجد و محراب از دیانت و استقلال مملکت دفاع کردند و مایه دلگرمی و امید مردم شدند. سید محمدعلی انگجی از علمای مبارز و در صحنه نیز در رویارویی با دموکرات‌ها بسیار نقش‌آفرین بود. سید محمدباقر قاضی از شاگردان میرزای شیرازی نیز در تبریز ماند و از تبلیغ و هدایت مردم، لحظه‌ای شانه خالی نکرد و با برنامه‌های دموکرات‌ها به مخالفت برخاست.

دیدار با مردم شهرهای مختلف، آنها را نسبت به اهمیت مسئله آذربایجان آگاه می‌کردند. این اقدام موجب شد در سراسر کشور نهضتی برای رهایی آذربایجان از چنگال فرقه دموکرات تشکیل شود. تحریم انتخابات مجلس پانزدهم از سوی آیت‌الله بروجردی زمینه‌ساز قیام مردم تبریز علیه حکومت آذربایجان شد.

علمای تبریز، آذربایجان را بخش جدایی‌ناپذیر ایران

شیخ محمد حسین سبحانی خیابانی نیز در تبریز ماند و تدریس، تبلیغ، پاسداری از اسلام و تشیع و بیدارگری را سرلوحه کار خویش قرار داد. آیت‌الله مفید تبریزی نیز در راستای همین هدف مقدس، تبریز را ترک نکرد.

سید مرتضی خسروشاهی و فرزندان فاضلش، سید ابوالفضل و سید احمد نیز در برابر دموکرات‌ها ایستادگی کردند. مسجد بازار تبریز، پایگاه فعالیت آنان بود و مبارزه این خاندان علیه

تجزیه‌طلبان چنان شدت گرفت که نامشان در لیست سرخ دموکرات‌ها ثبت شده بود.

علمای سراب نیز در برابر دموکرات‌ها ایستادند. میرزا عبدالله حقی از عالمان این منطقه بود که در منبر و هنگام وعظ مردم را از خطرات این فرقه برای حفظ دیانت و استقلال کشور آگاه می‌کرد و در برابر دموکرات‌ها چنان از خود مقاومت نشان داد که محکوم به اعدام شد ولی آنان موفق به اعدامش نشدند.

در زمان برگزاری انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، سرسپردگان شوروی و احزاب منسوب به آنان تبلیغات وسیعی را به راه انداخته و در صدد دستیابی به مجلس بودند. در این بین آیت‌الله بروجردی که از نیات شوم آنان باخبر بود، تهدید به تحریم انتخابات و اعلام کرد: «در آذربایجان که تحت اشغال بیگانه‌گرایان و کمونیست‌های ضد دین است، انتخابات نباید انجام شود». وی همچنین فرستادگانی از طرف خود به سایر شهرها اعزام کرد تا فتوای تحریم انتخابات را اعلام کنند.

بزرگ دانسته و با همه وجود با دعوی تجزیه‌طلبی مقابله کردند. آنان، در برابر تهدیدهای دموکرات‌ها مقاومت و حاضر به همکاری با گروه پیشه‌وری نشدند. میرزا عبدالله مجتهدی از روحانیون آگاه آذربایجان در تبریز ماند و با هشیاری تمام رویدادهای آذربایجان، به ویژه تبریز را رصد کرد. وی از سر انصاف رویدادهای جاری را یادداشت و آن را به نام «بحران آذربایجان» منتشر ساخت. میرزا عبدالله

مجتهدی هوادار جدی استقلال ایران بود و برای دولت دموکرات‌ها مشروعیتی قائل نبود، او در عین حال از رفتارهای نابخردانه دولت مرکزی انتقاد می‌کرد.

ثقة الاسلام، نماینده تبریز در مجلس، سخت با دعوی دموکرات‌ها مخالف بود و با هر حرکتی که منافی یکپارچگی ایران بود، مخالفت می‌کرد. دموکرات‌ها نیز سخت با وی درگیر بودند.

میرزا فتاح شهیدی و شیخ محمود دوزدوزانی نیز در



فعالیت روحانیت در امنیت عمومی و پایداری آذربایجان پس از فرار دموکرات‌ها از مسائل مهم بود. پس از شکست دموکرات‌ها فضای انتقام عمومی در سراسر منطقه موج می‌زد و سران اصلی دموکرات‌ها از ارس گذشتند و به شوروی پناه بردند و هواداران و عوامل آنان برجای ماندند. در این گیرودار، کسانی به بهانه دستگیری و مجازات دموکرات‌ها به تسویه حساب‌های شخصی می‌پرداختند و گاه افراد بی‌گناه به جوخه دار سپرده می‌شدند. فردوست اعدام بدون محاکمه دو تا سه هزار نفر از مردم را گزارش کرده است. بدین ترتیب روحانیت به عنوان مهم‌ترین نهاد مذهبی در ایجاد همبستگی و مبارزه با تجزیه‌طلبی فعالیت کرده و در از میان بردن زمینه‌های تلاش برای فروپاشی آن موفق بوده است. علمای آذربایجان از مهم‌ترین موانع تجزیه آذربایجان

شیخ موسی زنجانی طلبه جوانی بود که به علت همراهی نکردن با فرقه توسط غلام یحیی دانشیان، مرد شماره دو فرقه دموکرات به شهادت رسید و آیت‌الله سید محمود طالقانی در مقاله «مشاهدات من در زنجان» در مجله آیین اسلام شرح شهادت غم‌انگیز طلبه جوان را روایت کرده است.

سرانجام قوام‌السلطنه توانست طی مذاکراتی با شوروی، با وعده دادن نفت شمال آنان را به ترک ایران راضی کند تا آن که پس از فراز و نشیب‌های فراوان در نهایت سربازان شوروی در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۵ آذربایجان را تخلیه کردند و دولت مرکزی توانست به پشتوانه روحانیت نقشه‌های شوم استعمار را تار و مار سازد و آذربایجان را از چنگال فرقه دموکرات و کمونیسم برهاند.



به وسیله حزب دموکرات بودند که با مقاومت جانانه خود، مانع دستیابی شوروی به اهداف شوم خود شدند.

منابع

- موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- رضوی، عباس (۱۳۹۲). «نقش علمای حوزه در مقابله با تجزیه‌طلبی در تاریخ معاصر». حوزه، ش. ۱۶۸.
- طالقانی، سید محمود (۱۳۲۵). مشاهدات من در زنجان. آیین اسلام.
- طاهری خسروشاهی، محمد (۱۳۸۴). «تحریم‌گر دوره پانزدهم؛ نقش آیت‌الله بروجردی در ختم غائله آذربایجان». زمانه، ش. ۳۸.
- فردوست، حسین (۱۳۷۴). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. تهران: اطلاعات.
- محمدی، جلال (۱۳۸۳). «نقش آیت‌الله بروجردی در آزادی آذربایجان از اشغال بیگانه‌گرایان». میثاق، ش. ۱۷۵.
- ملازاده، حمید (۱۳۷۳). تبریز از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی. تبریز: ارک.
- به وسیله حزب دموکرات بودند که با مقاومت جانانه خود، مانع دستیابی شوروی به اهداف شوم خود شدند.
- (۱۳۸۳). شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک. تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی.
- (۱۳۸۵). ویژه‌نامه ایام. روزنامه جام جم.
- اباذری، عبدالرحیم، (۱۳۸۵). خاطرات آیت‌الله مسلم ملکوتی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اباذری، عبدالرحیم (۱۳۸۶). خاطرات آیت‌الله مرتضی بنی فضل. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۱). بحران آذربایجان (سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ ش): خاطرات مرحوم آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی. تهران:

نقطه آغاز؛ اما ضعیف

نقدی بر کتاب برگ‌هایی از کارنامه دولت جنگ

حانیه قزوینی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی



خود، مختار بوده‌اند. مقاله ابتدایی به قلم حسین علایی با عنوان «بررسی نقش دولت دفاع مقدس در جنگ تحمیلی» در پی پاسخ به این پرسش است که نقش دولت در جنگ ۸ ساله چه بوده است. اهمیت بررسی این موضوع در این است که بدون در نظر گرفتن تلاش‌ها و فعالیت‌های دولت در دوران جنگ، تصور بیرون راندن ارتش متجاوز از خاک ایران و حفظ تمامیت ارضی کشور، غیرواقع‌بینانه است. البته باید گفت در این مقاله کوشش شده به صورت کلی درباره بخش‌های مهم و مختلف، با استفاده از داده‌های موجود و تحلیل‌های کوتاه به پرسش اصلی مقاله پاسخ داده شود و داشتن ارجاعات درون‌متنی و اختصاص بخش منابع در قسمت آخر از دیگر امتیازات این مقاله است.

عباس ملکی هم مقاله خود در حوزه سیاست خارجی را با عنوان «سیاست خارجی آخرین نخست‌وزیر ایران: ۱۳۶۰-۱۳۶۸» به رشته تحریر درآورده است. وی با اشاره به تجربه‌های عملی و بنیان‌های نظری سیاست خارجی ایران در پیش و پس‌انقلاب؛ سیاست خارجی جمهوری اسلامی را منعکس‌کننده شخصیت، عظمت، عزت و هویت نظام برآمده از انقلاب اسلامی، مخالفت با هرگونه سلطه‌گری، دارای موضع انتقادی و در عین حال کاربردی نسبت به سازمان‌های بین‌المللی، توجه به موقعیت ژئوپلیتیک،

پرداختن به حوادث و جریان امور در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، از موضوعاتی است که همواره با محدودیت‌ها و حاشیه‌هایی مواجه بوده‌است. به همین دلیل برخی پژوهشگران تاریخ معاصر ترجیح می‌دهند به سمت چنین موضوعاتی نروند.

در همین چارچوب، یکی از موضوعات مغفول یا کمتر دیده شده در تاریخ معاصر، دوران حیات و عملکرد دولت جنگ، در بازه زمانی سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۶۸ است که در حاله‌ای از نگاه‌های جناحی، رسانه‌ای و غیر تخصصی، گرفتار آمده است. در این میان انتشار کتاب «برگ‌هایی از کارنامه دولت جنگ» به کوشش سید علیرضا بهشتی و عباس ملکی را می‌توان اولین گام در نوع خود دانست. این اثر به صورت مجموعه مقالاتی از چند کارشناس و فرد مرتبط با دولت زمان جنگ در سال ۱۳۹۹ از سوی انتشارات روزنه به بازار نشر عرضه شده است.

اگر از امتیازات شکلی کتاب مثل قلم، چاپ، قطع، تصویر روی جلد و نام اثر بگذریم، باید گفت کتاب مورد اشاره، اثری خواندنی و قابل اعتناست که اطلاعات مهمی درباره دولت جنگ در اختیار مخاطب قرار می‌دهد.

کتاب از چند بخش تشکیل شده است، به مقالاتی اختصاص دارد که پژوهشگرانی برای انتشار در این مجموعه نوشته‌اند. نویسندگان مقالات در انتخاب رویکرد و رهیافت

موقعیت ژئواکونومیک و تنوع فرهنگی ایران به‌مثابه فرصت به‌جای تهدید برای امنیت ملی، توجه به عنصر مهم دین‌باوری در سطح ملی و تأثیر آن بر سیاست‌گذاری‌ها و وفاداری هم‌زمان سیاست خارجی به اسلام، انقلاب و ایران دانسته و شبیه خود را بر تحلیل گذاشته است. از نکات قابل توجه این مقاله بیان برخی انتقادات به سیاست‌های وزارت خارجه است که البته پاسخ روشن و مستقیمی به آن نمی‌دهد و شاید بتوان در توضیحاتی که در بخش‌های

دیگر گفته است، جواب آنها را پیدا کرد. در بخش نتیجه‌گیری هم نتوانسته به جمع‌بندی درستی مرتبط با موضوع مقاله دست یابد. به عنوان نکته آخر درباره این مقاله باید گفت به‌رغم این که ارجاعاتی درون متن موجود است اما فاقد بخش جداگانه منابع است.

شهر روز شریعتی و مسعود غفاری در مقاله «اقتصاد سیاسی منازعه در جنگ تحمیلی» تلاش کرده‌اند

ضمن بررسی خسارات مادی حاصل از جنگ برای دو کشور ایران و عراق، مواضع عربستان سعودی و ایالات متحده را در تداوم این درگیری از منظر اقتصاد سیاسی ارزیابی کنند که البته تنها به بیان آنچه رخ داده، پرداخته و بسیار داده محور است و کوششی برای ارائه تحلیل و بیان نظر خود نکرده است. از نکات دیگر، عنوان این پژوهش است که شکلی گنگ دارد و چه بسا بهتر بود عنوان دیگری برای این مقاله انتخاب می‌شد. از نکات خوب این مقاله ارجاع‌های

درون متنی و داشتن بخش منابع است.

مقاله بعدی به قلم فرشاد مؤمنی با عنوان «دولت دفاع مقدس به‌مثابه یک دولت توسعه‌گرای تمام‌عیار» به بررسی کارنامه دولت میرحسین موسوی از منظر میزان پایبندی یا پایبند نبودن به معیارهای توسعه پرداخته است. وی ضمن برشمردن این معیارها که شامل لگام زدن به مصرف افسارگسیخته، افزایش هرچه بیشتر هزینه فرصت مفت‌خوارگی و طراحی برنامه‌های توسعه‌گرای حمایت از

صنایع کارخانه‌ای است، با استناد به آمار و اطلاعات مربوطه به تجزیه و تحلیل عملکرد دولت پرداخته است. تخصصی بودن و تطبیق عملکرد دولت با نظریه و مباحث علمی از ویژگی‌های این مقاله است. نکته قابل توجه درباره نویسنده این پژوهش، او علاوه بر اینکه در دولت جنگ مسئولیت داشته، از نظر علمی هم جایگاه مهمی در حوزه مباحث توسعه و اقتصاد دارد.

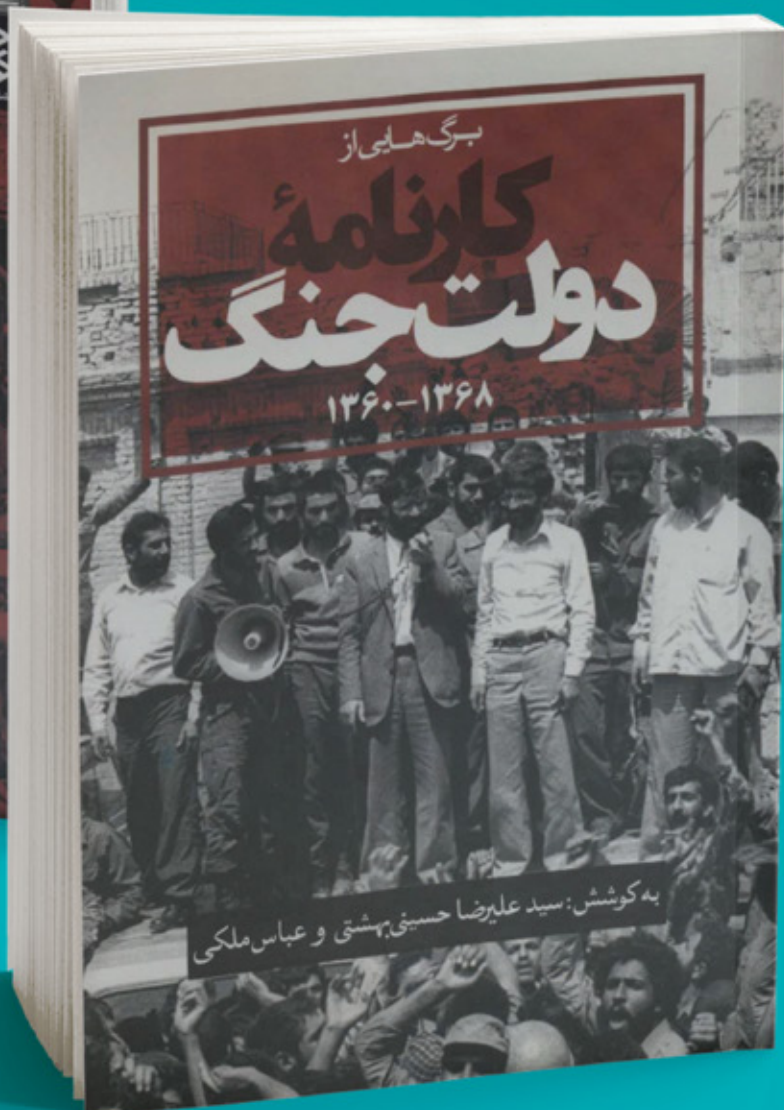
سیدغلامحسین حسن‌تاش در یادداشت خود با عنوان «صنعت نفت در دوران جنگ تحمیلی» ضمن بیان اهمیت نقش این صنعت در اقتصاد ایران و حملات پیاپی هوایی به تأسیسات نفتی به تشریح موفقیت‌های صنایع نفت و پتروشیمی می‌پردازد. به تأکید حسن‌تاش، دوران جنگ تجربیات بزرگی را به همراه داشت که مهم‌ترین آن شناخت مدیریت بحران در عمل و آزمون در شرایط بحرانی بود که به پشتوانه آن در بدترین شرایط، حتی یک روز صادرات

اگر از امتیازات شکلی کتاب مثل قلم، چاپ، قطع، تصویر روی جلد و نام اثر بگذریم، باید گفت کتاب مورد اشاره، اثری خواندنی و قابل اعتناست که اطلاعات مهمی درباره دولت جنگ در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. کتاب از چند بخش تشکیل شده است، به مقالاتی اختصاص دارد که پژوهشگرانی برای انتشار در این مجموعه نوشته‌اند. نویسندگان مقالات در انتخاب رویکرد و رهیافت خود، مختار بوده‌اند.

نفت خام متوقف نشد و همواره حداقل انرژی لازم کشور و سوخت ناوگان جنگی و مدنی کشور تأمین شد. در کنار موارد ذکر شده باید گفت که آنچه در این بخش مطرح شده بسیار کوتاه و مختصر است در حالی که ظرفیت بیشتری برای پرداختن، داشته و نویسندگان از آن عبور کرده است. در این مقاله به سیاست ایران در سازمان اوپک هم پرداخته شده که بسیار مختصر است. یکی از ضعف‌های جدی این مقاله فقدان منابع استفاده شده است.

سپس قربان بهزادیان نژاد مقاله خود با عنوان «دستاوردهای دولت میرحسین موسوی در حوزه سلامت» را با تمرکز بر سه موضوع سامان داده است؛ نخست

درباره جایگاه سازمان‌های ارائه‌دهنده خدمات بهداشتی _ درمانی در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب بحث می‌کند سپس نگاهی گذرا به سال‌های ۶۱-۱۳۵۷ داشته که در حقیقت دوره‌های بی‌ثباتی و تغییرات پیاپی بوده و بالاخره در تلاش است ضمن ارائه برخی شاخص‌ها، مروری کوتاه بر روندهای کیفی این دوره داشته باشد. در این مقاله به عملکرد دولت در زمینه بهداشت و درمان و شرایط کلی کشور و ابعاد تأثیرگذار مرتبط با آن پرداخته



وزیر آموزش و پرورش بوده انتظار می‌رفت بهتر و جامع‌تر درباره عملکرد این وزارتخانه توضیح دهد. در آخر شیوه نگارش این مقاله غیرآکادمیک است.

محسن علوی‌پور در مقاله «سینمای ایران در دولت جنگ» توضیح می‌دهد که عرصه فرهنگ و هنر از جمله حوزه‌هایی بود که با توجه به نبود اتفاق نظر میان انقلابیون بر سر رویکردهای آینده آن و همچنین فقدان اجماع شرعی و عرفی بر سر مصادیق هنجاری یا نابهنجاری، دچار سردرگمی جدی شد که با توجه به خروج برخی از فعالان این عرصه از کشور و کم‌تجربگی و کم‌دانشی بسیاری از مسئولین امر که جایگزین آن‌ها شده بودند، زمینه‌های رکود این عرصه فراهم آمد اما پس از چند سال با روی کار آمدن دولت جنگ و سپس آغاز مدیریت سید محمدخاتمی در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سیاست‌های آنان موجب شکوفایی انگیزه‌ها و استعدادهایی شد که به سرعت توانستند با وجود کاستی‌ها و موانع، رویکردهای نوینی را در هنر سینمای ایران شکل بخشند. در این مقاله نویسنده تلاش کرده تا با بیان کلی شرایط سینما در سال‌های آخر حکومت پهلوی، تصویری از آن دوره نشان دهد. سپس به بیان آنچه بعد از انقلاب بر سینما و فعالان این عرصه تا سال ۱۳۶۱ رفته است و به آنچه سینما در دولت جنگ تجربه کرده یعنی اشاره به ارزش‌هایی که به واسطه فیلم‌های ساخته شده چه توسط کارگردانان موج نو سینمای ایران و چه کارگردانان فیلم اولی، دولتی شدن سینما و تأسیس بنیاد فارابی می‌پردازد. این مقاله با آن که ارجاعاتی برای نقل قول افراد دارد اما بخش منابع ندارد و به نظر می‌رسد، می‌توانست به نقش دولت و سیاست‌های آن بیشتر توجه کند و بعضاً آنها را مورد نقد و تحلیل قرار دهد.

رضا امراللهی نیز در یادداشت خود به تلاش‌هایی که برای حفظ و گسترش سازمان انرژی اتمی در طول جنگ

شده و توضیحاتی که برای هر بخش داده می‌شود با این که داده و تحلیل محور است؛ اما به دلیل کوتاهی ناتمام است و از طرفی دیگر به نظر می‌رسد تمام عملکرد دولت مورد بررسی قرار نگرفته است. بخش جذاب مقاله نتیجه‌گیری خوب و جامع آن است که تصویری روشن از بحث و محتوای آن ارائه می‌کند. از ضعف این مقاله باید مانند مقالات دیگر به نداشتن بخش منابع به‌رغم پی‌نوشت‌های خوب اشاره کرد.

مقاله بعدی از محسن ایزدخواه است که ذیل عنوان «رویکردهای دولت جنگ به سازمان تأمین اجتماعی به سازمان تأمین اجتماعی» می‌کوشد با تبیین جایگاه سازمان تأمین اجتماعی به مسئولیت‌های دولت پس از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران هشت ساله دفاع مقدس بپردازد. وی با تبیین هشت شاخص کلیدی یعنی تعداد بیمه‌شدگان، روند تحولات کمی در تعداد مستمری‌بگیران، برقراری بیمه بیکاری، ایجاد نهاد سرمایه‌گذاری در جهت حفظ ارزش ذخایر سازمان، وضعیت ذخایر و دارایی سازمان، عمق اعتماد بین کارگران و دولت و برقراری بیمه بیکاری به عملکرد دولت در این زمینه بپردازد. البته نوع پرداخت نویسنده به موضوعات این بخش بسیار کلی و داده محور است و ای کاش کامل‌تر و تحلیل‌گونه‌تر نوشته می‌شد.

در مقاله «آموزش و پرورش و جنگ تحمیلی» به قلم سیدکاظم اکرمی، وی خدمات وزارتخانه تحت مدیریت خود در زمینه ارائه خدمات آموزشی به رزمندگان، تشکیل مجتمع‌های آموزشی رزمندگان در جبهه‌ها، تأمین کادر آموزشی، هماهنگی و توجیه فرماندهان یگان‌ها به‌منظور همکاری با مجتمع‌ها از جمله تلاش‌های وزارت آموزش و پرورش در آن دوره را به بحث گذاشته است. این مقاله در شکلی کلی و گذرا تنها به بخش کوچکی از آنچه آموزش پرورش انجام داده، پرداخته است و از آقای اکرمی که خود



مربوط به روز آزادسازی خرمشهر در ۳ خرداد ۱۳۶۱ و سخنرانی مهندس موسوی بین رزمندگان است، از تصویر دیگری به عنوان داده تاریخی استفاده نکرده و در مقالات هم از اسناد تاریخی بسیار کم استفاده شده است.

به‌رغم این که در مقدمه ذکر شد تلاش بر این بوده تا کتاب جانبدارانه نوشته نشود اما به نظر می‌آید که تا حد زیادی تنها به بیان نقاط سفید عملکرد دولت پرداخته شده است. البته باید گفت مقاله‌ها توسط افرادی که خود در آن سال‌ها مسئولیت‌هایی داشتند نوشته شده و نه لزوماً افرادی پژوهشگر اما کاش تمام مقالات توسط افرادی که متخصص هر کدام از موضوعات بودند نوشته می‌شد تا کار علمی‌تر و بهتری ارائه می‌شد و همانطور که در بخش مقدمه اشاره شد، مطالعه این کتاب انگیزه‌ای برای پژوهشگران تاریخ معاصر تا توجه بیشتری به این دوره تاریخی نشان دهند.

هشت‌ساله صورت گرفته اشاره می‌کند که بخشی از کارنامه دولت جنگ را تشکیل می‌دهد. اما باید گفت این مقاله، گویی بیشتر خاطرات آقای امراللهی از دوران مسئولیت‌شان است که در بین آن تحلیل‌های کوتاهی هم ارائه شده است.

در بخش «سخن پایانی» بهشتی و ملکی به جمع‌بندی مقالات کتاب پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند با جمع‌آوری سخنان و یادداشت‌های مهندس میرحسین موسوی در این بخش، به بیان نظرات شخص نخست‌وزیر به صورت کلی و کوتاه بپردازند که تا حدی برای آشنایی مخاطب با نگاه نخست‌وزیر دوران جنگ مفید است.

به‌طور کلی درباره این اثر باید گفت به‌رغم آن که می‌تواند نقطه آغازی برای این دسته از موضوعات پژوهشی باشد، لکن انتظار می‌رفت مولفان، بر مقالات و شیوه نگارش آن‌ها دقت بیشتری به خرج می‌دادند تا اثری بهتر منتشر می‌شد. این کتاب به جز عکس روی جلد که

فرہنگے و ہنرے



خودنمایی هنرمندان بر پرده نمایش ایران

نگاهی کوتاه بر تاریخچه نمایش در ایران

نازنین حیدری / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه یزد



سخن آغازین

دسته‌ای از اقوام بزرگ هند و ایرانی در فاصله هزاره اول یا دوم پیش از میلاد در فلات ایران ماندگار شدند. این مهاجران به همراه خود اساطیر و اعتقاداتی آوردند که با اساطیر مردم بومی درآمیخت. بر اثر آمیزش اعتقادات آنها، آیین‌هایی به وجود آمد که پایه‌های آیین‌های ایرانی شد. نمایش نیز از آن دسته هنرهایی بود که ریشه در اساطیر داشت و تصویر اجراکنندگان رقص روی ظروف سفالی مربوط به نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد نشانه‌ای از وجود نمایش‌واره‌ها در ایران باستان دارد.

قبل از اسلام

◆ **آیین‌های ستایش:** خواندن سرودهای مذهبی، سرودهای اوستا و رقص‌های موزون از جمله آیین‌هایی بود که در جشن‌هایی مانند مهرگان، سده، نوروز و ... وجود داشت و در آن ستایش خدایان و شخصیت‌های اسطوره‌ای به همراه رقص انجام می‌شد.

◆ **قوالی:** نوعی نمایش فردی و نقل داستان به آواز یا همراه موسیقی بود که به قصه‌سرایی و بیان نمایشی یک داستان منجر می‌شد. معمولاً در شهرها، مردم به آنچه پهلوان در شرح جنگ‌ها می‌گفت، گوش می‌کردند.

◆ **سوگ سیاوش:** با کشته شدن سیاوش پسر کیکاوس، که نماد پاکی و معصومیت در ایران بود، مردم بخارا هر ساله مراسمی که نوعی عزاداری بود را برگزار می‌کردند و مویه‌ها و گریه‌هایی برای مرگ سیاوش سر می‌دادند که به آن **سووشون** می‌گفتند. با گذشت زمان این مراسم در سراسر ایران رواج پیدا کرد. سوگ سیاوش پس از اسلام به شکل تعزیه و مراسم روضه‌خوانی درآمد.

◆ **مگافونیا یا مَغ کُشی:** جشنواره‌ای با یاد گئومات مغ که به جای بردیا، پسر کورش، بر تخت نشسته بود برگزار می‌شد و طی مراسمی نمادین قتل او را به نمایش می‌کشیدند. در این روز با وجود احترامی که برا مغ‌ها قائل بودند، هیچ مگی اجازه خروج از خانه را نداشت و به شدت مورد توهین و تمسخر قرار می‌گرفت، این مراسم بعد از اسلام به عمرکُشی یا عمرکُشان تبدیل شد.

◆ **کوسه برنشین:** از جمله بازی‌های نمایشی بود که در سرتاسر ایران به خصوص آذربایجان و همدان در روزهای آخر زمستان برگزار می‌شد. در این نمایش، مرد بدون ریشی که در اصطلاح کوسه نام داشت با چهره‌ای مضحک سوار بر الاغی بود و در حالی که کلاغی در دست داشت با رقص و آواز، آمدن بهار را

بعد از اسلام

◆ **نقالی:** از جمله نمایش‌های مستقل پس از اسلام است که موضوع آن داستان‌هایی درمورد قهرمانان اساطیری و فوق طبیعی است و بر احساسات تماشاگر استوار است. این نمایش در واقع همان قوالی است که به دلیل حرام بودن موسیقی، بعد از اسلام چنگ و آواز از آن حذف شد و تنها جنبه نقلی آن باقی ماند. **نقال** یا مرشد، کارگردان و بازیگر واقع است و به تنهایی نقش چند شخصیت را بازی می‌کند. بچه مرشد، شاگرد نقال، پیش از اجرای نمایش قطعه‌ای را می‌خواند که به آن **پیشخوانی** می‌گویند. محل اجرای نقالی بیشتر در قهوه‌خانه‌ها و میادین روستاها است.

◆ **تماشا یا معرکه:** به مجموعه نمایش‌هایی اطلاق می‌شود که در جمع عصرانه مردم بازی می‌شد و عبارت بود از بازی مسخرگان، رقص و آواز مطربان، چشم‌بندی، شعبده‌بازی و بندبازی که به برخی نمایش‌های قبل از اسلام مثل کوسه برنشین و سوگ سیاوش هم شباهت داشت. عامل انواع معرکه را لوتی، استاد، معرکه‌گیر یا مرشد می‌خواندند.

◆ **قالی شویان:** از جمله مراسم‌های مذهبی بود که در نیمه مهر ماه در ارده‌ال کاشان برگزار می‌شد و با عنوان تماشا دسته‌بندی شده بود.

◆ **تعزیه یا شبیه‌خوانی:** مهم‌ترین نمایش پس از اسلام که ریشه در آیین سوگ سیاوش دارد و بر پایه قصه‌ها و روایات مربوط به زندگی پیامبر، امام حسین و واقعه کربلا است. در زمان آل‌بویه به دستور معزالدوله برگزاری مراسم عزاداری سیدالشهدا و نوحه‌خوانی رایج شد. دوره صفویه را به دلیل رواج تشیع، دوره شکوفایی تعزیه می‌دانند. در دوران قاجار

بشارت می‌داد. وجود کلاغ در واقع نشان‌دهنده رفتن فصل زمستان بود. نمایش کوسه برنشین پس از اسلام به می‌نوروزی یا پادشاه دروغین تبدیل شد.

◆ **آتش افروزی:** از جمله رسم‌های ایرانیان باستان، افروختن آتش، رقص و پایکوبی در کنار آن بود. آنچه از این رسم باقی مانده افروختن بوته‌ها و بازی‌هایی در شب چهارشنبه سوری است.



پیش از اسلام	پس از اسلام
سوگ سیاوش	عزاداری و نوحه خوانی برای ائمه اطهار
مغ کشی	عمر کشی
کوسه بر نشین	میر نوروزی

مفاصل حرکتی آن‌ها به نخ وصل است توسط یک عروسک‌گردان از بالا به حرکت درمی‌آیند. مهم‌ترین نمایش عروسکی سنتی ایران «خیمه‌شب‌بازی» است. **خیمه شب‌بازی:** در این نمایش عروسک‌گردان استاد نامیده می‌شود و شخصیت اصلی آن «مبارک» است که خصلتی بذله‌گو دارد. از معروف‌ترین نمایش‌های خیمه شب‌بازی، نمایش «شاه سلیم» است. صحنه خیمه شب‌بازی از یک طرف قابل مشاهده است، همچنین در آن تعداد عروسک‌ها گاهی

به ۸۰ عدد هم می‌رسد.

نمایش‌های شادی آور

◆ **تقلید:** این نمایش ادامه لطیفه و بذله در بین لوتی‌های مطرب است که داستان‌های بلندتری دارد و جنبه آوازی آن قوی‌تر است و در آن لهجه‌های مختلف تقلید می‌شود که پیش‌درآمد کمدی ایرانی است.

◆ تقلیدها را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

◆ ۱. تقلیدهای اساطیری و تاریخی ۲. تقلیدهای مربوط به زندگی روزمره ۳. تقلیدهای شبه اخلاقی ۴. تقلیدهای تخیلی

◆ **تخت حوضی:** نمایش‌های خنده‌داری که بر تخته‌های روی حوض اجرا می‌شود. این نمایش‌ها هجوآمیز شمره می‌شد و بازیگران آن: حاجی آقا، نوکر، زن حاجی و کلفت بودند.

به خصوص زمان ناصرالدین شاه به دلیل ساخت تکیه‌ها، تماشاخانه‌های مذهبی و اجرای واقعه کربلا با تشریفات مفصل، تعزیه به اوج خود رسید. از جمله مهم‌ترین تکیه‌ها، «تکیه دولت» در تهران و تکیه «معاون‌الملک» در کرمانشاه بود اما در دوران پهلوی به دلیل ممنوع شدن اجرای تعزیه، مراسم روضه‌خوانی و تخریب تکیه دولت، نمایش تعزیه کم‌کم رو به افول رفت.

نمایش‌های عروسکی

◆ نمایش عروسکی

سایه‌ای: در این نمایش عروسک‌ها را از تکه‌ای چرم می‌بریدند و در مقابل نور قرار می‌دادند که سایه آن بر دیوار نقش ببندد.

◆ نمایش عروسکی

دست‌کشی: در این نمایش سر عروسک ساخته می‌شد و در لیف‌های قرار می‌گرفت که عروسک‌گردان با

استفاده از آن عروسک را حرکت می‌داد. ویژگی مهم این نوع نمایش در سریع و فرز بودن و امکانات ساده حرکتی آن نهفته بود. از نمونه‌های آن، نمایش «پهلوان کچل متعلق» به استان فارس است که در آن تعداد عروسک‌ها ۵ عدد بوده است و به همین دلیل در میان مردم به «پنج» هم معروف است.

◆ نمایش عروسکی نخعی:

عروسک‌هایی که

مهم‌ترین نمایش پس از اسلام که ریشه در آیین سوگ سیاوش دارد و بر پایه قصه‌ها و روایات مربوط به زندگی پیامبر، امام حسین و واقعه کربلا است. در زمان آل‌بویه به دستور معزالدوله برگزاری مراسم عزاداری سیدالشهدا و نوحه‌خوانی رایج شد. دوره صفویه را به دلیل رواج تشیع، دوره شکوفایی تعزیه می‌دانند. در دوران قاجار به خصوص زمان ناصرالدین شاه به دلیل ساخت تکیه‌ها، تماشاخانه‌های مذهبی و اجرای واقعه کربلا با تشریفات مفصل، تعزیه به اوج خود رسید.



اصطلاحات نمایش ایران

کلام آخر

- ◆ **اسباب مجلس:** وسایل ضروری صحنه برای اجرای تعزیه.
- ◆ **بساط:** صحنه بازی در خیمه شببازی و معرکه‌گیری.
- ◆ **پرده‌دار:** کسی که نقش‌های مذهبی را برای مردم نقل می‌کرد و در برابر پولی می‌ستاند.
- ◆ **پهلوان پوش:** کسی که نقش پهلوان را بازی می‌کند.
- ◆ **پیکر:** عروسک.
- ◆ **تخت:** صحنه بازی در قهوه‌خانه‌ها که تماشاچیان در گرد آن می‌نشستند.
- ◆ **حاجی فیروز:** مردی با چهره سیاه و رخت‌های سرخ‌رنگ، با نواختن، خواندن، شوخی و لودگی، مردم را سرگرم می‌کند.
- ◆ **صفیر:** سوتکی که استاد خیمه شبباز و شاگردش به دهان می‌گذاشتند و به کمک آن صدا را زیر و نازک می‌کردند.

به طور کلی هنر نمایش از جمله هنرهای است که ریشه در تاریخ باستان ایران دارد. این هنر در ابتدا با اسطوره و عناصر فوق طبیعی عجین بود اما کم کم به شخصیت‌های حقیقی تاریخی اختصاص یافت. ایرانیان به‌خاطر انجام فرایض دینی_مذهبی همواره توجه بسیاری به هنر نمایش داشتند و گونه‌های مختلف آن را اجرا می‌کردند. با گذر زمان توجه به این هنر بیشتر شد و امروز نیز از جمله هنرهای اصلی ایران به شمار می‌رود.

منابع

- امرایی، حامد (۱۳۹۴). *خلاقیت نمایشی*. تهران: شباهنگ.
- حبیبی، مریم (۱۳۸۹). *خلاقیت نمایشی*. تهران: پیشروان، مبتکران.
- رضی، هاشم (۱۳۵۸). *گاهشماری و جشن‌های ایران باستان*. تهران: فروهر.
- فلور، ویلم (۱۳۹۶). *تاریخ تئاتر در ایران*. ترجمه امیر نجفی. تهران: افراز.
- نسل شریف، افسانه (۱۴۰۰). *خلاقیت نمایشی*. تهران: راه اندیشه.



ادبے

گفتار اندر آفرینش شاهنامہ

اکرم نخعی

۱۲۰

گفتار اندر آفرینش شاهنامه

بررسی روند شکل‌گیری شاهنامه فردوسی

اکرم نخعی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد



مقدمه

به منظور شناخت شاهنامه بهتر است که ابتدا سراینده و خالق این منظومه یعنی فردوسی را بشناسیم. در منابعی که نام فردوسی را می‌بینیم اطلاعاتی درمورد زادگاه، سال تولد و چگونگی زندگی وی ارائه شده است برای مثال در چهار مقاله، نظامی سمرقندی ذکر می‌کند: «استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود، از دیهی که آن دیه را باژ خوانند، و از ناحیت طبران است، بزرگ دیهی است و...» پس فردوسی در یکی از روستاهای خراسان به نام «باژ» متولد شده است. بنا بر سخن نظامی «فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت چنان‌که به دخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود، و از عقب خود یک دختر بیش نداشت، و شاهنامه به نظم همی‌کرد و...»

همچنین در مورد تاریخ تولد وی آمده است که در سال ۳۲۹ هجری قمری در توس متولد شد. با وجود اختلافاتی که درمورد تاریخ تولد او وجود داشته و تاریخ‌های دیگری نیز ارائه شده، بیشتر بر سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ هجری قمری اتفاق نظر دارند.

درباره منابع فردوسی برای سرودن شاهنامه، باید ذکر کرد، با توجه به این که از خانواده‌ای دهقان‌نژاد بوده^۱ و با خدای‌نامه‌های عصر ساسانی آشنایی داشته است، منابع مهم او برای سرایش شاهنامه نیز همین خدای‌نامه‌ها بوده‌اند.

چکیده

ادب فارسی را تنوع و گوناگونی بسیار است که هر کس به طبع و سلیقه خود می‌تواند از آن بهره‌برد. یکی از آثار برجسته در زبان فارسی شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی است که شهرت جهانی نیز دارد.

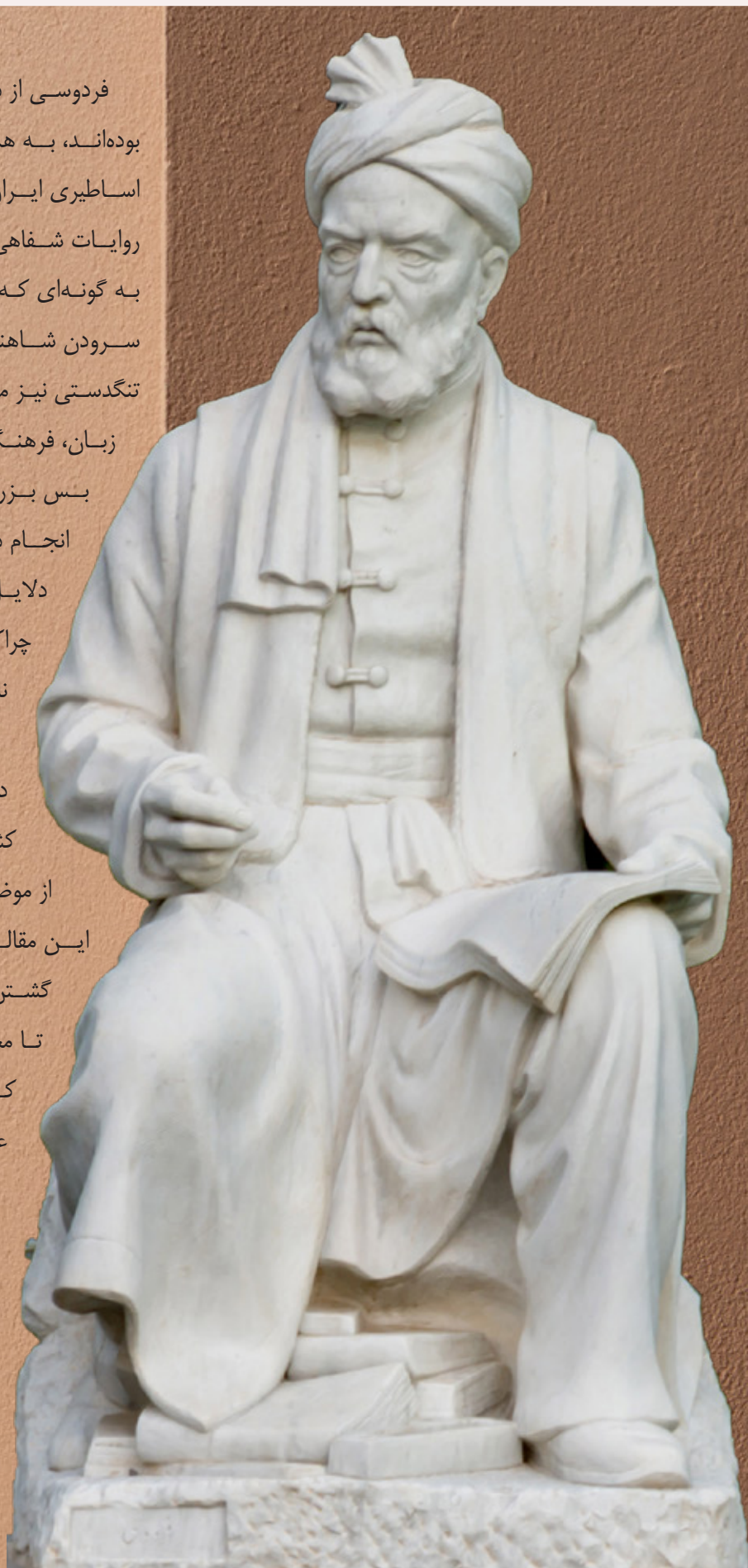
باید اشاره کرد که شاهنامه نه تنها اثری ادبی بلکه اثر تاریخی نیز است و از این جهت اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند. شاعر حماسه سرای ایران با بیان حماسی و پرشور خود، اسطوره، حماسه و تاریخ را در این منظومه بی‌بدیل درهم پیوسته تا از این طریق جانی دوباره به هویت ایرانی بدهد و از زوال عناصر ملی و قومی جلوگیری کند. چرا که وی در دوره‌ای پرآشوب از لحاظ سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... زندگی می‌کرده است. گویی که با درک درست زمانه خطر فراموش شدن فرهنگ ملی ایران را احساس کرده و با اقدام به چنین کار بزرگی درصدد زنده کردن هویت ملی و تاریخی ایران بوده است. در این پژوهش سعی بر این است تا نمایی کلی از شاهنامه و سراینده آن، حکیم ابوالقاسم فردوسی به دست آید تا تلاشی هرچند اندک در شناخت هرچه بهتر این احیاگر زبان و فرهنگ و ادب فارسی بوده باشد.

فردوسی از دهقانان و اجداد او از مالکان دوره ساسانی بوده‌اند، به همین دلیل با روایات ملی، حماسی و اساطیری ایران آشنایی داشته و حفظ و نگارش این روایات شفاهی را نوعی مسئولیت و وظیفه می‌دانست؛ به گونه‌ای که سی سال از عمر و دارایی خود را صرف سرودن شاهنامه می‌کند و به سبب آن دچار فقر و تنگدستی نیز می‌شود. به هر حال با این کار به احیای زبان، فرهنگ و سنن باستانی ایران پرداخت و کاری بس بزرگ برای احیای هویت ایران و ایرانیان انجام داد. البته به نظر می‌رسد که یکی از دلایل سرایش شاهنامه، مرگ دقیقی^۲ باشد، چراکه با مرگ او کار شاهنامه ابومنصوری ناتمام ماند.

باید یادآور شد که مرگ دقیقی تنها دلیل اصلی حکیم فردوسی برای به نظم کشیدن شاهنامه نبوده است. همانطور که از موضوع مقاله بر می‌آید، هدف از نگارش این مقاله، بررسی چگونگی آفرینش و منظوم گشتن شاهنامه است. همچنین سعی می‌شود تا معرفی‌ای کلی از حکیم ابوالقاسم فردوسی که خالق این اثر بزرگ حماسی است به عمل آید.

حیات و زندگانی فردوسی

در ابتدا باید گفت، زندگانی فردوسی جز در مواردی مبهم است و اختلاف‌نظرها و دیدگاه‌های گوناگونی در مورد آن وجود دارد. «دربارۀ نام و نسب شاعر، جز گُنیه او ابوالقاسم و



۳۲۹ هجری است.»
فردوسی بارها از واژه دهقان در اثر خود نام برده و روایات خود را از زبان دهقان بیان می‌کند. این موضوع نشان‌دهنده استفاده وی از روایات و نقل‌های شفاهی موجود در بین دهقانان است.

سخنگوی دهقان چه گوید نخست
که نام بزرگی به گیتی که جست؟

همچنین استفاده از این واژه، گویای ارتباط او با این طبقه است. «فردوسی به سبب تربیت دهقانی خود طبعاً با آداب و رسوم کهن آشنا بود و این آشنایی با مطالعه متون کهن، عمیق‌تر و جزوی از معتقدات شاعر گشته است.»
در مورد واژه دهقان دو معنی را می‌توان ذکر کرد: «دهقان، معرب واژه دهیکان به معنی کشاورز است.» همچنین باید اشاره کرد که دهقان به معنای یک طبقه اجتماعی در دوره ساسانیان نیز بوده و به نظر می‌آید که با ورود اسلام به ایران، این طبقه همچنان با همین نام خوانده می‌شدند. «فردوسی در ایام جوانی، دهقان‌زاده‌ای آزاده و سرفراز و پایبند به ارزش‌های دینی و اخلاقی و مدافع فرهنگ ایرانی بوده است. در دین و مذهب او شک و تردیدی نیست. همه پژوهشگران او را مسلمان و پیرو مذهب شیعه دانسته‌اند و خود او در شاهنامه بر باورهای دینی و مذهبی‌اش تاکید نموده است.»



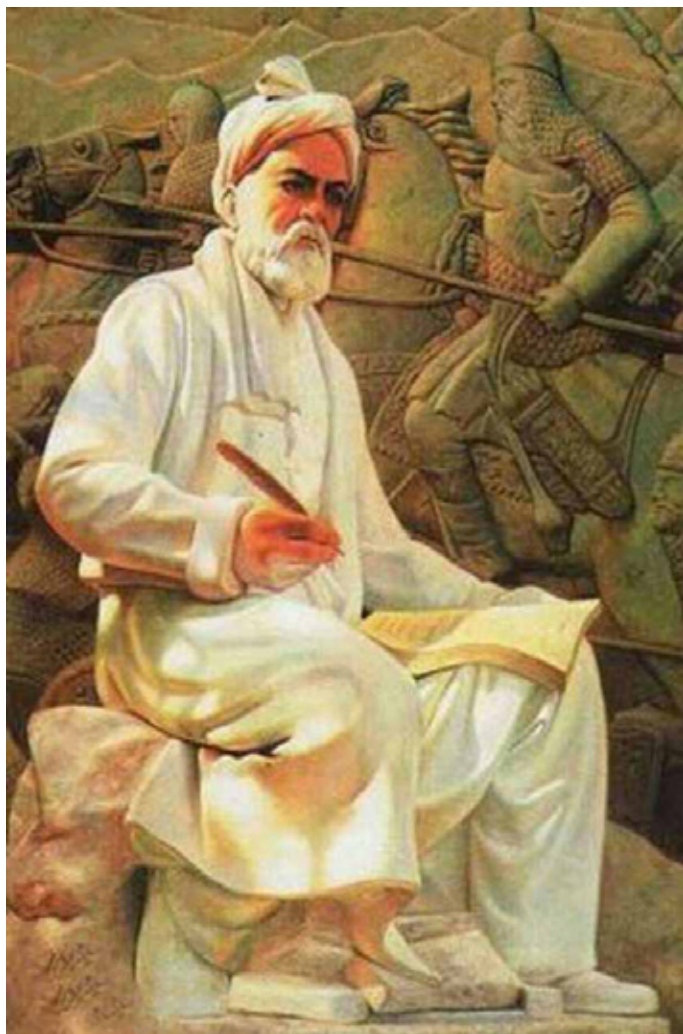
تخلص او فردوسی، نمی‌توان به قطعیت نظر داد نام او را در مآخذ گوناگون و نیز در مقدمه برخی از دست‌نویس‌های شاهنامه، منصور، حسن، احمد و محمد و نام پدرش را حسین، احمد، اسحاق و فخرالدین و نام نیای او را شرف‌شاه و فرخ نوشته‌اند.»

در مورد محل تولد فردوسی همان طور که نظامی عروضی گزارش داده است، ده بزرگی به نام باژ (فاز، پاز، پاژ) از ناحیه طبران در شهر توس بوده است و تاریخ تولد شاعر دقیقاً گزارش نشده است. البته باید گفت

که تواریخی برای زمان تولد وی بیان شده و بعضی ۳۲۴، برخی ۳۲۹ و ۳۳۰ را تاریخ زایش فردوسی دانسته‌اند. با وجود اختلاف‌نظرهایی که وجود دارد، اغلب سال ۳۲۹ و ۳۳۰ را تاریخ تولد فردوسی ذکر کرده‌اند.

همچنین در مورد تاریخ فوت فردوسی آمده که «نویسندگان قدیمی می‌توانسته‌اند از روی سنگ مزار شاعر تاریخ درگذشتش را بیابند و به‌دست دهند و گمان می‌رود یکی دو تا از آنان مثل دولتشاه سمرقندی که سال از جهان رفتنش را ۴۱۱ هجری قمری یاد کرده‌اند، از روی همین مآخذ گرفته باشند.»

پس سال تولد او را بر اساس این موضوع و ارقامی که خود فردوسی در شاهنامه ذکر می‌کند می‌توان محاسبه نمود. «در سال ۳۸۷ هجری که محمود غزنوی بر تخت سلطنت نشسته فردوسی پنجاه و هشت سال داشته و به این حساب که درست هم می‌نماید تولد فردوسی در سال



ایران به سبب موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای که دارد همواره تحت تهاجم اقوام بیگانه بوده است و البته پهلوانان و قهرمانانی از آن سر برآوردند تا به دفاع در مقابل مهاجمان بپردازند. پهلوانانی با قدرتهای ماورایی چون رستم، آرش، گیو، گودرز و... که در هنگام تهاجم دشمن به خاک ایران، تمام توان خود را برای حفظ تمام وطن گذاشته‌اند. این قهرمانان در گذر زمان به اسطوره بدل شده و ترانه‌ها و داستان‌های زیادی پیرامون دلاوری‌هایشان پدید آمده است. در این میان عناصری به آن اضافه یا از آن کاسته شده و با توجه به طبع و سلیقه افراد تحول یافته تا به دست ما رسیده است. «اقوام دیرینه گیتی به مقتضای زندگانی نظامی با طوایف و امم مجاور همواره در ستیز و پیکار بودند. پهلوانان و دلاوران خود را گرامی شمردند و بدان‌ها افتخار

البته با وجود تأکید بر شیعه بودن وی باید اشاره کرد که در زمان فوت فردوسی، اجازه دفن او را در قبرستان مسلمانان ندادند و او را قمرطی و کافر خواندند. «دهقان در شاهنامه فردوسی، راوی اکثریت داستان‌هایی است که فردوسی به نظم درآورده و اشاره‌ای هم در جهت شناخت دقیق آن نکرده است. همچنین دهقان به مفهوم و معنی کشاورز و زارع در شاهنامه آمده است.» پس می‌توان گفت که او از دهقانان بوده و با توجه به پیشینه‌اش با متون کهن و داستان‌های شفاهی آشنایی کامل داشته است.

منابع شاهنامه

طبیعی است که انسان با اختراع خط آثار زیادی را به نگارش درآورده است. اما سوال اینجاست که پیش از پیدایش خط چه می‌کرد؟ انسان قبل از اختراع خط از طریق نقاشی و اصوات با هم‌نوع خود ارتباط برقرار می‌کرد و با استفاده از آواها و اصوات موفق به برقراری ارتباط، ترانه‌سرایی و داستان‌سرایی شد و واسطه همین امور از مولفه‌ها و شاخصه‌های فرهنگی‌ای که در طی هزاران سال زندگی پدید آمد، حفظ و نگهداری کرد. سپس با ابداع خط به ثبت و ضبط آن‌ها پرداخته تا از خطر نابودی در امان باشند. «آدمی پیش از آن که راه و رسم حروف‌نگاری را برای بیان مقاصد در پیش گیرد، داستان‌سرایی‌ها کرده، ترانه‌ها خوانده و شنیده و ... آنگاه که ادبیات در میان ملتی شکل گرفت یعنی پیش از آن که آرام آرام روایات زبانی و افسانه‌ها از میان مردم رخت بربندد، چه بسا نبوغ بارور و استعداد درخشان و سرشت خلاق و آفریننده‌ای پیدا می‌شود که از ترانه‌های زبانی مردم بر سر شوق و رغبت آید و افسانه‌های قهرمانی و دلاوری‌های موجود بر سر زبان‌ها را تدوین کند و از مجموع آن‌ها به سرودن منظومه‌های ملی و حماسی بپردازد.»

انسان و زندگی او در ادوار مختلف تاریخی است. گاهی یک حماسه یا اسطوره، همانطور که هست باقی می‌ماند و گاه در حماسه یا اسطوره‌ای دیگر تلفیق می‌شود.

شرق‌شناس روس، برتلس چنین تقسیم‌بندی‌ای را برای شاهنامه ارائه می‌دهد:

۱. قسمت افسانه: از آغاز کتاب تا ظهور رستم.
۲. قسمت پهلوانی: تا مرگ رستم.
۳. قسمت تاریخی (وقایع‌نگاری): از اسکندر رومی تا مرگ یزدگرد سوم.

فردوسی، خود در شاهنامه ذکر می‌کند که این داستان‌ها دروغ و افسانه نیست. «تو این را دروغ و فسانه بدان: نخست این که داستان‌های ملی با افسانه و دروغ فرق دارد. دوم، این که صحت این داستان‌ها را در دایره حقیقت و امکان باید جست‌وجو کرد نه در عرصه واقعیت تاریخی. سوم این که مطالب شاهنامه رمز و تمثیل است و قابل حمل بر مصادیق کلی.» چون تاریخ از ما دورشان کرده و مدت زمان بسیاری گذشته، دلیل

بر دروغ و کذب بودن آنان نیست. شاید در جزئیات تفاوت وجود داشته باشد ولی در کلیت حقیقت دارند که گذر زمان سبب فراموشی جزئیات آن‌ها شده است.

در رابطه با منابع فردوسی برای نظم شاهنامه نیز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. «سه نظریه در باب منابع

می‌کرده‌اند. از این رهگذر ترانه‌های پرشوری که از منبع تعصب قومی زاینده می‌شد در وصف مفاخر و ذکر مآثر آنان پدید آمده بر السنه و افواه جاری گشت و بی‌گمان این گونه ترانه‌ها در طی روزگار طول و تفصیل و زیادت و نقصان پذیرفته در اوقات و نقاط مختلف به اختلاف انشاد و روایت می‌گردید.»

فردوسی در منظومه خود اسطوره، حماسه و تاریخ را پیوند داده و بین آن‌ها حلقه‌های اتصال به وجود آورده است.

در واقع باید گفت که اسطوره و حماسه چیزی جز تاریخ زندگانی بشر و اقدامات آن‌ها برای حفظ و پاسداشت مکانی که متولد شده و زندگی می‌کرده‌اند، نیستند. لکن چون مکان و زمان دقیق آن‌ها نامشخص است، غیرواقعی تلقی می‌شود و حال آنکه، این دو تشریح هزاران سال تاریخ بشریت هستند که به سبب بی‌تاریخ (زمان و مکان نامشخص) بودن، آن‌ها را جدای از واقعیت می‌دانند. «حماسه از چهار اصل ریشه می‌گیرد، تاریخ، زندگی

فردوسی در منظومه خود اسطوره، حماسه و تاریخ را پیوند داده و بین آن‌ها حلقه‌های اتصال به وجود آورده است. در واقع باید گفت که اسطوره و حماسه چیزی جز تاریخ زندگانی بشر و اقدامات آن‌ها برای حفظ و پاسداشت مکانی که متولد شده و زندگی می‌کرده‌اند، نیستند. لکن چون مکان و زمان دقیق آن‌ها نامشخص است، غیرواقعی تلقی می‌شود و حال آنکه، این دو تشریح هزاران سال تاریخ بشریت هستند که به سبب بی‌تاریخ (زمان و مکان نامشخص) بودن، آن‌ها را جدای از واقعیت می‌دانند.

فردی، تخیل محض و روایات جاری شفاهی و کتبی شامل قصه و اسطوره از هرگونه. واقعه تاریخی حماسه‌زا گاه در حماسه زمان و مکان و اشخاص اصلی خود را حفظ می‌کند و گاه بر زمان و مکان و اشخاص دیگری منتقل می‌گردد.» در واقع شاهنامه نمود حماسی و زیبای سرگذشت پیدایی

شرایط زمانه و آشوب‌هایی که در آن دوره وجود داشت، فردوسی را بر آن داشت تا از میراث کهن خود محافظت کند و همین الزام است که سرایش شاهنامه را رقم می‌زند. «آغاز نظم شاهنامه در حدود سال ۳۶۷ بوده و در این هنگام فردوسی سی و چند سال داشته است.» او در قسمتی، روایات و داستان‌هایی که دهقانان نقل و روایت می‌کردند را جمع‌آوری کرد و با شور حماسی خود به نظم درآورد. «در خراسان عهد فردوسی هنوز طبقات دهقان راوی و ناقل و جامع قسمتی از اخبار و روایات گذشته بودند.»

درواقع باید بیان کرد که هدف فردوسی از نگارش شاهنامه تنها مکتوب ساختن روایات و داستان‌ها نبوده چراکه او درصدد حفظ میراث ملی و کهنی بوده است تا با توجه به شرایط پرآشوب آن دوره از خطر نابودی این میراث جلوگیری کند و آنها را از این طریق به دوره‌های بعد منتقل کند.

«فردوسی... احتمالاً نظم شاهنامه را برای خود نوعی رسالت اجتماعی و تاریخی تلقی می‌کرد. این رسالت نه فقط شامل الزام وی به نظم یک تاریخ باستانی ایران بود بلکه در عین حال متضمن تعهد وی به حفظ و توسعه زبانی بود که وی آن را میراث ایران قدیم تلقی کرده بود و خود آن را «فارسی دری» می‌خواند و احتمالاً گه‌گاه از باب انتساب آن به پهلوانی و پهلوی نیز تعبیر می‌کرد.» این مطلب همچنین گویای آن است که فردوسی با زبان ملی که به آن «دری» یا پهلوی می‌گفته نیز آشنایی داشته است. وی از این طریق هم تاریخ و هم زبان را که رابطه تنگاتنگی در فرهنگ‌سازی دارند را نیز حفظ کرده است.

اما آنچه که باعث شهرت و جاودانگی شاهنامه پس از قرن‌ها شد بی‌شک غیرت ملی نسبت به تاریخ، سرزمین، قهرمانان و پهلوانان، روحیات و افکار آنان است که به خوبی در شاهنامه نمودار شد که بیان حماسی و پرشور فردوسی

فردوسی وجود دارد: شفاهی، کتبی و یا ترکیبی متعادل از هر دو. در این‌جا باید اشاره داشت که صرفاً فردوسی به شاهنامه‌سرایی نپرداخته و پیش از او افراد زیادی در ثبت داستان‌ها و قصه‌های کهن تلاش کرده‌اند. در این راستا نیز شاهنامه‌های منشور و منظوم زیادی هم پدید آمده است، لکن هیچ‌کدام شهرت و موفقیت فردوسی را کسب نکرده‌اند. «مأخذ اصلی شاهنامه کتابی بوده که به دستور منصور عبدالرزاق والی خراسان مقتول در ۳۵۰ هجری فراهم آمده و تدوین شده و آنچه فردوسی در این مورد فرموده مطابق است با مقدمه قدیم شاهنامه.»

اما باید گفت که منابع اصلی وی همان خدای‌نامه‌های عصر ساسانی و داستان‌های شفاهی بوده که سینه به سینه نقل شده و توسط فردوسی جمع‌آوری و ثبت شده است. «جز از خدای‌نامه که مأخذ اصلی شاهنامه است بعضی از داستان‌ها نقل از دیگران است و بیشتر به نام دهقان و دهقان را مردی است که از نژاد و تخمه بزرگان باشد.»

آغاز به نظم کشیدن شاهنامه

در رابطه با زمان سرودن شاهنامه دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد.

بسی یاد نام نکو رانده شد

بسی دفتر باستان خوانده شد

ز هرگونه رایبی فکندند بن

پس آنکه گشادند بند سخن

که فردوسی طوسی پاک‌مغز

بدادست داد سخن‌های نغز

به شهنامه گیتی بیاراستست

بدان نامه نام نکو خواستست



و دیگر سال ۴۰۰ هجری.» البته هر سه تاریخ به نوعی می‌تواند درست و به تحریرهای متفاوتی از شاهنامه تعلق داشته باشد. «می‌توان دریافت که هر یک از سه تاریخ ۳۸۴، ۳۸۹ و ۴۰۰ که در پایان نسخه‌های مختلف شاهنامه ثبت شده به اعتباری، درست و مربوط به یکی از تحریرهای سه‌گانه تاریخ‌دار شاهنامه است.»

فردوسی پس از پایان داستان یزدگرد، تاریخ و زمان پایان یافتن شاهنامه را در تقویم ایران باستان، روز «ارد» مصادف با ۲۵ اسفند بیان می‌کند.

سرآمد کنون قصه یزدگرد
به ماه سفندارمذ روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار
به نام جهان داور کردگار
چو این نامور نامه آمد به بن

این حس را در انسان برمی‌انگیزاند. «مقبولیت و پذیرش شاهنامه در میان ایرانیان از آن جهت است که فردوسی و شاهنامه‌اش را آینه روحیات، افکار و اندیشه‌های خویش تشخیص داده، هواخواه و دوست‌دار آن بوده‌اند که ایرانیان از ویژگی‌ها، شمایل، مکارم و فضایی برخوردار باشند و آراستگی به خصال مطلوب و مثبتی داشته باشند که در منظومه حماسی فردوسی به اصالت و صحت آن مهر قبول خورده.»

پایان یافتن سرایش شاهنامه

در مورد به پایان رسیدن سرایش شاهنامه سه تاریخ بیان شده است. «در پایان بیشتر دستنویس‌های کامل شاهنامه، روز پایان پادشاهی یزدگرد سوم، روز «ارد» از اسفندارمذ یاد شده است. در دست‌نویس‌های شاهنامه برای تاریخ سال پایان نظم کتاب دو تاریخ آمده، یکی سال ۳۸۴ هجری

هویت، فرهنگ و منش آن ملت است.»

نتیجه گیری

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که جامعه بشری پیش از ابداع خط، ابتدا با استفاده از ترانه‌ها و سرودها به حفظ روایات و وقایعی که رخ داده بود، می‌پرداختند و سپس با ابداع خط آن را مکتوب و به دوره‌های بعد منتقل ساخت. به تدریج این وقایع از واقعیت اصلی خود فاصله گرفته و با شاخ و برگ گرفتن به افسانه و اسطوره مبدل گشتند. ذکر

این نکته نیز ضروری است که این اساطیر و افسانه‌ها تنها به سبب مبهم بودن مکان و زمان رخداد آن‌ها، تغییر یافتند، پس به طور کلی حقیقت دارند.

این داستان‌های شفاهی که در قالب ترانه و سرود بر زبان اجداد ما جاری بوده‌اند، پایه‌های هویتی و ملی ما هستند که موظف به پاسداشت آن‌ها هستیم.

حکیم ابوالقاسم فردوسی، یکی از افرادی است که این وظیفه را احساس کرده و با منظوم ساختن اسطوره‌ها، حماسه‌ها و تاریخ نه تنها اثری ادبی آفریده بلکه تاریخ، زبان و هویت ایرانیان را از گزند آسیب و فراموشی دور کرده است. همان‌طور که ذکر شد، شاهنامه فردوسی از سه بخش اسطوره، حماسه و تاریخ تشکیل شده است و وی از سال ۳۶۷ سرایش شاهنامه را شروع و در سال‌های ۳۸۴، ۳۸۹، ۴۰۰ آن را به پایان رساند. فردوسی در این راه از صرف دارایی خود دریغ نکرد و حتی دچار فقر و تنگدستی

ز من روی کشور شود پر سخن

از آن پس نمیرم که من زنده‌ام

که تخم سخن من پراگنده‌ام

هرآن کس که دارد هوش و رای دین

پس از مرگ بر من کند آفرین

در انتها باید اشاره داشت که این داستان‌ها، حیات ایران و مردمان آن را در طی هزاره‌ها روایت می‌کنند، با حفظ هویت ملی و قومی ایرانیان از فراموش شدن آن در

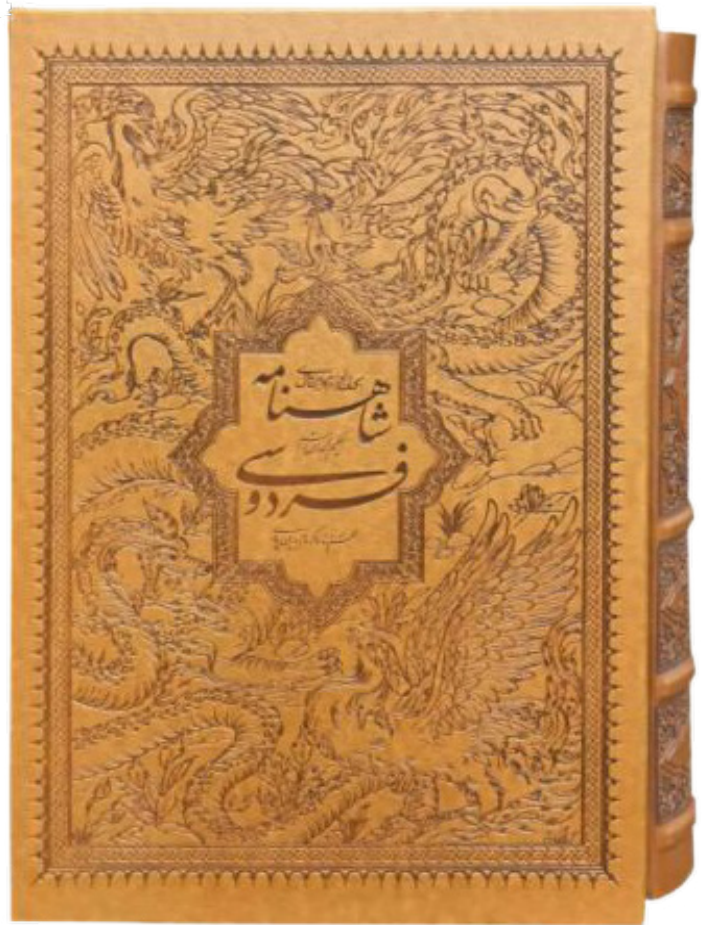
ادوار بعد که ایران در آتش هجوم بیگانگان می‌سوخت جلوگیری کردند. «کسانی که شاهنامه را مجموعه افسانه‌ها و داستان‌های پهلوانی بیندارند، قطعاً اشتباه می‌کنند. شاهنامه مجموعه منسجمی از اساطیر باستانی و روایات تاریخی سنتی و داستان‌های پهلوانی است که سرگذشت اقوام ایرانی را در چارچوب آرمان

«مقبولیت و پذیرش شاهنامه در میان ایرانیان از آن جهت است که فردوسی و شاهنامه‌اش را آینه روحیات، افکار و اندیشه‌های خویش تشخیص داده، هواخواه و دوست‌دار آن بوده‌اند که ایرانیان از ویژگی‌ها، شمایل، مکارم و فضایی برخوردار باشند و آراستگی به خصال مطلوب و مثبتی داشته باشند که در منظومه حماسی فردوسی به اصالت و صحت آن مهر قبول خورده.»

ملی منعکس می‌سازد.» در واقع فردوسی با رسیدن به چنین هدفی، اندیشه ملی‌گرایی را در زمانی که ناامیدی و سرخوردگی از وضعیت موجود موج می‌زد، تقویت و به دوره‌های بعد نیز منتقل ساخت. «فردوسی امیدوار بود که بتواند اندیشه ملی‌گرایی را احیا و تقویت نماید.»

همین امر شاهنامه را در دل و جان هر ایرانی جاودانه کرده، به گونه‌ای که در جهان نیز شناخته شده است. «شاهنامه از دل رخدادها و سرگذشت یک ملت به دنبال هدف‌های دیگری نیز هست که سازنده و قوام دهنده

- خالقی، احمد (۱۳۸۸). «درباره فردوسی و شاهنامه». کتاب ماه ادبیات، ش. ۲۵.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۹). «تاریخ روز پایان نظم شاهنامه». ایران شناسی، ش. ۴۸.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۵). «نگاهی تازه به زندگینامه فردوسی». نامه ایران باستان، ش. ۱ و ۲.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸). گل‌رنج‌های کهن، برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی. تهران: ثالث.
- دامادی، سید محمد (۱۳۸۳). «فردوسی و شاهنامه/او». نامه انجمن، ش. ۱۳.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱). نامور نامه درباره فردوسی و شاهنامه. تهران: سخن.
- زند، زاگرس (۱۳۹۲). «سبک تاریخ‌نویسی شاهنامه فردوسی». پژوهشنامه ادب حماسی، ش. ۱۵.
- شهبازی، ع. شاپور (۱۳۶۹). «ز/دروز فردوسی». ایران شناسی، ش. ۶.
- شهبازی، ع. شاپور (۱۳۸۵). «هدف فردوسی». ترجمه مرجان بقابی. ماهنامه حافظ، ش. ۲۷.
- شیرانی، حافظ محمود خان (۱۳۶۹). در شناخت فردوسی. ترجمه شاهد چوهدری. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- طباطبایی، محیط (۱۳۸۳). «نگاهی به آغاز و انجام کار شاهنامه». ماهنامه حافظ، ش. ۳.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸). شاهنامه فردوسی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- قائمی، فرزاد (۱۳۸۸). «طبقه‌بندی توصیفی شاهنامه براساس شالوده‌های تاریخی و اساطیری». فصلنامه ادبیات فارسی، ش. ۲۱.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۷). «فردوسی و شاهنامه». نامه انجمن، ش. ۲۹.
- نظامی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی (۱۳۲۷). چهارمقاله. تهران: ارمغان.
- یغمائی، حبیب (۱۳۵۴). فردوسی در شاهنامه. تهران: یغما.



شد و همچنین برای منظوم ساختن شاهنامه از دو منبع اصلی، یعنی داستان‌های شفاهی و خدای‌نامه‌های عصر ساسانی بهره برد و پس از گذشت سی سال موفق به شد تا کار این اثر را که امروزه آن را به شاهنامه می‌شناسیم، پایان ببرد.

یادداشت‌ها

۱. دهقانان طبقه‌ای اجتماعی در عصر ساسانی بوده‌اند.
۲. شاعر دوره سامانی

منابع

- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۵۴). گرشاسب‌نامه. تهران: طهوری.
- حسن‌آبادی، محمود (۱۳۹۴). «شفاهی یا کتبی؟ بررسی نظریات مربوط به سرچشمه شاهنامه». جستارهای ادبی، ش. ۱۸۸.

تتخصیصیتها



۱۵۳

حسین فاطمی؛ زیان سرخ نهضت ملی ایران

خشایار رضوی

۱۴۱

شیطان مقدس

یاسمن میرزایی

۱۳۰

بانوی دربار

مریم رشیدی

بانوی دربار

بررسی حیات خیرالنسا بیگم ملقب به مهدعلیا

مریم رشیدی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی



مقدمه

تاریخ مملو از داستان‌ها و روایت‌هایی است که افراد مختلف آن‌ها را شکل داده‌اند. برخی از آن‌ها در گرد و غبار تاریخ به فراموشی سپرده شدند اما برخی دیگر ماندگارتر شدند. یکی از این افراد خیرالنسا بیگم، همسر محمد خدابنده، شاه صفوی، بوده‌است. بانویی که برای دلجویی بابت قتل پدرش، از دربار صفویه سر برآورد. خیرالنسا بیگم به واسطه ضعف و بی‌کفایتی همسرش در شرایطی که ایران عصر صفوی هم در داخل و هم از خارج در معرض خطر بود، زمام حکومت را در دست گرفت و اقدامات زیادی در جهت تثبیت قدرت خود و کشور انجام داد. بی‌تردید نمی‌توان نقش این بانوی پرنفوذ را در تاریخ ایران نادیده انگاشت.

چگونگی سر بر آوردن خیرالنسا بیگم از طبرستان به میان صفویان

در زمان زمامداری شاه تهماسب اول، سرزمین طبرستان به دست میرعبدالله و میرمراد اداره می‌شد، که هریک از آن‌ها بر بخشی از این ولایت حکومت می‌کردند. میرعبدالله و میرمراد، پسرعموی یکدیگر بودند ولی میل به قدرت و سیادت، بر نسب خونی‌شان چیره بود و آن دو برای به چنگ آوردن سراسر طبرستان مدام در حال نزاع و درگیری بودند.

از طرفی، رابطه شاه تهماسب با میرعبدالله به تیرگی می‌گرایید زیرا او رفتار مناسبی با شاه صفوی نداشت و باج و خراج معهود را با تأخیر پرداخت می‌کرد. در این میان، میرمراد، رقیب او، فرصت را مغتنم شمرد؛ او که از هر فرصتی بهره می‌جست تا در دل شاه جا باز کند، با پرداخت خراج معین در هر سال، موفق شد تا مهر خود را بر دل شاه صفوی بنشانند. میرعبدالله از این قضیه مشوش شده و تلاش می‌کرد تا خود را به شاه نزدیک کند اما با این شرایط به تدریج اختلاف میان دو پسرعمو شدت گرفت و شاه صفوی برای آرام کردن آن‌ها، هر قسمت از طبرستان را به شرط عدم دست‌اندازی به خاک و حدود مشخص شده یکدیگر، به این دو داد. اما صلحی که تهماسب اول میانشان برقرار کرد، به درازا نکشید و خیلی زود نزاع‌ها از سر گرفته شد که در نهایت، مردم طبرستان با تحریک‌های میرمراد، میرعبدالله را از صحنه قدرت بیرون رانده و او در جریان اتفاقات مذکور به قتل رسید.

شاه تهماسب پس از این واقعه، برای جلب رضایت خاندان میرعبدالله، که از مرعشیان طبرستان و در زمره نوادگان امام سجاد بودند، دست به اقداماتی زد. یکی از فعالیت‌های مهم او در این زمینه که بر سرنوشت حکومت و بنیاد صفویه تأثیر بسزایی داشت، این بود که خیرالنسا بیگم، دختر حاکم مقتول، را به نکاح پسر ارشد خویش، محمد خدابنده، درآورد.



مرگ شاه تهماسب اول، زمینه‌ای برای قدرت‌گیری خیرالنسا بیگم

طبق روال، پس از مرگ شاه تهماسب، محمد میرزا، فرزند ارشد او، باید به جای پدر بر تخت شاهی می‌نشست، اما برادر کوچک‌تر او، اسماعیل میرزا، که در آن زمان نوزده سال از حبشش در قلعه قهقهه می‌گذشت، با یاری پریخان خانم، خواهرش، و حمایت همه‌جانبه قزلباش‌ها، بر تخت سلطنت شاه تهماسب اول تکیه زد. پس از گذشت کمتر از دو سال، شاه تازه‌آزادشده صفوی به دلیل اعتیادی که در زندان به افیون پیدا کرده بود، به صورت کاملاً ناگهانی درگذشت. اما حال

پس از درگذشت اسماعیل میرزا چه کسی باید جای او را پر می‌کرد؟

اسماعیل دوم به محض تکیه بر سلطنت، عده‌ای از شاهزادگان را که از جانبشان احساس خطر می‌کرد، به قتل رساند. در این میان، محمد خدابنده، برادر او، و چهار تن از پسرانش توانستند از قتلگاه اسماعیل، جان به در برند.

بعد از مرگ شاه اسماعیل دوم، در میان قزلباشان مذاکراتی در مورد جانشین انجام شد و شاه شجاع، فرزند تازه متولد شده اسماعیل، حمزه میرزا، پسر محمد خدابنده، و خود او برای جانشینی مطرح شدند. پریخان خانم، خواهر شاه فقید، می‌خواست محمد خدابنده به پادشاهی برسد تا از این راه قدرت را به صورت نیابتی از آن خود سازد.

قزلباشان هیچ‌گاه محمد میرزا را فردی مناسب حکمرانی بر قلمرو صفوی نمی‌دانستند چرا که او با روحیه تن‌پروری و ضعف بینایی‌اش از نظر آن‌ها صلاحیت پادشاهی را نداشت اما سرانجام با صحبت‌های پریخان خانم با قزلباشان، آنان به حمایت از قدرت‌گیری محمد میرزا در ازای در دست گرفتن زمام امور به دست پریخان خانم، رضایت دادند. بدین ترتیب محمد میرزا به پادشاهی رسید و این نقطه آغاز یکه‌تازی‌های خیرالنسا بیگم در عرصه حکومت صفوی بود.

محمد میرزا، فرزند ارشد شاه تهماسب بود که ضعف بینایی داشت. او در سال ۹۳۸ ه. ق در تبریز به دنیا آمد. کاهلی، ضعف شخصیت و شوخ‌طبعی به مرور زمان در او نهادینه شده بود و صلاحیت پادشاهی را از او می‌گرفت. او در طول حکومت بیست ساله‌اش بر هرات، تمام مدت را صرف عیش و نوش می‌کرد و روزها و شبها را بدین

محمد میرزا بود؛ او از صفاتی چون هوشمندی، درایت و قدرت طلبی برخوردار بود و در همهٔ امور همچون مشاوری فهیم به پدر کمک می‌کرد. گفته شده که شاه تهماسب بدون بهره‌گیری از هوش و درایت این بانو کاری نمی‌کرد و قدمی از قدم بر نمی‌داشت. از جملهٔ ویژگی‌های او می‌توان به تسلطش بر قزلباش‌ها و حرف‌شنوی آن‌ها از او اشاره کرد. او همچنین در زندانی شدن اسماعیل میرزا در قلعهٔ قهقهه و روی کار آمدن محمد میرزا به عنوان پادشاه صفوی دست داشت و بدیهی است چنین شخصی دشمنان زیاد و ویژهٔ خود را داشته باشد.

در فاصلهٔ مرگ شاه اسماعیل دوم و عزیمت محمد خدابنده، پریخان خانم در قزوین افسار حکومت را به دست گرفت و تمام قزلباشان مطیع او شده بودند به طوری که هر روز گرد هم می‌آمدند و قرار شد تا از هر گروه، ریش سفیدی انتخاب شده و ضروریات را توسط شمخال سلطان چرکس، دایی پریخان خانم، توضیح دهند و همچنین فرامین خانم را عملی و اجرا کنند. بنابر فرمانی، هیچکس جز کسانی که قبل از صدور این فرمان به شیراز رفتند، بی اجازه، حق رفتن به شیراز نداشته و زمانی که محمد خدابنده با همراهانش به قزوین پا می‌گذاشت، همهٔ امرا می‌بایست با پریخان خانم و تحت رکاب او به پیشواز ایشان بروند.

میرزا سلمان که توسط شاه اسماعیل دوم به مقام وزارت رسیده بود تا ناتوانی‌های شاه را پوشش دهد، به او امر پریخان خانم توجهی نداشت که همین امر، آتش خشم این بانو را برانگیخت و تمام بدرفتاری‌های شاه نسبت به خود را از میرزا سلمان می‌دانست. پس از مرگ زود هنگام و خارج از انتظار شاه اسماعیل، میرزا سلمان از ترس غضب پریخان خانم به سمت شیراز فرار کرد و فرستاده‌های پریخان خانم موفق به دستگیری او نشدند زیرا میرزا سلمان از راه بیابان به شیراز گریخته بود.



منوال می‌گذراند.

اما برخلاف تن‌آسایی‌های شاه محمد خدابنده، خیرالنسا بیگم، همسر او، در جهت مخالفش رفتار می‌کرد. خیرالنسا که مهدعلیا لقب داشت و فرزند میرزا عبدالله مرعشی بوده و همچنین بسیار زیرک، با درایت، کاردان و قوی بود. او که بر همسر خود غالب و بر ضعف‌های او کاملاً مطلع بود، خود زمام امور را به دست گرفته و به نوعی پادشاهی می‌کرد.

توطئه قتل پریخان خانم و دایی او توسط خیرالنسا بیگم

مهدعلیا از زمانی که همسرش پادشاه شد تا زمانی که خودش به وسیلهٔ قزلباشان به قتل رسید، اقدامات قابل توجهی انجام داد که غالب آنها در جهت تثبیت قدرت خود و براندازی کسانی بود که جایگاهش را به خطر می‌انداختند. یکی از این موارد توطئهٔ قتل پریخان خانم بوده است.

پریخان خانم، دختر محبوب شاه تهماسب اول و خواهر

و حکمران آنجا به همراه عده‌ای به استقبالشان آمدند. در قم، محمد خدابنده به دیدار مادرش، که حدود چهل سال در آنجا زندگی می‌کرد، رفت. شاه حکمی داد که محمد خان استاجلو با لشکریانش، گنجینه قزوین را از هر گزندی در امان نگاه دارند و دست ترکمان‌ها و چرکس‌ها را از آن کوتاه کنند. همین دستور بود که باعث شد تا آتش زیر خاکستر دوگانگی قزلباش‌ها بار دیگر زبانه بکشد.

شخصی به نام امیرخان ترکمان موصولو به پشتیبانی از پریخان خانم، لشکری مرکب از ترکمان‌ها و تکلوها گرد آورد و در پی این بود تا حکمی را که به محمد خان استاجلو داده‌شد، نقض کند و مانع او شود. در مقابل، محمد خان استاجلو نیز سپاهی مهیا ساخت و شروع به نزاع و کشتار کرد که این درگیری چند روز به طول انجامید.

سرانجام با وساطت ریش‌سفیدان مقرر شد تا

هر یک از دو طرف نماینده‌ای انتخاب کنند و نمایندگان آنها به حفاظت خزانه بپردازند؛ با این حال، این فرمان نوعی بی‌مهری نسبت به پریخان خانم تلقی می‌شد و همین عامل، حساسیت و نگرانی شمخال سلطان را برانگیخت و عده‌ای را در قزوین به حفظ و حراست از نواب خانم گماشت. علاوه بر این، امیران و بلندپایگان حکومت که تا پیش از این نمی‌توانستند بدون اجازه به استقبال پادشاه جدید بروند، متوجه خشم شاه و مهدعلیا نسبت به پریخان خانم

میرزا سلمان در شیراز با ملاقات با محمد میرزا و خیرالنساء، متوجه ضعف او و درایت همسرش شد. او بر خلاف پیمانش در قزوین مبنی بر کوشش برای برقرار ساختن رابطه‌ای خوب و محکم میان خواهر و برادر، به محض رسیدن نزد شاه شروع به مشوش ساختن ذهن او و مهدعلیا بر علیه پریخان خانم کرد و گفت: «مادام وی، بانوی دولتخانه و راتق و فاتق مهمات سلطنت باشد، نواب اشرف را جز نامی از

پادشاهی نخواهد بود و نواب مهدعلیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد شد.» این گفته‌ها آرام و قرار را از شاه جدید و به ویژه همسر زیرک او یعنی مهدعلیا گرفت و ناآرامی آن‌ها زمانی شدت بیشتری یافت که افرادی که از قزوین به شیراز می‌آمدند، گفته‌های میرزا سلمان را تایید می‌کردند که این امر مقدمه‌ای برای توطئه قتل پریخان خانم شد و از سوی سلمان میرزا نیز هر روز در دولت قدرتمندتر می‌شد.

پس از گذشت قریب به یک ماه و مهیا شدن همه چیز، شاه همراه با خدم و حشم خود به سوی پایتخت حرکت کرد.

آن‌ها از شیراز به اصفهان رفتند و در آنجا شخصی به نام حسینقلی سلطان ایشیک آقاسی‌باشی شاملو خود را به حضور شاه و همراهانش رساند. او از قزوین با چتر، اتاق، خیمه، خرگاه، سراپرده، بارگاه و تمام متعلقات پادشاهی به خدمتشان آمد. سپس آن‌ها از اصفهان به سوی قم رفتند

مهدعلیا از زمانی که همسرش پادشاه شد تا زمانی که خودش به وسیله قزلباشان به قتل رسید، اقدامات قابل توجهی انجام داد که غالب آنها در جهت تثبیت قدرت خود و براندازی کسانی بود که جایگاهش را به خطر می‌انداختند. یکی از این موارد توطئه قتل پریخان خانم بوده‌است. پریخان خانم، دختر محبوب شاه تهماسب اول و خواهر محمدمیرزا بود؛ او از صفاتی چون هوشمندی، درایت و قدرت‌طلبی برخوردار بود و در همه امور همچون مشاوره‌ای فهمیم به پدر کمک می‌کرد.

خود در قزوین رسید و مردم گروه گروه به در دولتخانه آمده و بدو تبریک گفتند و از آن پس محمد خدابنده بدون خونریزی و درگیری جدی به تخت شاهی تکیه زد. در این میان دستوری مبنی بر قتل پریخان خانم صادر شد و بنا شد که خلیل خان افشار، این کار را انجام دهد. در همان حال نیز شمخال خان کشته شد و اصلان خان نیز سر او را به پادشاه پیشکش کرد و از این راه توانست خود را عزیز کند.

همان شب، چند تن از همراهان خلیل خان افشار، پریخان خانم را در خانه خلیل خان، که لله او بود، به قتل رساندند و خلیل خان صاحب مبلغ ده هزار تومان و تمام اموال پریخان خانم شد. اگر نیاز به بیان تنها دلیل این اتفاق آن هم با دسیسه و همکاری مهدعلیا باشد، می‌توان گفت که حکومت نباید به افراد فریبکار و فتنه‌چین پروبال دهد. باز هم به هیچ وجه نمی‌توان این خواهرکشی را در قالب حرکتی سیاسی از جانب محمد خدابنده توجیه کرد. بیشتر می‌توان دلیل این قتل مخفی را کینه خیرالنسا بیگم دانست زیرا او علاوه بر ترسی که از قدرت مطلق پریخان خانم داشت، یک بار هم مورد بی‌اعتنایی خواهرشوهش قرار گرفته بود و پریخان خانم او را خوار ساخته بود.

خیرالنسا بیگم، در قتل شمخال خان چرکسی نیز نقش داشت. او دایی پریخان خانم بود و به همین واسطه در دوران شاه تهماسب به عنوان یکی از سران چرکسی در دربار حضور داشت. تمام اقدامات و دسیسه‌هایی که از جانب پریخان خانم صورت می‌پذیرفت با همکاری و مشورت شمخال خان انجام می‌شد. برای مثال او در روی کار آمدن اسماعیل دوم نقش مهمی ایفا کرد و حتی برای این که صداقت خود را نشان دهد حاضر شد تا خواهرزاده خود، سلیمان میرزا، را مسموم کند اما با روی کار آمدن محمد

شده بودند و رفته‌رفته بدون اجازه، این کار را انجام می‌دادند. اتفاقاتی که در قزوین به وقوع می‌پیوست توسط میرزا سلمان و هم‌پیمانانش یا موافقانش به سمع مهدعلیا می‌رسید و آن وقایع را مخالفت و سرکشی تلقی می‌کرد، به گونه‌ای که حساسیت مهدعلیا را با این فرض که مبدا پریخان خانم قدرت مطلق شود، بیش از پیش برمی‌انگیختند و نسبت به قدرت قزلباشان و تعهدی که نسبت به آن بانو داشتند، هشدار و بیم می‌دادند. بنابراین، سلمان میرزا و مهدعلیا علیه پریخان خانم متحد شدند.

در همین حال، کاروان شاه از ساوه و کاروانسرای دانگ عازم قزوین بود. در خشکرو، پریخان خانم به همراه عده‌ای همچون امیرخان، قلی سلطان، خلیفه انصار، پیره محمد خان، خلیل خان و محمدی خان تخماق و مردم به پیشواز موکب شاه رفتند.

در این موقعیت که احتمال خطری از جانب شمخال خان چرکس می‌رفت، برای ممانعت از این واقعه احتمالی، چاره‌ای اندیشیده شد و امیر اصلان خان ارشلو افشار، مأمور شد تا خطر شمخال خان را خنثی و دفع سازد و فرمانی صادر شد که مطابق آن سرزمین شکی به او اعطا شده و او نیز می‌بایست به همراه همه مردمش از قزوین بدانجا روانه شوند و قبل از آن نیز تنها و بدون قشون به خدمت و استقبال شاه برود و سپس راه شکی را در پیش بگیرد.

امیر اصلان که مأمور انجام این کار و صدور حکم شده بود و با شمخال همدل بود، به قزوین رفت و از شمخال خواست تا آن دستور را عملی سازد؛ شمخال که متوجه باطن امر شده بود تنها راه چاره را اطاعت و رفتن و دوری از نزاع دید، پس این کار را انجام داد.

وقتی کاروان شاه به یک فرسخی قزوین رسید، پریخان خانم به همراه چهارصد یا پانصد قورچی و همراهان ویژه‌اش به استقبال رفتند و در نهایت شاه به مقر اصلی

خرامان از آن شکست خورده
فرار می‌شود لشکرش بگریز



چو آمد بزرگوار
پیش از دشمنان

از سلطان عثمانی، با نقض صلح آماسیه به همراه سپاه کرد، لشکری را به سمت خوی و سلماس روانه ساخت. در این زمان، امرای جدید که به حاکمیت این مناطق منصوب گشتند، در جایگاه خود قرار نگرفته بودند که لشکر کردی عثمانی به آن نواحی رسید. بدین ترتیب مردم و سران این نواحی غافلگیر شدند اما از خود و مناطق مذکور دفاع کردند و تنها حاکم ارومیه، خان سلطان خنوسلو، با یارانش، قسم دروغ کردها را باور کردند که منجر به کشته شدن خودشان شد. امیر خان به تبریز وارد شد و مناطق اشغالی را مورد توجه قرار داد. عده‌ای از کردها به درون قلعه پناه بردند و عده‌ای نیز بازگشتند. در این هنگام همه‌جا از قتل و غارت



خدابنده دست او کوتاه شد و به قتل رسید زیرا خیرالنسا بیگم او را سد راه خود می‌دید.

جنگ با عثمانیان

به طور کلی تغییراتی که در دستگاه قدرت صفوی به وجود آمده بود، باعث شد تا عثمانی‌ها فرصت را مغتنم بشمارند. در زمانی که خبر مرگ شاه اسماعیل دوم به گوش رسید، امیری کرد به نام شاه‌قلی قیام کرد که تابع صفویان بود. او با مشاهده درگیری سران قزلباش به وان رفت و اوضاع را برای حاکم آن منطقه شرح داد. خسرو پاشا، حاکم منطقه وان، بدون اطلاع یا با کسب اجازه

توسط حاکمان مرزهای عثمانی زندانی شد. از طرفی نیز، عده‌ای لشکری را در مناطق مرزی ایران آماده کردند تا به دفاع از مناطق بپردازند. عده‌ای از امرا در درون دربار و مجلس پیشنهاد دادند که خود شاه شخصا به همراه امرا و سپاهیان به جنگ با عثمانیان برود و از مناطق سرحدی ایران دفاع کند. اما به جای پادشاه ایران که فاقد صلاحیت بود و شکل درست نداشت که او

وارد ماجرا شود، حمزه میرزا و مهدعلیا بر آن شدند در سال ۹۸۶ ه. ق با سپاهی عراقی، فارسی و کرمانی از قره‌باغ و شروان به آذربایجان بروند. آن‌ها وارد اردبیل و سپس قره‌باغ شدند. قزلباشان نیز می‌بایست در نواحی مرزی ایران، حملات دشمن را دفع می‌کردند، درگیر مشکلات درونی شدند و عدم هماهنگی گروه‌های مختلف قزلباش با یکدیگر و تأخیر در اتحاد برای دفع خطر عثمانیان، دشمن را خشمگین‌تر و تندتر از قبل

کرد.

در این زمان، حمزه میرزا و مهدعلیا به همراه لشکرشان به آغاج قرباغ رسیدند و با رسیدن آنها قرار شد تا شاهزاده و مهدعلیا در آنجا بمانند و سپاهیان که قریب به پنجاه هزار نفر بودند، به رهبری میرزا سلمان وزیر به شروان بروند اما ارس خان قبل رسیدن به شروان از سمت خود کناره‌گیری کرد زیرا از مواجه شدن با عثمانی‌ها می‌ترسید. او برای

آکنده شده بود و قزلباشان توانایی ایستادگی در آن نواحی و حفظ آن را نداشتند. بنابراین امیر خان و همراهانش به تبریز مراجعت کردند. مردم این نواحی از قتل و غارت‌ها و رفت‌وآمدها به ستوه آمده بودند و در نتیجه به ناچار تابع عثمانی‌ها شدند. سپس عثمانی‌ها به تعمیر قلعه‌ای که در دوره شاه تهماسب به عنوان مرز بود و باید خراب می‌ماند، پرداختند و این یعنی اعلان جنگ خاموش.

در این دوره، شروانیان نیز با عثمانیان متحد شدند. شروانیان به رهبری ابوبکر میرزا به سپاه قزلباش در دریند حمله بردند و تعداد کثیری از آن‌ها را به قتل رساندند و سپس با پیوستن به سپاه عثمانی، تفلیس و قلعه‌اش را تسخیر کردند. شاهزادگان گرجستان به دلیل اختلافات درونی و ناامیدی از دربار صفوی، از عثمانیان استقبال کردند. از طرف دیگر نیز سلطان عثمانی از محمد گرای، خان تاتار، درخواست کرد

که از طریق دشت خزر به منطقه شروان بروند و آنان نیز بپذیرفتند.

در قزوین چه می‌گذشت؟

آن‌ها بسیار مسالمت‌آمیز به دربار عثمانی نامه نوشتند و خواهان جوابی نسبت به نقض قرارداد صلح آماسیه شدند. این نامه را شخصی به نام ولی بیک استاجلو فرستاد که

اقدام پس از فرار عثمان پاشا نبود بلکه آن‌ها بر سر متصدی امور شروان نیز باهم متفق نبودند و در نهایت کار به جایی رسید که مهدعلیا با وجود سرمای سخت و سوزان و طی چهاره روز خود را به قزوین رساند.

به قتل رسیدن مهدعلیا توسط قزلباشان

با گذشت زمان، اختلاف میان مهدعلیا و قزلباشان افزایش یافت و وقتی که او به پایتخت بازگشت، هر فرمانی که صادر می‌کرد منجر به درگیری بیشتری با امرای قزلباش می‌شد. همانطور که گفتیم، میرزا خان پدر بیگم را به قتل رساند و مهد علیا از ابتدای دولت خداینده نسبت به او خشم داشت. بعد از ازدواج مهد علیا و محمد خداینده و بعد از متولد شدن سلطان حسن میرزا که حاصل این ازدواج بود، نیمی از مازندران تحت استیلاي این شاهزاده و نیمی از آن نیز به سلطان محمود، که به میرزا خان شهرت داشت و پسر میر سلطان مراد بود، رسید. در زمان شاه اسماعیل دوم، حسن میرزا، مازندران را ترک کرد و باقی مناطق تحت تصرف او نیز با تلاش شمس‌الدین دیو، وزیر میرزا خان، تحت تسلط او درآمد و بعد از این که مهدعلیا، ملکه شد، حدس زده می‌شد که میرزا خان به نزد مهدعلیا بیاید و از اقدامات پدر نسبت به آن‌ها اظهار ندامت و پشیمانی کرده و به کار خود یعنی حکمرانی مازندران بپردازد. اما اختلافات و ناسازگاری‌های شمس‌الدین دیو و میرزا خان، دلیلی شد که او به دربار شاهی واقع در قزوین نرود. همین امر مزید بر علت شد تا مهدعلیا درصدد انتقام بر بیاید. مهدعلیا حکمرانی مازندران را به میرعلی خان که از خویشان او بود سپرد، ولی خان ترکمان را به جای میرعلی خان در مازندران گماشت. میرزا خان نیز از وحشت به قلعه استوار فیروزجاه پناه برد و قلعه به راحتی فتح نشد و همین امر

سرپوش گذاشتن بر کوتاهی‌های خود، بر آن شد تا به شماخی برود و قلعه را تحت سیطره خود در آورد. در همین اثنا، لشکریان تاتار به رهبری عادل گرای خان، برادر محمد گرای خان، پدیدار شده و همه بخش‌ها را نوردید. ارس خان و سپاهیان نیز به وسیله عثمانی‌ها و تاتارها کشته شدند. تاتارها بسیاری از قزلباشان را کشتند. باقی قزلباشان در جنگ با تاتارها نیز به هر شکل ممکن فرار کردند و به پیش حمزه میرزا و مادرش رفتند. میرزا سلمان با آگاهی یافتن از وضع موجود توسط شخصی چوپان‌نما، تصمیم گرفته بود با تاتارها مقابله کند و بعد از تسخیر و مغلوب‌سازی آن‌ها به شماخی مراجعت کند. آن‌ها خیلی پیش نرفته بودند که لشکر عادل گرای را در مقابل خود دیدند. طی نبرد، عادل گرای و سپاهیان شکست خوردند و عثمان پاشا هم به محض اطلاع از هزیمت، عقب‌نشینی کرد. بنابراین خبر پیروزی به حمزه میرزا و مهدعلیا رسید. گزارش پیروزی به سراسر دولت صفوی و به قزوین ابلاغ شد.

پس از پیروزی

بر اساس منابع، پس از این پیروزی، میان امرای قزلباش و مهدعلیا اختلافی در گرفت که مهدعلیا با دلخوری و قهر و به سرعت عازم قزوین شد. در خلاصه‌التواریخ آمده است که: «نظر میرزا سلمان این بود که اردوی ولیعهد در همان جای خود استقرار داشته باشد تا وزیر و امرا با نیروهایشان به دربند بروند و به کار عثمان پاشا پایان دهند و پای عثمانی را از آمدوشد به منطقه قطع کنند، اما مهدعلیا نپذیرفت و محمد بیگ ترکمان ایشیک آقاسی حرم را از عقب امرا فرستاد که به هیچ وجه توقف نکرده، در ساعت متوجه اردو شوند. میرزا سلمان و امرا نیز عادل گرای خان را برداشتند و مهمات شروان ناساخته در شوال وارد اردوی عالی شدند.» اما اختلاف مهدعلیا با امرا و میرزا سلمان تنها بابت

لحظه به لحظه خشم مهدعلیا را نسبت به میرزا خان بیشتر می‌کرد. بعد از بازگشت مهدعلیا به قزوین، به رغم تلاش‌های فراوان، با در بسته مواجه شد تا این که شاهرخ، خلیفه ذوالقدر مهرداد، را به سوی میرزا خان فرستاد و طی مذاکراتی که این دو شخص با هم انجام دادند، میرزا خان مازندرانی دریافت که راه چاره‌ای جز تسلیم ندارد و بهتر است راه سازش و ملاحظت را در پیش گیرد که شاید با یاری امرا مورد رحمت مهدعلیا واقع شود. شاهرخ خان نیز تضمین کرد که جان او در امان است و هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند. بدین ترتیب، میرزا خان با اعتماد به قسم شاهرخ، راهی دربار شاه و ملکه شد که تا شاید مورد بخشش آن‌ها قرار گیرد. ولی به محض این که مذاکرات و پیمان‌های صورت گرفته، به گوش مهدعلیا رسید، او با نارضایتی از این امر، هنگامی که امرا و میرزا خان به نزدیکی قزوین رسیدند، عده‌ای از قورچیان را فرستاد و میرزا خان را به بهانه مراقبت از او و تامین امنیتش، از امرا جدا کردند، ولی شبانگاه و دور از چشم امرا، به قتل رساندندش. این امر، خشم به قلباشان را بیش از پیش نسبت به ملکه سرکش برانگیخت و حتی بعد از



زد. بار دیگر نیز، بعد از تمام شدن جنگ عثمانی و جمع شدن قزلباشان در دربار، نواب بیگم خواستار آمدن عباس میرزا شد اما باز هم خان شاملو عذر خواست و از آوردن او سر باز زد. مهدعلیا نیز به خشم آمد. پدر علیقلی خان شاملو که در قزوین بود، با ترس فراوان از ملکه اجازه گرفت تا خود، عباس میرزا را به پایتخت آورد.

اینگونه به نظر می‌رسد که در میانه سفر، حسین خان

شاملو، پدر علیقلی خان، با

شاهرخ خان در نزدیکی

مازندران دیداری داشت و

صحبت‌هایی میان آن‌ها

ردوبدل شد. وقتی حسین

خان به هرات رسید،

صحبت‌هایی با پسرش

انجام داد. تمام قزلباشان

حاضر در منطقه، مشوش

و هراسان شدند و بیم آن

داشتند که مبادا علی قلی

خان تحت تأثیر سخنان

پدر، شاهزاده را راهی قزوین

کند و تلاش‌های زیادی

انجام دادند تا مانع این

کار شوند. بنابراین حسین

خان، درمانده در راه بازگشت

فهمید که مهدعلیا کشته شده و ماجرای انتقال شاهزاده به

قزوین، خاتمه یافته است.

چگونگی به قتل رسیدن نواب عالیه

قزلباشان که از حجم قدرت و سلطه مهدعلیا به ستوه

آمده بودند، نامه‌ای به شاه نوشتند:

این که به درگاه شاهی رفتند، مهدعلیا هیچ‌گونه دلجویی و مرحمتی نسبت به آن‌ها روا نکرد و این امر، بر آتش خشمشان دمید.

عادل گرای خان، اسیر تاتار، نیز که در سطور بالا

از او سخن به میان آمده بود، بر این دشمنی و کینه

افزود. دستگاه سلطنت می‌خواست تا نگهداری از او در

کمال احترام باشد تا به گونه‌ای بتواند تاتارها و عثمانیان

را از اتحاد با یکدیگر باز

دارد. اما امرا، این اسارت

عادل گرای را مصلحت

نمی‌دیدند و می‌خواستند

او را به یکی از قلعه‌های

مناسب بفرستند. این امر

نیز خشم آن‌ها را نسبت

به مهدعلیا، به نهایت

خود رساند، به طوری که

شایع شد خیانتی صورت

گرفته است. شایعه خیانت

مهدعلیا و رابطه نامشروع

با عادل گرای باعث شد

که امرا او را از دولتخانه

خارج کنند ولی عادل

گرای ایستادگی کرد و به

تعدادی از قزلباشان ضربه

زد. قزلباشان نیز عادل گرای و همراهانش را به تیر بستند.

به علاوه، از همان ابتدای سلطنت محمد خدابنده،

مهدعلیا قصد داشت تا عباس میرزا را از هرات به قزوین

بیاورد اما خان شاملو به این بهانه که عدم حضور

شاهزاده در هرات، منجر به درگیری و آشفتگی در این

منطقه می‌شود، از آوردن عباس میرزا به قزوین سر باز

بر اساس منابع، پس از این پیروزی، میان امرای قزلباش و مهدعلیا اختلافی در گرفت که مهدعلیا با دلخوری و قهر و به سرعت عازم قزوین شد. در خلاصه‌التواریخ آمده است که: «نظر میرزا سلمان این بود که اردوی ولیعهد در همان جای خود استقرار داشته باشد تا وزیر و امرا با نیروهایشان به در بند بروند و به کار عثمان پاشا پایان دهند و پای عثمانی را از آمدوشد به منطقه قطع کنند، اما مهدعلیا نپذیرفت و محمد بیک ترکمان ایشیک آقاسی حرم را از عقب امرا فرستاد که به هیچ وجه توقف نکرده، در ساعت متوجه اردو شوند...»

مرگ همسرش سکوت کرد و آن را قضا و قدر الهی خواند و گفت: «فرمودند بیگم در باب تغییر کاشان خوب نکرد و التماس مرا در آن باب قبول نفرمود.» او حتی حکومت کاشان را به یکی از عاملین قتل ملکه، یعنی محمد خان ترکمان داد.

نتیجه‌گیری

مهدعلیا که به واسطه قتل پدرش، توسط شاه تهماسب اول به عقد محمد خدابنده در آمد، توانست از ضعف و بی‌کفایتی همسرش استفاده کند و زمانی که سلطنت به محمد خدابنده رسید، او فرصت را غنیمت شمرد. خیرالنسا تمام توان خود را به کار گرفت تا موانعی را که بر سر راه خود می‌دید از بین ببرد و در این راستا و با توطئه او بود که پریخان خانم و دایی او، شمخال خان چرکسی، کشته شدند. مهدعلیا که می‌توان او را به نوعی پادشاه صفوی به حساب آورد به شخصه در جنگ با عثمانی‌ها شرکت کرد و مانع دست‌اندازی آن‌ها شد، اما طولی نکشید که قدرت فراوان و اقدامات خودسرانه او، خشم قزلباشان را برانگیخت و در نهایت او را در حرمسرا، در نزد شاه به قتل رساندند.

منابع

- خواندمیر (۱۳۵۳). *تاریخ حبیب السیر*. تهران: پیام.
- روملو، حسن بیک (۱۳۴۲). *احسن التواریخ*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: صدر.
- سیوری، راجر (۱۳۷۱). *تاریخ ایران عصر صفوی*. ترجمه کامبیز عزیز. تهران: سحر.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۶۴). *زندگانی شاه عباس اول*. تهران: علمی.
- منشی ترکمان، اسکندر بیک (۱۳۳۵). *عالم‌آرای عباسی*. تهران.
- میراحمدی، مریم (۱۳۷۰). *تاریخ سیاسی اجتماعی ایران در عصر صفوی*. تهران: سپهر.

بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که نسوان به مقتضای عقل و ضعف رای و لجاجت تام منسوب و معروفند و نواب علیا همیشه نقیض‌گری با دولتخواهان نموده آنچه در انتظام امور دولت مصلحت می‌دانیم رضا به آن نداده بر خلاف صواب‌دید سفید ریشان دولت قاهره عمل می‌نماید و در مقام خفت و خواری و سبکی ما در می‌آید و تا حال که از ما بی‌آدابی و امری که موجب خوف باشد به ظهور نیامده بود ازو ایمن نبوده و نیستیم، حالا که از جانبین نقاضت به میان آمده پرده حجاب از میان برخاسته ازو سخنان عتاب آمیز به ریش‌سفیدان طوایف سر می‌زند و ما از اهل نفاق شمرده تهدیدات عظیم می‌نماید چگونه ایمن توانیم بود و کلیه آن است که مناسب دولت نمی‌دانیم که بین‌السلطین شهرت یابد که در میانه قزلباش از دودمان سلطنت کسی نمانده، که عورات در امور دولت دخل و مختارالسلطنه‌اند. ما حصل کلام آن که تسلط و اقتدار او در امور سلطنت و پادشاهی مکروه خاطر کل طوایف قزلباش است و ما را به هیچ‌وجه با او تعیش ممکن نیست و اگر دفع او نشود متحمل است که فسادی چند روی دهد که موجب نقصان دین و دولت باشد.

شاه که مردی آرام بود، از قزلباشان خواست تا یا همسرش را به قم یا مازندران بفرستد و یا حتی خودش حکومت و پادشاهی را به جانشینی که قزلباشان موافق او باشند، بسپارد. اما مهدعلیا با فهمیدن ماجرا بسیار خشمگین شد و نه تنها با شاه موافق نبود بلکه با سماجت گفت که ذره‌ای از رویه‌اش دست نمی‌کشد. در سال ۹۸۷ ه. ق، قزلباشان به محض اطلاع از گفته‌های ملکه به حرمسرای شاه هجوم بردند و در نزد شاه، نواب عالیه و مادرش و بسیاری از بزرگان مازندرانی را به قتل رساندند. شاه چنان بی‌اختیار و ضعیف‌النفس بود که نتوانست کاری کند. روز بعد همه قزلباشان در دولتخانه گرد آمدند و شاه در مورد

شیطان مقدس

بررسی حیات گریگوری راسپوتین

یاسمن میرزایی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی



مقدمه

بیماری هموفیلی پسر پادشاه روسیه را درمان کرده و همچنین توانسته دل زنان درباری را به دست آورد، به طوری که آنها حاضر بودند تا جانشان را نثار او کنند و حتی جشن‌هایی را برای او برگزار می‌کردند.

راسپوتین پس از درمان ولیعهد تزاری برخلاف گذشته به جایگاه رفیعی دست یافت، به گونه‌ای که خانه‌ای مجلل در سن‌پترزبورگ به همراه خط تلفن ویژه که تازه در روسیه راه افتاده بود در اختیارش قرار گرفت. او به تمام خانم‌های اشرافی وقت ملاقات می‌داد و آن‌ها در برابر خدماتی که به گمان خود دریافت می‌کردند، پول و جواهر به وی می‌بخشیدند. راسپوتین به چنان مقامی رسید که تزار حتی برای امور جنگی هم به مشاوره با او می‌پرداخت.

رفتارهای عجیب و غیراخلاقی راسپوتین کلیسای ارتدوکس روسیه را بر آن داشت تا او را به عنوان مردی بی‌دین و شیطان‌زده معرفی کنند. با این حال، کار پیشگویی راسپوتین درباره جنگ چندان درست از آب در نیامد، او دقیقاً دستورهایی می‌داد که سربازان روسیه بی‌شک، به هلاکت می‌رسیدند.

ژنرال‌ها از اعمال راسپوتین به تنگ آمده بودند و نصایح آن‌ها هم بر تزار اثری نمی‌گذاشت. روس‌ها معتقد بودند راسپوتین با سرویس‌های اطلاعاتی آلمان‌ها

گریگوری راسپوتین در ۲۱ ژانویه ۱۸۶۹ در سیبری به دنیا آمد. او هیچ تحصیلاتی نداشت اما مدعی بود که نیروهای فراطبیعی دارد و البته ادعای او چندان بی‌راه و کاذب نبود. در آن زمان، روسیه تزاری شرایط خوبی نداشت، جنگ‌های پی در پی و بار مالی ناشی از آن، این کشور را به ورطه ورشکستگی کشاند و تزار نیکولای دوم به دلیل زیاده‌طلبی‌هایش در اروپا و آسیا در مخمصه گرفتار شده بود.

هنگامی که آلکسی، تنها پسر نیکلای دوم از بیماری هموفیلی در بستر مرگ افتاده بود و پزشکان نمی‌توانستند او را مداوا کنند، راسپوتین که پیش از آن با رفتارش یکی از کشیش‌های درباری را فریفته بود، به واسطه همان کشیش به نزد آلکسی رفت و خونریزی کشنده او را با خواندن چند ورد، درمان کرد.

این‌ها واقعیتی است که حتی منابع تاریخی روسیه نیز دلیلی بر کتمان آن ندیدند. راسپوتین دائم‌الخمر و هوسرانی افراطی بود، با این وجود ادعا می‌کرد که قدیسین او را لمس کرده‌اند و مدعی بود با همین نیرو می‌تواند بیماری آلکسی را درمان کند.

بسیاری از مردم باور داشتند که راسپوتین از قدرت هیپنوتیزم قابل توجهی برخوردار است و از این راه نیز

ارتباط داشته است. در جنگ جهانی اول، روسیه در کنار انگلیس و فرانسه با آلمان و اتریش می‌جنگید، به همین دلیل برخی منابع تاریخی از دست داشتن انگلیسی‌ها در قتل راسپوتین حکایت می‌کنند و «اسوالد رینر»، دیپلمات انگلیسی را در ترور راسپوتین مقصر می‌دانند. تعدادی از مورخان اذعان دارند که گلوله شلیک شده به جمجمه راسپوتین که احتمالاً تیر خلاص بوده از اسلحه رینر به او اصابت کرد. ادعایی که البته چندان دور از ذهن نیست اما دولت بریتانیا با گذشت بیش از ۱۰۰ سال از مرگ راسپوتین زیر بار این اتهام نمی‌رود.

برخی از مورخان و بیشتر مردم روسیه «راسپوتین» را محرک اصلی تزار برای ورود به جنگ جهانی اول می‌دانند، رویدادی که پیامدش برای مردم، بدبختی، فلاکت و نکبت بود. به همین دلیل اطرافیان تزار مانند عموم مردم، «راسپوتین» را اهریمنی می‌دانستند که کمر به نابودی تزار و روسیه بسته است.

تولد و خانواده

گریگوری یفیموویچ راسپوتین در ژوئن سال ۱۸۷۲ پوکروفسکویه سیبری متولد شد که چهره ظاهری لاغر، با موهای قهوه‌ای و چشمان آبی بود که هر بیننده‌ای را به خود مجذوب می‌کرد. او در بین عده‌ای به عنوان قدیسی شفا بخش و در بین عده‌ای دیگر به عنوان موجودی شیطان صفت شناخته می‌شد و لقب راسپوتین به معنای زناکاری بوده است که به او داده شد.

خانه‌ای که گریگوری در آن به دنیا آمد بسیار بزرگ و جادار بود. پدر وی یفیم آندرئی یویچ راسپوتین نام داشت که کدخدای دهکده و فردی بسیار مذهبی بود و برای خانواده خود کتاب مقدس می‌خواند. نام مادر گریگوری، آنایگوروننا بود که قد بلندی داشت و لاغر بود که اجدادش

اهل مغولستان بودند.

گریگوری که نزدیکانش او را به اسم گریشا صدا می‌کردند آخرین و سوم فرزند خانواده بود. وی برادری به نام میخائیل و خواهری به نام وارا داشت.

دوران کودکی

گریشا را به مدرسه‌ای در دهکده فرستادند اما او علاقه‌ای به درس و تحصیل نداشت ولی پدرش اصرار داشت کتاب مقدس را به او بیاموزد چراکه او حافظه‌ای قوی داشت و می‌توانست چند صفحه از کتاب مقدس را حفظ و بازگو کند. ده سال بیشتر نداشت که او را برای کار به مزرعه فرستادند. گریشا با قوه تخیلیش گاهی می‌نشست و سعی می‌کرد که معانی آیات کتاب مقدس را بفهمد.

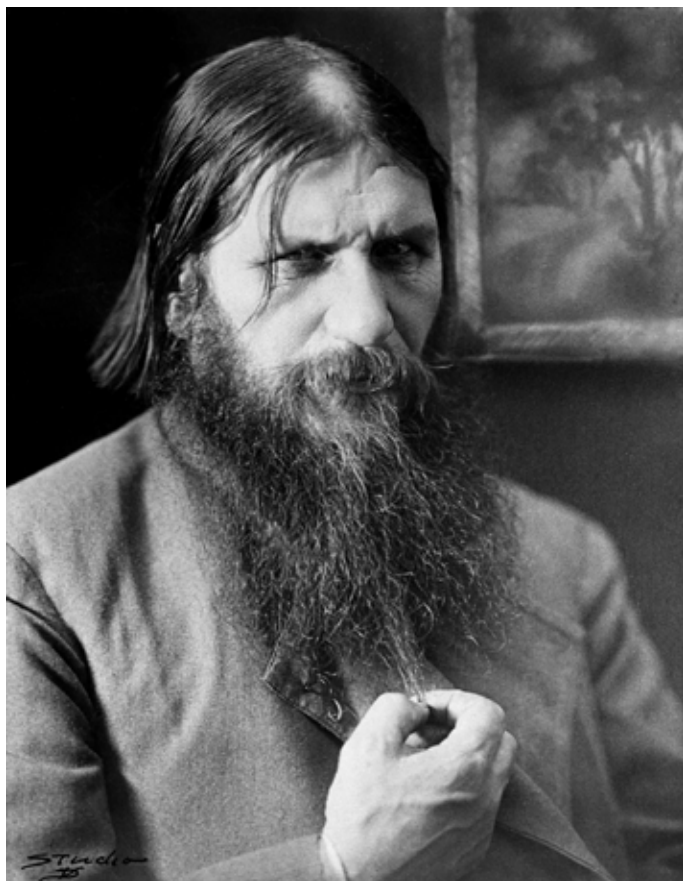
گریگوری با سایر همسالانش و حتی با خواهر و برادرش فرق داشت و این تفاوت بسیار زود مشخص شد. شبی چند تن از ریش‌سفیدان به دیدن پدرش که کدخدای ده بود، آمدند و در باب دزدیده شدن اسب یکی از افراد ده صحبت کردند. در آن روز گریشا که تنها دوازده سال داشت و در بستر افتاده و از تب می‌سوخت، زمانی که گفت‌وگوی آنها را شنید ناگهان از تخت خود برخاست و رو به یکی از مردان دهکده کرد و گفت: «تو اسب را دزدیده‌ای.»

آن مرد عصبانی شد و پدرش هم دستور داد ساکت شود و به رختخوابش بازگردد. پس از آن که مهمانان رفتند فردی که به دزدیدن اسب متهم شده بود را تعقیب کردند و متوجه شدند دزد کسی نیست جز همان شخص که گریگوری گفته بود. این رویداد حواشی زیادی در دهکده داشت اما گریشای دوازده ساله حتی خودش هم نمی‌دانست که چگونه توانست این فرد را بدون اینکه از بستر بیرون بیاید شناسایی کند، فقط احساس می‌کرد وقتی در بستر بود دزدیدن اسب را دیده است.

دوران جوانی

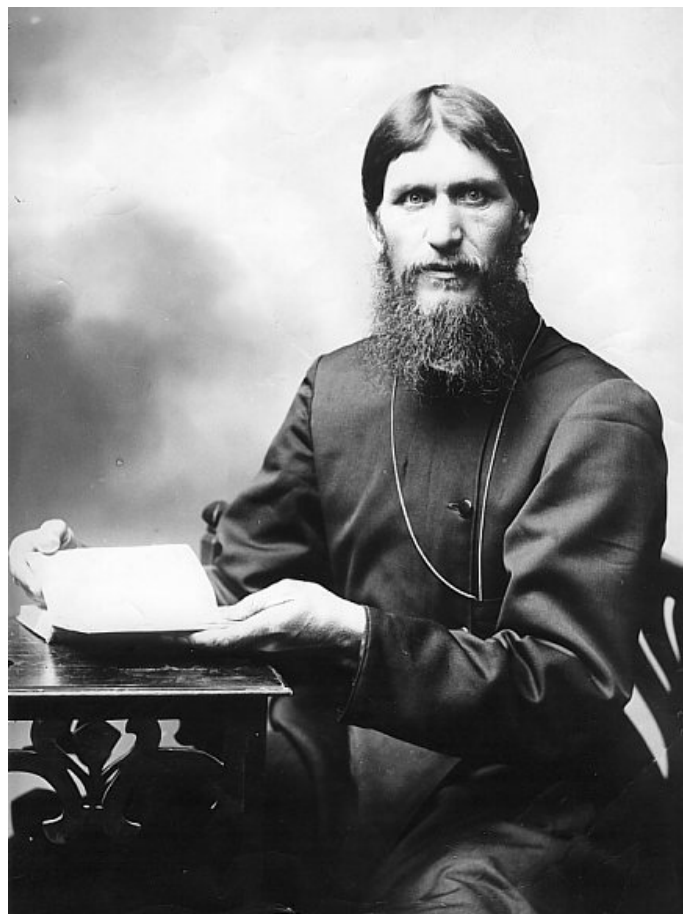
زمانی که گریگوری به سنین جوانی رسید کم کم پایش به مراکز دهکده باز شد. وی با دوستش دیمیتری پچرکین ساعت‌ها درباره کتاب مقدس گفت‌وگو می‌کردند و از طرفی در مجالس رقص و آوازهای شبانه شرکت می‌کرد و با زنان به عیش و نوش می‌پرداخت.

پدرش علاقه گریگوری به دین را تحسین می‌کرد اما به‌خاطر تنبلی، رقص و آواز سرزنشش می‌کرد، در نتیجه او را مسئول راندن گاری کرد اما چندی بعد به دلیل سوتفاهم‌هایی که پیش آمد، تصمیم گرفت به ورختور که معروف‌ترین دیرهای سیبری در آنجا بود برود. درست یک هفته طول کشید تا به آنجا رسید و پس از شناخت پدر ماکاری بیشتر مجذوب ورختور شد. پس از مدتی متوجه شد در بخش‌هایی از دیر از مفسدینی که از نقاط مختلف



سیبری برای تنبیه فرستاده شده‌اند، نگهداری می‌شود که بعضی از آن‌ها به فرقه خلیستی تعلق دارند و در رسوم خود برای این که آن‌ها را مجازات کنند از شلاق استفاده می‌کنند و مجالس اعمال جنسی دسته جمعی به راه می‌اندازند. به هر صورتی که بود پس از چهار ماه آنجا را ترک کرد و به پدر ماکاری قول داد که خواندن و نوشتن را فرا بگیرد. در این دوره بزرگ‌ترین تغییر در گریگوری رخ داد و رفتار و افکارش عوض شد، دیگر شب‌ها به مرکز دهکده نمی‌رفت و به رقص و آواز نمی‌پرداخت، تنها گاهی به مزرعه می‌رفت و به پدرش کمک می‌کرد. او حتی از خوردن گوشت هم امتناع می‌کرد و اغلب، ساعت‌ها به تفکر، دعا و روزه می‌پرداخت.

در همین دوران بود که مادرش به طور ناگهانی به دلیل بیماری درگذشت و پس از آن تمام امور خانه به گردن خواهرش افتاد. روزی که خواهرش در کنار رود خم شده



رقصنده شد و سپس به عنوان رام‌کننده حیوان در سیرک برنامه اجرا می‌کرد و به دختر «راهب دیوانه» مشهور بود. ماریا در ۱۹۴۵ شهروند آمریکا شد و مطالب قابل توجهی که از روسیه سلطنتی به یاد داشت، نوشت. در ۱۹۷۷ کتاب راسپوتین: مردی و رای افسانه را چاپ کرد.

دیدن مریم مقدس

در اوایل بهار هنگامی که گریگوری در مزرعه کار می‌کرد، ناگهان اتفاق عجیبی افتاد و در آسمان نور تابانی را مشاهده

کرد و سپس مریم مقدس را در آسمان دید گویی که به او خیره شده و اشاره‌ای به او دارد و می‌خواهد چیزی بگوید. گریگوری که به هیچان آمده بود و فکر می‌کرد این اتفاق روایی بیش نیست چشمان خود را بست ولی هنگامی که باز کرد، مریم مقدس را هنوز همان‌جا دید. در نتیجه

همان‌جا زانو زد و دعا کرد، سپس در همان نقطه‌ای که مریم مقدس را دیده بود صلیبی نصب کرد.

گریگوری بدون آن که به همسر و پدرش درباره این واقعه چیزی بگوید به ملاقات دوستش، دیمتری پچرکین رفت و این اتفاق را برای او بازگو کرد. هر دو آنها حیرت زده شده و تصمیم گرفتند که به ورختور نزد پدر ماکاری بروند تا بدانند مریم مقدس سعی داشته چه چیزی را بگوید. زمانی که نزد ماکاری رفتند، گفت: «آن حرکت دست مریم مقدس به سمت جلو به این معنی است که تو باید به زیارتی طولانی بروی و ظاهراً خداوند تو را برای انجام

و مشغول شستن لباس بود به داخل رود افتاد و جسدش هرگز پیدا نشد. مصیبت سوم که اندکی بعد اتفاق افتاد آتش گرفتن خانه آنها بود که از چوب ساخته شده بود. در این شرایط تنها گریگوری و پدرش باقی ماندند که با کمک یک‌دیگر خانه را از نو و بزرگ‌تر از قبل ساختند. زن‌های قبیله گاهی می‌آمدند و در امور خانه به آنها کمک می‌کردند. پس از مدتی که اوضاع بهتر شد خانه را به سوی ابلاک ترک کرد، در آنجا با دختری به نام پراسکوویا آشنا شد و با او ازدواج کرد و به نزد پدرش برد.

گریگوری به دلیل قولی

که که پدر ماکاری داد به خواندن و نوشتن پرداخت و در این راه پدرش و کشیش دهکده به او کمک کردند، چون کتاب مقدس را حفظ بود این کار آسان‌تر شد.

ازدواج راسپوتین و خانواده او

در سال ۱۸۸۶ راسپوتین

به ابلاک روسیه سفر کرد و در آنجا با دختری دهقان به نام پراسکوویا ملاقات کرد و سپس در فوریه سال ۱۸۸۷ با او ازدواج کردند. پراسکوویا در سفرهای بعدی راسپوتین در پوروسکوئه ماند و تا زمان مرگ به او وفادار بود. این زوج صاحب هفت فرزند شدند که تنها سه تن از آنها با نام‌های دیمتری، ماریا، و اروارا زنده ماندند.

درمورد خانواده راسپوتین اطلاع کمی به دست آمد و تنها از دختر بزرگش ماریا گریگوریونا اطلاعاتی در دست است که با افسر سفید روسی ازدواج کرد و هنگام انقلاب به فرانسه گریخت. او پس از مرگ همسرش در رومانی

برخی از مورخان و بیشتر مردم روسیه «راسپوتین» را محرک اصلی تزار برای ورود به جنگ جهانی اول می‌دانند، رویدادی که پیامدش برای مردم، بدبختی، فلاکت و نکبت بود. به همین دلیل اطرافیان تزار مانند عموم مردم، «راسپوتین» را اهریمنی می‌دانستند که کمر به نابودی تزار و روسیه بسته است.

و فساد اخلاقی چیزی وجود ندارد و بدون وجود زن، تنها راه خارج کردن فشار نیازهای طبیعی همجنس‌بازی است و پس از چند روز گریگوری با دیمیتری خداحافظی کرد و از هم جدا شدند.

گریگوری هنگام بازگشت به سرزمین‌های مقدس رفت و آنچه را آن مکان‌ها دید او را تحت تأثیر قرار داد و پس از گذشت دو سال و نیم گریگوری به سمت خانه راه افتاد.

این سفر که حدود دو سال و نیم به طول انجامید، گویی او را پانزده سال پیرتر ساخته بود. خبر بازگشت گریگوری در دهکده پیچید و اهالی آنجا گروه‌گروه به خانه‌اش می‌رفتند تا او را ملاقات کنند و دربارهٔ مسافرتش بپرسند اما قبل از هر چیز گریگوری آنها را در حیاط جمع می‌کرد تا زانو بزنند و دعا کنند. سپس حدود دو ساعت سرود مذهبی می‌خواندند، دعا می‌کردند و بعد به داخل خانه می‌رفتند و دور او جمع می‌شدند. پس از آن هر شب مردم برای شنیدن داستان‌های مسافرت به منزل او می‌آمدند.

گریگوری همیشه در ابتدای سخنان خود مراسم دعاخوانی را برپا می‌داشت و همین باعث شد که وی به همراه اهالی دهکده عبادتگاه

وظیفهٔ مهمی انتخاب کرده است. برای اینکه بتوانی قدرت معنوی و روحانی خود را گسترش دهی باید به قله آتوس در یونان بروی و در آنجا دعا کنی.»

گریگوری پس از بازگشت از ورخوتور به همسر و پدرش اطلاع داد که می‌خواهد به قلهٔ آتوس در یونان برود و تنها چیزی که پدرش به زبان آورد این بود که «گریگوری از روی تنبلی رفته زائر شده.»

گریگوری و دوستش دیمیتری در طول راه به مزارع می‌رفتند و به دهقانان کمک می‌کردند یا به اصرار مردم نزد مریضی می‌رفتند و برایش دعا می‌خواندند.

آنها همچنین به ماهیگیران کمک می‌کردند تا تورهایشان را جمع کنند، در خیابان‌ها مردم دور او حلقه می‌زدند، گریگوری نیز با ملایمت آنها را موعظه می‌کرد. همراه مردم سرودهای مذهبی می‌خواند و با راهبان دیرها دربارهٔ کتاب مقدس به گفت‌وگو می‌پرداخت.

حدود ده ماه طول کشید تا با پای پیاده به قله آتوس برسند، پس از سپری شدن هفتهٔ اول دیمیتری چنان تحت تأثیر زندگی آنان قرار گرفت که در همانجا ماند ولی گریگوری باور داشت که در آن مکان جز شپش





کوچیکی را بسازد تا مراسم دعا هر شب در آن مکان برگزار شود و به مرور زمان او را پدر گریگوری خطاب کردند. طولی نکشید که شهرت و آوازه او تا دوردستها پیچید، در نتیجه مردم از راه‌های دور و نزدیک برای شنیدن سخنانش می‌آمدند و یا مریضی را برای شفابخشی نزد او می‌آوردند. همچنین گاهی نیز از او دعوت می‌شد تا به منزلشان برود و مردم برای غاز یا مرغی می‌آوردند ولی او هرگز این هدایا را قبول نمی‌کرد و آن‌ها را به فقرا می‌داد.

در مقابل به گفته پدر مقدس، پیوتر که کشیش پوکرووسکویه بود بسیاری او را دیوانه‌ای جنسی خطاب می‌کردند که به دختران تجاوز می‌کند و با شلاق زدن به نقاط حساس بدن آنها احساسات جنسی آنها را بر می‌انگیزد. البته هیچ‌گونه مدرکی در این باره موجود نیست ولی این شایعات وجود داشته‌اند به طوری که نام او را گریگوری راسپوتین به معنای شیاد و خوره اعمال جنسی گذاشتند که به واسطه همین امر فریب دادن، کام گرفتن از دختران جوان و قدرت بی‌اندازه جنسی او در ذهن‌ها نقش بست.

درمان تنها وارث تاج و تخت روسیه

در دربار تزار نیکولاس دوم، امپراتور روسیه کبیر از خاندان رومانف‌ها تنها شاهزاده پسر که قرار بود پس از پدر قدرت به وی انتقال پیدا کند به بیماری هموفیلی مبتلا بود که از مادر آلمانی تبارش به ارث برده بود.

با ایجاد تنها یک خراش کوچک چند میلی‌متری می‌توانست مقدار زیادی خون از دست بدهد، به طوری که او را از پای درآورد. در آن زمان پزشکان دربار و بهترین پزشکان کشور از درمان وی عاجز مانده بودند و شاه نیز از ترس این که مردم از قطع شدن رشته سلطنتی‌اش با مرگ احتمالی تنها وارث تاج و تخت روسیه کبیر باخبر شوند این موضوع

را از افکار عمومی به‌شدت مخفی نگه می‌داشت. از سویی، راسپوتین سفری طولانی را به مقصد ناکجاآباد با پای پیاده آغاز کرده بود و از دیرهای بزرگ و کوچک پراکنده در سراسر روسیه دیدن می‌کرد. او که به‌خاطر عقایدش از طرف اهالی روستا طرد شده بود در خاطرات خود ادعا می‌کرد که مریم مقدس او را لمس کرده است و به وی گفته که به سنت پترزبورگ برود و فرزند امپراتور را شفا دهد.

این که در آن زمان حتی نزدیکان شاه نیز از بیماری الکسی اطلاعی نداشتند خود می‌تواند گواهی بر این باشد که این موضوع به راسپوتین وحی شده است چرا که پس از ورود به سنت پترزبورگ به دربار رفت و ادعا کرد که می‌تواند بیماری الکسی را درمان کند، حال آن که غیر ممکن بود، وقتی نزدیکان شاه از آن بیماری بی‌اطلاع بودند، کسی از فرسنگ‌ها دورتر مدعی شفای بیماری پسر

پادشاه شود.

برطبق اظهارات شاهدان عینی که در تاریخ ثبت شده است، راسپوتین در اولین روز ورودش به سنت پترزبورگ در کلیسایی حاضر و ادعا کرد که مریم مقدس او را لمس کرده است.

پدر روحانی آن کلیسا پس از لمس وی ناگهان در مقابلش زانو زد و از همه افراد حاضر در آن کلیسا خواست تا از او شفاعت بطلبند و حاضرین نیز از این امر پیروی کردند. عده‌ای معتقدند آن روز راسپوتین کشیش را هیپنوتیزم کرد، کشیش آن کلیسا که از محدود افرادی بود که دربار بیماری پسر پادشاه را به وی خبر داد و مدام در بالین او حاضر می شد. کشیش راسپوتین را به عنوان فردی مقدس به دربار معرفی کرد بدون این که او را از بیماری شاهزاده مطلع سازد.

درواقع ملکه روسیه از راسپوتین دعوت کرد تا به دربار برود و در آنجا ناگهان به سمت اتاق الکسی که در خواب از او خون می رفت، شتافت. پس از چند دقیقه لنگان لنگان از اتاق بیرون آمد به صورتی که گویی درد را از وی گرفته است. تزارینا، ملکه روسیه به اتاق الکسی رفت و با دیدن صحنه قطع شدن خونریزی شاهزاده به قدرت راسپوتین ایمان آورد و از آن پس، راسپوتین جایگاه تمام پزشکان دربار را گرفت.

در ابتدا وی تنها هر از گاهی به دربار رفت و آمد داشت و درباریان او را به هنگام نیاز از کنار خیابان پیدا می کردند اما پس از چندی راسپوتین جای خود را در دربار باز کرد و از آنجا که درباریان به ویژه ملکه، آینده تاج و تخت روسیه میان رومانف‌ها را در گرو همکاری با راسپوتین می دانست، راه را برای نفوذ بیشتر وی در سرنوشت روسیه باز کرد.

راسپوتین که از قشر تهی دست جامعه بود تقریباً هیچ یک از آداب و رسوم دربار را رعایت نمی کرد، به طوری که

در غذا خوردن، لباس پوشیدن، راه رفتن و صحبت کردن، شاه با فشار و به اصرار ملکه حضور وی را در دربار تحمل می کرد.

راسپوتین یک کولی دائم‌الخمر بود که همیشه از مصرف مشروبات الکلی و از موسیقی کولی‌ها لذت می برد. ملکه پس از چندی خانه‌ای مجلل و زیبا در اختیار او قرار داد، خانه‌ای که سپس به شفاعت‌خانه‌ای برای زنان روسیه تبدیل شد. زنان بسیاری از هر سطح و قشری چه از درباریان و چه از اقشار دیگر به خانه وی رفت و آمد می کردند تا در مورد مسائلی مانند خیانت همسرانشان پیش‌بینی‌هایی کند.

جنگ جهانی اول

۲۸ جون ۱۹۱۴ روزی بود که شکل‌گیری جهانی نو در آن رقم خورد. سیستم‌های جهانی که از زمان جنگ‌های ناپلئونی پا بر جا مانده بودند، تغییر یافتند. مبدأ این اتفاقات در همان روز با ترور دوک اعظم، فراند فردیناند، وارث تاج و تخت اتریش و لهستان توسط دانش‌آموزی بوسنیایی صرب به نام گاوریلو پرینسیپ رقم خورد. اتریش و لهستان بر علیه صربیا اعلام جنگ کردند. قدرت‌های دیگر اروپایی نیز به همراه اتریش و لهستان بر علیه صربستان که از متحدان رسمی روسیه بود به پا خواستند. دربار روسیه و اتریش علی‌رغم داشتن نسبت فامیلی با یکدیگر نتوانستند یکدیگر را قانع کنند و این سرآغازی برای وقوع جنگ جهانی اول بود، جنگی که در آن بیش از نه میلیون سرباز کشته و میلیون‌ها تن نیز بی‌خانمان شدند. روسیه ارتش خوبی داشت و در روزهای اول جنگ خوب پیش می رفت اما وجود اختلاف بین فرماندهان این روند ادامه نیافت تا جایی که نگرانی شاه از سقوط دولتش در طی جنگ، او را بر آن داشت تا خود شخصا در جبهه‌های جنگ حضور یابد. شاه از این که پیش از جنگ نارضایتی‌های داخلی زمینه‌های سقوطش را



از شکست‌های پی در پی ارتش روسیه در جنگ، مردم و همچنین درباریان به نفوذ بیش از حد راسپوتین در دربار اعتراض کردند و خواستار اعمال راه حل اساسی دربارهٔ این مسئله شدند، آنها حتی در نامه‌ای به ملکه انزجار خود را از این موضوع ابراز کردند که با بی‌توجهی او روبه‌رو شدند.

توطئه علیه راسپوتین

راسپوتین از جانب افراد مختلف در معرض قتل بود و تلاش زیادی برای آن می‌کردند، بعضی از آنها مذهبی، بعضی سیاسی_نظامی و بعضی از جانب کسانی بودند که او

فراهم آورده بود، بی‌اطلاع بود.

البته نقش راسپوتین را در جنگ نمی‌توان نادیده گرفت، از آنجا که خود شاه در دربار حضور نداشت و همسرش ادارهٔ امور جنگ را برعهده داشت. همچنین به علت درست از آب درآمدن تمام پیشگویی‌ها و پیش‌بینی‌های راسپوتین ملکه مستقیماً از طریق پیش‌بینی‌های او تاکتیک‌های جنگی را به فرماندهان جنگ ابلاغ و آنها را موظف به تبعیت می‌کرد.

گفته می‌شود راسپوتین که خود از قشر رنج‌دیده بود عمداً پیش‌بینی‌های غلطی انجام می‌داد تا زمینه‌های سقوط حکومت خون‌خوار رومانف‌ها را فراهم آورد. پس

را خطری برای دستگاه سلطنت می‌دیدند.

ایلیدور، خطیب پیشرو آن عصر، در رساله‌ای با عنوان «شیطان مقدس» به راسپوتین حمله کرد و جز ابهام وجود رابطه نامشروع بین او و تزارینا همه چیز را درباره آن راهب روستایی گفت.

راسپوتین فکر کرد خوب است برای مدتی سن پترزبورگ را ترک کند. او در سفری کوتاه به زادگاه خود هدف تروری به وسیله یک روسپی روان‌پریش قرار گرفت. آن زن، خود را در لباس زائری درآورد که خواهان صدقه از راهب است.

از بستر بیماری نمی‌توانست مانع ورود روسیه به جنگ بزرگ شود. طی دو سال اول بعد از بازگشت به پایتخت، او کابینه وزیران را به میل خود تغییر داد و کسانی که با او مخالفت می‌کردند اگر اخراج یا تبعید نمی‌شدند دچار خفت و رسوایی می‌شدند.

دلیل‌های قابل توجهی برای این باور وجود داشت که در ۱۹۱۵-۱۹۱۶ راسپوتین هوادار آلمان و به دنبال راهی برای ایجاد صلح بوده است. در این دوره بود که عنصرهای راست‌گرا تصمیم گرفتند از شر راهب خلاص شوند.

هرچند آسان نیست همه کارهای آن‌ها را به انگیزه‌های سیاسی نسبت داد.

واضح است که بسیاری احساس می‌کردند موقعیت‌شان به وسیله این فرد قدرتمند مورد تهدید قرار گرفته و به احتمال زیاد از افرادی چون رهبر توطئه پرنس فلیکس یوسوف می‌ترسیدند که

برنامه گناه و رستگاری راسپوتین، همسر و دختران آن‌ها را نیز به دام بیاورد.

پرنس یوسوف، قاتل راسپوتین

سه شخص سرشناس به نام‌های شاهزاده فلیکس یوسوف، ولادیمیر میتروفانویچ پوریشکوویچ و دوک اعظم دیمیترو پاولوویچ، در طی جلسه‌ای رسمی راسپوتین را خطری جدی برای امنیت روسیه تلقی کردند. آنها در آن جلسه نقشه ترور وی را طراحی کردند و قرار شد، شاهزاده فلیکس

هنگامی که راسپوتین قصد داشت چند سکه به او بدهد آن زن یک کارد پنجاه سانتی‌متری به شکم او فرو کرد و فریاد زد: «من آنارشیست را کشتم!» جالب است که راسپوتین از این زخم مهلک حتی به زمین نیفتاد و دست خود را روی زخمی که دهان باز کرده بود گذاشت.

«گوسوا» در توجیه

هدفش یعنی قتل راسپوتین دلیل‌هایی ارائه کرد و قتل راسپوتین را انتقام از راسپوتین به خاطر به فسادکشاندن دختران سیبریایی توجیه کرد و همچنین او بیان کرد که قصد داشت تا اعتبار مذهب را احیا تزار و تزارینا را از نفوذش برهاند.

راسپوتین بعد از یک عمل، چند هفته‌ای بین مرگ و زندگی دست و پا زد. طی این دوره تزار خود را برای جنگ جهانی اول آماده می‌کرد. راسپوتین، نیکلا تزار را از ورود به جنگ بالکان در ۱۹۱۲ برحذر کرده بود اما

در ابتدا وی تنها هر از گاهی به دربار رفت‌وآمد داشت و درباریان او را به هنگام نیاز از کنار خیابان پیدا می‌کردند اما پس از چندی راسپوتین جای خود را در دربار باز کرد و از آنجا که درباریان به ویژه ملکه، آینده تاج و تخت روسیه میان رومانف‌ها را در گرو همکاری با راسپوتین می‌دانست، راه را برای نفوذ بیشتر وی در سرنوشت روسیه باز کرد.

اگر من توسط روستاییان و کولی‌ها و هم‌قطارانم به قتل رسیدم بدانید که هیچ خطری شما و مردم روسیه را تهدید نمی‌کند، اما اگر من توسط یکی از افراد دربار یا فامیل‌های شما به قتل رسیدم، بدانید که شما و خانواده‌تان و کل اهل دربار بیش از دو سال زنده نخواهید ماند و به دست مردم روسیه کشته خواهید شد.

دوستتان دارم، پدر گریگوری راسپوتین.»

این آخرین پیش‌بینی راسپوتین بود که درست مثل سایر پیش‌بینی‌های وی کاملاً درست از آب درآمد. راسپوتین به خانه شاهزاده فلیکس رفت و در زیر زمین خانه او در حین انتظار برای دیدن همسر به ظاهر مریضش با کیک‌های



یوسوف با استفاده از علاقه راسپوتین به زن‌ها به بهانه مداوای همسر مریضش و یا آشنایی به منزل بکشاند و او را با خوراندن سیانور در لای کیک، کلوچه و شراب به قتل برساند.

گفتنی است مرگ راسپوتین حتی بیشتر از زندگی وی معروف است. در ۳۰ دسامبر ۱۹۱۶ تلفن منزل راسپوتین به صدا درآمد و شاهزاده فلیکس از او خواست تا برای مداوای همسرش به خانه‌اش برود. راسپوتین پس از چندبار امتناع از قبول این درخواست، بالاخره با اصرار فراوان پذیرفت. پس از قطع تلفن او نامه معروفش را نوشت که هم اکنون در موزه ملی سنت پترزبورگ روسیه از آن نگهداری می‌شود. قسمتی از متن نامه مذکور به شرح زیر است:

«مادر، می‌دانم که مرگ من نزدیک است. امروز آخرین لحظات زندگی‌ام را سپری می‌کنم. اما آگاه باشید.



آهنی قصر در حالی که قصد افتادن از میله‌ها را در سمت دیگر قصر برای فرار داشته، مجددا هدف گلوله قرار دادند که این بار از میله‌ها به زمین افتاده و دوباره به ظاهر مرد.

شاهزاده فلیکس و دوستانش او را با طنابی بسته و به بالای پلی بردند تا در آب‌های نیمه منجمد رودخانه‌ای که از شهر عبور می‌کرد رها کنند. آنها در راه نیز با مقاومت راسپوتین مواجه می‌شدند تا بالاخره موفق شدند او را در آب بیندازند.

در حالی که با تعجب شاهد دست و پا زدن راسپوتین در آب بودند، از ترس رسیدن مأموران به همراه دوستانش آنجا را ترک کردند و منتظر دیدن کامل مرگ واقعی راسپوتین نشدند. فردای آن روز ملکه در حالی که نامه راسپوتین را که روز قبلش ارسال شده بود خواند و دریافت که قاتل راسپوتین کسی جز پرنس فلیکس یوسوف، از خاندان دربار نیست.

درست همانگونه که راسپوتین در نامه‌اش پیش‌بینی کرده بود، وقوع انقلاب کبیر روسیه در سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ به نابودی خاندان رومانوف‌ها انجامید.

پس از مرگ راسپوتین

در آگوست ۱۹۱۷ تزار و خانواده‌اش حبس خانگی در منزلی واقع در ۱۵ مایل دورتر از طرف جنوب پتروگراد شدند، جایی که برای مدتی از آنها در برابر انقلاب مردم محافظت می‌شد و شرایط مناسبی در آنجا داشتند. اما



چای و شراب مسموم شده به سیانور، پذیرایی می‌شود. شاهزاده پس از تعارف کیک و شراب به راسپوتین و دیدن این که او همه آنها را خورد به بالا تا مرگش را انتظار بکشد. از آنجا که سیانور تنها در کمتر از چند دقیقه انسان را از پای در می‌آورد، شاهزاده فلیکس پس از چند دقیقه به پایین آمد اما در کمال تعجب دید که راسپوتین تقاضای کیک و شراب بیشتری کرد. وی با بالا رفت و با کمک پزشکی که در آنجا بود همه پودر سیانور را در کیک‌ها و گیل‌اس شراب خالی کرد و آنها را به پایین آورد.

در کمال تعجب، پس از چند بار درخواست برای کیک شراب مجدد، راسپوتین هنوز زنده بود. شاهزاده فلیکس دیگر تحملش تمام شد و با کلت کمربندش به قلب راسپوتین نشانه گرفت و شلیک کرد.

در این هنگام راسپوتین به زمین افتاد و به ظاهر از پای درآمد. شاهزاده فلیکس به بالا رفت تا طنابی حاضر کند و با آن بدن راسپوتین را بسته و به جایی دیگر انتقال دهد. پس از این که به پایین آمد تا طناب را دور بدن راسپوتین ببندد، ناگهان راسپوتین بلند شد تا او را خفه کند.

به هر زحمتی، شاهزاده فلیکس دوباره دو گلوله به راسپوتین شلیک کرد و به بالا رفت تا دوستانش را صدا کند، اما هنگام بازگشت به همراه دوستانش دید که راسپوتین قبلاً برخاسته و از پله‌های دیگری در سمت دیگر زیرزمین به بالا فرار کرد. آنها او را تا دروازه قصر در آن شب سرد برفی دنبال کردند و در بالای میله‌های

- نظام‌الدین نوری. تهران: مطبعة فاروس. رازینسکی، ادوارد (۱۳۹۹). *راسپوتین ابلیس یا قدیس*. ترجمه بیژن اشتری. تهران: ثالث.
- ژولین، پرنس (۱۳۹۵). *راسپوتین*. ترجمه منوچهر مطیعی. تهران: دبیر.
- فوگل، اشپیل (۱۳۹۳). *تمدن مغرب زمین*. ترجمه محمدحسین آریا. تهران: امیرکبیر.
- نیر، حسین (۱۳۸۶). «*راسپوتین گریگوری یفیمویچ (۱۸۷۲-۱۹۱۶)*». چیستا، ش. ۲۴۵ و ۲۴۴.

انگلیسی

- fuhrmann , Joseph t . (1990).raspotin a life. Frederick a.
- fuhrmann , Joseph t .(2012). raspotin: the untold story. Wiley.
- smith, Douglas.(2016). Rasputin : faith , power, and the twilight of the Romanovs. Farrar.

پایگاه اینترنتی

- https://en.wikipedia.org/wiki/Grigori_Rasputin.

با قدرت گرفتن بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷، نیکولاس، همسرش و همچنین یکی از دخترانش مجبور به انتقال به خانه‌ای دیگر واقع در یکاترینبورگ شدند.

الکسی به دلیل بیماری‌اش نتوانست آنها را در این سفر همراهی کند و با خواهرانش الگا، تاتیانا و آناستازیا تا می ۱۹۱۸ آنجا را ترک نکردند. خانواده تزار در خانه ایپاتیف در یکاترینبورگ، قلعه نظامی بلشویکی، حبس شدند.

در شبی مابین ۱۶ و ۱۷ جولای، نیکولاس، الکساندرا، فرزندان، پزشک دربار و سه خدمتکار راس ساعت ۲:۳۳ دقیقه صبح با گلوله قتل عام شدند. گفته می‌شود فرمان این قتل عام مستقیماً از طرف رئیس نیروهای بلشویک صادر شده بود.

مأموران اجرای قتل عام، به گریه تزار در آخرین لحظه عمرش اشاره کردند و همچنین خواهر، اقوام دیگر تزار و تزارینا نیز پیش از آنها هر یک در زمان و مکان خاصی به قتل رسیده بودند. این پایان سلطه طولانی مدت خاندان رومانف‌ها بر روسیه بود.

پیش‌بینی راسپوتین از معروف‌ترین پیش‌بینی‌ها در تاریخ به حساب می‌آید. در سال ۱۹۲۰ شخصی در روسیه مدعی دیدن راسپوتین شد و حتی از او عکس نیز گرفت (با توجه به اینکه امکان مونتاژ عکس در آن زمان تقریباً صفر بوده است). عکس‌های او نیز در موزه ملی روسیه در سنت پترزبورگ نگهداری می‌شود.

منابع

فارسی

- آر. جی، مینی (۱۳۷۷). *راسپوتین*. ترجمه اردشیر روشنگر. تهران: البرز.
- دهخدا، علی‌اکبر. *دائرةالمعارف دهخدا*.
- رازه وسکی، فئودور (۱۳۲۷). *وزیر خدعه راسپوتین*. ترجمه

حسین فاطمی؛ زبان سرخ نهضت ملی ایران

بررسی حیات حسین فاطمی

خشایار رضوی / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوران اسلامی دانشگاه شهید بهشتی



داد تا آن که محمد مصدق به نخست وزیری رسید و او به عنوان معاون سیاسی-پارلمانی نخست وزیر انتخاب شد. دکتر فاطمی با بینش سیاسی عمیق و واقع بینانه خود به درستی می دانست که حفظ استقلال کشور با حضور و نفوذ استعمار انگلیس در بسیاری از نهادهای حکومتی ممکن نیست. بنابراین او به طور جدی در جنبش ملی شدن نفت حضور موثری پیدا کرد و براساس گزارش دکتر مصدق، دکتر فاطمی پیشنهاد اصلی و اولیه طرح ملی شدن صنعت نفت در ایران را مطرح کرد اما در کشوری نظیر ایران که استبداد داخلی یا دروازه ورود استعمار خارجی بود و یا خود به دست استعمار خارجی تأسیس می شد، موفقیت در مبارزه با شاه و دربار امکان پذیر نبود. در دوره کوتاهی دکتر مصدق سعی کرد تا با استفاده از روحیات شاه و عقده ای که نسبت به نقش انگلیس در سلطنت خود و پدرش داشت، او را به حمایت از جنبش ملی وادار سازد اما نفوذ انگلیس در دربار شاه به قدری عمیق بود که مصدق موفق به دستیابی هدف خود نشد. بنابراین بخشی از خط مشی سیاسی دکتر فاطمی مبارزه با دربار شاه بود، به همین دلیل شاه و ایادی دربار کینه عمیقی از او به دل گرفتند، به طوری که قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فاطمی بیش از سایر همکاران مصدق مورد بغض درباریان و آماج جنگ سیاسی-روانی و شایعه سازی برای محقق شدن هدف آن ها یعنی، ترور شخصیت قرار داشت.

سید حسین فاطمی در ظهر عاشورا سال ۱۲۹۶ ه. ش به دنیا آمد. از همین رو نام حسین را بر او گذاشتند. وی ابتدا مدیریت «روزنامه ستاره» و سپس «باختر» را عهده دار شد. او به فرانسه رفت تا تحصیلات خود را تکمیل کند و با مدرک دکترا در رشته حقوق سیاسی از پاریس به تهران بازگشت. در این مرحله، در مسیر سیاست قرار داشت که از یک سو روزنامه «باختر امروز» را راه اندازی کرد و از سوی دیگر، با قرارگیری در محافل سیاستمداران ملی پیشنهاد تشکیل جبهه ملی را داد. در آستانه برگزاری انتخابات مجلس شانزدهم در مهرماه ۱۳۲۸ بود که مردان ملی در برابر کاخ شاه تحصن و انتخابات آزاد را طلب کردند.

پس از آن در جلسه ای که محمد مصدق میزبان آن و سران متحصن مهمان بودند، حسین فاطمی بود که گفت: «کنون که فواید کار دسته جمعی بر عموم رفقا روشن شد و قدرت نفوذ و اتحاد وحدت بر همه معلوم شد، چه خوب است این عده برای انجام کارهای علم سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده و به نام جبهه ملی تحت نظم و دیسیپلین خاصی شروع به مبارزه برای پیشرفت اهداف مختلف بنماییم.»

در آن زمان بود که فاطمی کاملاً در سیاست قرار گرفت و نماینده مردم در مجلس شانزدهم شد و با این حال در روزنامه خویش به انتقاد صریح از استبداد سلطنتی ادامه

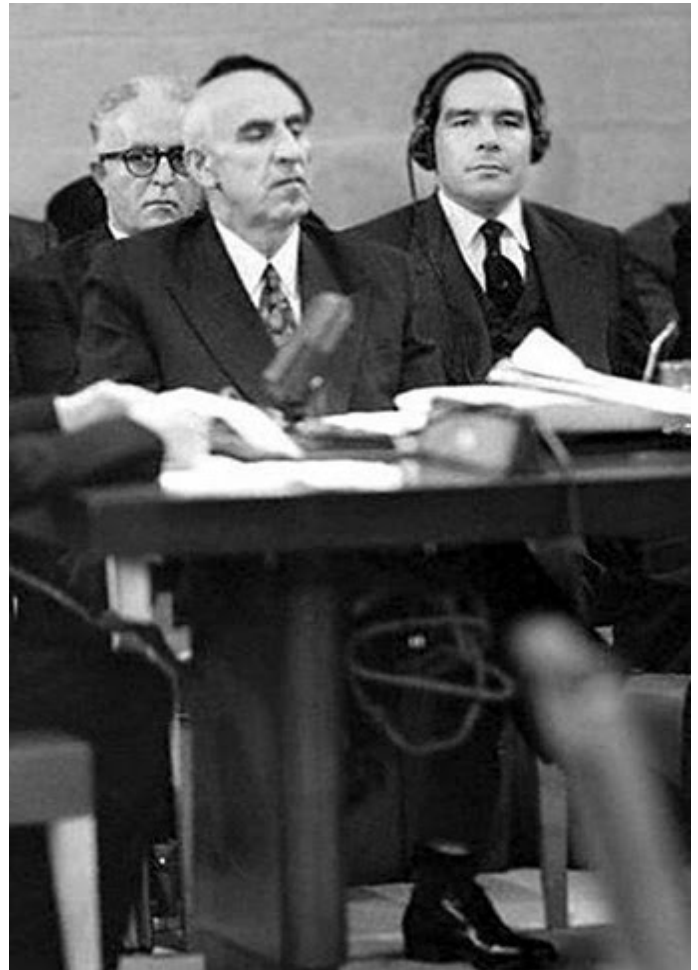
و از خانواده‌ای روحانی بود، علاوه‌برآن هم بسیار جدی به مخالفت با بیگانگان می‌پرداخت و نیز یک جمهوری‌خواه ضد سلطنت شمرده می‌شد.

توجیه واحدی امر عبدخدایی اما چنان بود که فاطمی نقطه اتصال مصدق و شاه است و تنها با زدن اوست که شاکله امور از هم می‌پاشد. امری که البته دور از واقعیت بود و از همین روی نواب صفوی در زندان نه تنها موافقت خویش با ترور فاطمی را اعلام نکرد بلکه بعدها به نوعی ناآگاهی خویش را نیز از این تصمیم عیان ساخت.

باید نیم قرن از آن ماجرا می‌گذشت تا محمدمهدی عبدخدایی در توجیه اقدام خود در ۱۵ سالگی بگوید: «من خودم به این نتیجه رسیده بودم.» و توجیحات خویش را چنین برشمارد: عمل نکردن مصدق به وعده‌هایش، تهمت به نواب صفوی، جلوگیری از میتینگ فدائیان، ادعای وابستگی نواب صفوی و طرفدارانش به خارج، بی‌اعتنایی حکومت به بی‌حجابی و وجود عرق‌فروشی در کشور، سیاست خارجی مصدق که آمریکا را جایگزین انگلیس کرده بود و پوشش غیراسلامی همسر دکتر فاطمی. گویی در میان این اتهامات، تنها پوشش غیراسلامی همسر فاطمی بود که ربطی به او داشت و می‌توانست توجیهی برای ترور فاطمی باشد.

فاطمی اما با ترور خود نیز تأثیرگذار شد، چراکه پس از آن بود که زمینه تفرقه در جبهه فدائیان حاصل شد و بسیاری همچون خلیل طهماسبی از فدائیان کناره گرفتند. همچنان که حاج مهدی عراقی نیز در نقل خاطرات این دوران تعجب خویش و یاران نواب در زندان را از شنیدن خبر ترور فاطمی بازگو می‌کند و شرح حال فدائیان زندانی پس از شنیدن خبر ترور را چنین روایت می‌کند: «این برای خود ما یک مقدار سوال بود، چطور شده که این‌ها فاطمی را زده‌اند، چون ملاقات هم تا آن روز نداشتیم.»

مخالفت پنهانی و در پرده نواب با ترور فاطمی به دستور



تیر خطای ارتجاع

در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ دکتر فاطمی که نماینده مردم تهران نیز بود در حین سخنرانی در مراسم سالگرد محمد مسعود (واقع در گورستان ظهیرالدوله) هدف تیر محمد مهدی عبدخدایی، نوجوان ۱۵ ساله‌ای قرار گرفت که به تازگی به عضویت «فدائیان اسلام» درآمده بود. محمد مهدی عبدخدایی با کلت آمریکایی که در دست داشت، فاطمی را هدف خویش قرار داد و پس از آن اسلحه خویش را زمین انداخت و به رسم خاتمت تکبیر گفت.

ترور حسین فاطمی اما در شرایطی صورت گرفت که نواب صفوی، رهبر جوان فدائیان در زندان به سر می‌برد و هدایت آن‌ها برعهده عبدالحسین واحدی بود. اما ترور سیدحسین فاطمی از آن رو عجیب بود که او نه تنها سید

و سیاست‌ورزی صادقانه خویش را ادامه داد. فاطمی در این مدت اگرچه یک جمهوری‌خواه ضدسلطنت بود اما از محمد مصدق فاصله نگرفت و با وجود برخی تفاوت‌ها در نظر نه به مانند مظفر بقایی و نه همچون حسین مکی راه خویش را از رهبر ملی ایران جدا نکرد. اگرچه در این میان، محمد مصدق نیز تا حدود کودتا،

مشروطه‌خواهی خویش را در تباین با جمهوری‌خواهی حسین فاطمی ندید و نه تنها بر فاصله خویش با او نیفزود بلکه او را از پست معاونت به صندلی وزارت رساند و بدین ترتیب ائتلاف مشروطه‌خواهان و جمهوری‌خواهان در برابر سلطنت پهلوی را به اثبات رساند. پس از کودتای ۲۸ مرداد در دادگاه خویش نگذاشت تا تفاوت نظر سخنگوی دولت، حسین فاطمی با دیدگاه‌های مشروطه‌خواهانه او مورد

سواستفاده سلطنت‌گرایان استبدادی قرار گیرد و از همین رو در دفاع از فاطمی گفت: «سخنگوی دولت آنچه را که در سخنگویی می‌گفت باید مطابق سیاست دولت باشد. این مربوط به سخنگویی است که برخلاف مصالح مملکت در سخنگویی سخن نگوید. اما خارج از این کار، سخنگوی دولت بنده و برده دولت نیست. روزنامه داشته و حرف‌هایی زده است.»

حسین فاطمی تنها در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود

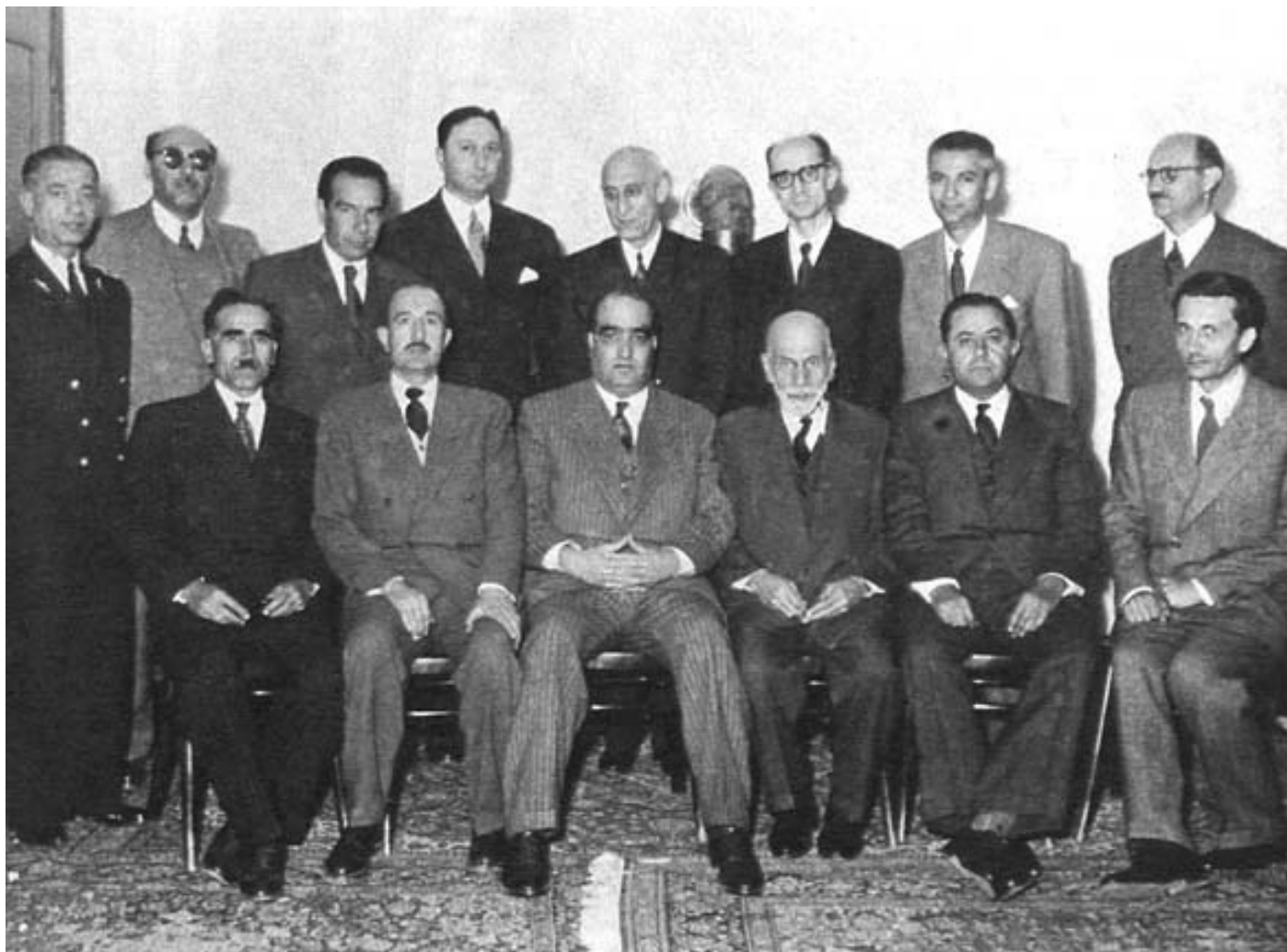
واحدی بدان‌جا انجامید که نواب پیام‌های یار سابق خویش را بی‌پاسخ گذاشت تا عصبانیت خود از تکروری او را نشان داده باشد. خلیل طهماسبی نیز که زمانی رزم‌آرا را هدف تیر خویش قرار داده بود، به واسطه ترور فاطمی از فدائیان فاصله گرفت و در تحلیل ماجرا تا بدان‌جا رفت که فدائیان را

ناخواسته، آلت اجرای مقاصد بیگانگان خواند و نارضایاتی خویش از این ترور بی‌حاصل را عیان ساخت. در این میان اما نامه‌ای نیز به دست حسین فاطمی در بیمارستان نجمیه رسید که به قلم پدر ضارب نگاشته شده و در آن آمده بود: «چه خوب است که محرکین این بچه نادان معلوم شود ... بدیهی است که این بدبخت، سلاح را از کجا به دست آورده و کی به دست او داده و کی تیراندازی به یادش داده، خداوند به جزایشان برساند که این بدبخت را به این کردار شنیع وادار کردند.»

فاطمی اما با ترور خود نیز تأثیرگذار شد، چراکه پس از آن بود که زمینه تفرقه در جبهه فدائیان حاصل شد و بسیاری همچون خلیل طهماسبی از فدائیان کناره گرفتند. همچنان که حاج مهدی عراقی نیز در نقل خاطرات این دوران تعجب خویش و یاران نواب در زندان را از شنیدن خبر ترور فاطمی بازگو می‌کند و شرح حال فدائیان زندانی پس از شنیدن خبر ترور را چنین روایت می‌کند: «این برای خود ما یک مقدار سوال بود، چطور شده که این‌ها فاطمی را زده‌اند، چون ملاقات هم تا آن روز نداشتیم.»

ائتلاف جمهوری‌خواهی و مشروطه‌خواهی در برابر سلطنت استبدادی

ترور حسین فاطمی ناکام ماند و او به کام مرگ نرفت تا مسیر جمهوری‌خواهی خویش را در کنار مشروطه‌خواهی مصدق ادامه دهد و این چنین بود که او به عنوان نماینده مردم در انتخابات مجلس هفدهم نیز انتخاب شد



سهیم بود و همراه با آنها طعام از یک سفره برمی داشت، چراکه آرمان مشروطه خواهان نیز متفاوت از آرمان او نبود. بدین ترتیب تنها فرار شاه از ایران بود که قفل از دهان فاطمی گشود و قلم او بر کاغذ رفت تا بنویسد: «خائنی که می خواست وطن را به خاک و خون بکشد فرار کرد.» وگرنه پیش از آن، این همان فاطمی جمهوری خواه بود که در مقام سخنگوی دولت در مصاحبه ای مطبوعاتی می گفت: «در مورد تغییر رژیم و برقراری جمهوری باید عرض کنم که چنین فکری در بین نیست.»

غروب غریبانه پدر جمهوری خواهی ملی

به هر حال مصدق مشروطه خواه در فاصله دو کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر محافظه کاری خویش افزود و راهی بر

که در مسیری متفاوت از نخست وزیر پای گذاشت، آنگاهی که در پی کودتای نافرجام ۲۵ مرداد مصدق راه سکوت را انتخاب کرد اما او فرصت را غنیمت شمرد و در فرار شاه از کشور و حادث شدن کودتا بر طبل جمهوری خواهی خویش کوبید و در میانه مردم به سخنرانی پرداخت و فریاد برآورد که: «دربار پهلوی... منقرض شد... این کابوس مرگ نابود شد... دولت فعلی ما باید رفته را رفته معرفی کند یعنی شاه را مستعفی بشناسد و شورای سلطنتی را تشکیل دهد.» این چنین بود که در همان میتینگ ۲۵ مرداد، شعارهای «مرگ بر شاه خائن» و «نابود باد بساط ننگین دربار پهلوی» بر سر زبان ها افتاد و فریاد «برقرار باد جمهوری دموکراتیک» نیز در گوش ها طنین انداخت. فاطمی اما در این مدت و تا پیش از کودتا در مشروطه خواهی مصدق

طی دوره‌ای کوتاه از زندگی مخفی دستگیر شد. ابتدا در هنگام ورود به ساختمان فرمانداری نظامی تهران در حالی که مأمورین نظامی او را احاطه کرده بودند، مورد هجوم چاقوکشان رژیم قرار گرفت و به شدت مجروح شد. اما به جای انتقال به بیمارستان و درمان، او را به بازداشتگاه بردند، در فاصله کوتاهی پس از آن بدون محاکمه و وکیل در حالی که بیمار بود بر روی برانکارد به میدان تیر برده شد و تیرباران گردید. برخورد او با نظامیان و مأمور دربار، در حالی که بیمار بود و از زخم‌های ناشی از حمله چاقوکشان رنج می‌برد و تب داشت شجاعانه و باشهامت بود. هیچ نشانی از ترس و وحشت در رفتار و سخنانش دیده نشد. به هنگام اجرای حکم تیربارانش در آخرین دم، سخنرانی‌ای ایراد کرد که خود حاکی از روحیه توکل‌کننده و ایمان سرشار او بود. او خطاب به افسرانی که او را احاطه کرده بودند، گفت مرگ انواع و اقسامی دارد و او به پیروی از جدش، حسین بن علی مرگ با شرافت را انتخاب کرده است. بدین ترتیب این فرزند آزادی‌خواه وطن در بامداد ۱۹ آبان ۱۳۳۳ در حالی که تب داشت و بیمار بود، در زندان هدف گلوله‌های غداران روزگار قرار گرفت و با زندگی وداع گفت.

منابع

- افراسیابی، بهرامی (۱۳۶۶). *خاطرات و مبارزات حسین فاطمی*. تهران: سخن.
- ترکمان، محمد (۱۳۷۴). *یادنامه دکتر سید حسین فاطمی*. تهران: هزاران.
- رهنما، علی (۱۳۸۴). *نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی*. تهران: گام نو.
- موحد، محمدعلی (۱۳۸۳). *خواب آشفته نفت*. تهران: کارنامه.



مقابله با کودتا نجست. کودتا حادث شد و نوبت به حسین فاطمی رسیده بود که زبان سرخ او سر سبزش را بر باد دهد. فاطمی مورد تعقیب قرار گرفت و در ۲۲ اسفند ۱۳۳۲ بازداشت شد. بنابر اسناد منتشر شده، کودتاچیان انگلیسی از مدت‌ها پیش اعدام بی‌رحمانه را بهترین راه حل برای مقابله با شخصی به نام «فاطمی» می‌دانستند.

دکتر حسین فاطمی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲



کوناه نوشتتھا

۱۵۹	سوزان گرک‌یراق	دیستوپیا و زنان
۱۶۰	دلارام حسینی	افسون مارچی آدم
۱۶۱	زھرا ہاشمی	قانون مقدس بشریت
۱۶۲	زینب درویشی	بانوی مکتشف دنیای تاریک علم
۱۶۴	فاطمہ افضلان	نخستین رھاورد حق برابری
۱۶۵	فطمہ بھزادپور	زنان کوچک؛ انسان‌های قوی
۱۶۶	سرمہ گودرزی	مبارزہای در امتداد تاریخ
۱۶۸	مریم رشیدی	زنان قاجاری بر کاشی نگارہا



دستوپیا و زنان

سوزان گرکدیراق / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

«سرگذشت ندیمه» (The Handmaid's Tale)، مجموعه‌ای در ژانر تراژدی و دستوپیا (پاد آرمانشهر) است که بر اساس رمان معروف مارگارت اتوود، نویسنده کانادایی، ساخته شده است. سریال با محوریت حکومت‌های توتالیتر (تمامیت‌خواهی) نگاهی به مسئله نابرابری زنان در جامعه دارد. از ابتدا، سریال با نمایان ساختن زنان در جایگاه «ندیمه» با سرپوش و روپوش‌های قرمز که نماد باروری است، کارکرد اصلی زن در نظام مردسالاری را نشان می‌دهد. سریال با خلق صحنه‌های خشونت‌آمیز، مسئله سلطه، استثمار جنسی و خشونت علیه زنان را به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که چگونه در نظام دستوپیا، اغلب جامعه از نابرابری رنج می‌برند و اقلیتی مانند زنان فرماندهان، با توجه به موقعیت اجتماعی و قدرت وابسته به همسرانشان، از اجتماع متمایز هستند و «سرگذشت ندیمه» این تمایز را با رنگ آبی، که نماد مریم مقدس است، به تصویر می‌کشد.

این مجموعه در هر قسمت با ظرافت و سنجیدگی در عین خشونت دلخراش، ناگوار بودن زندگی در نظام‌های اجتماعی، سیاسی و پیشرفته سرکوبگر را توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که با گذشت زمان، افزایش سلطه و عمیق‌تر شدن معضلات جامعه، وضعیت به فاجعه‌ای غیرقابل تحول همانند جامعه‌ای مسخ‌شده تبدیل می‌گردد. با استمرار سرکوب و پیشروی نظریات افراطی جمهوری گیلیاد (رژیم توتالیتر) می‌بینیم زنان که هسته اصلی این جامعه را تشکیل می‌دهند، با اتحاد دست به اقداماتی بنیادین و ثمربخش می‌زنند. ارتباط دستوپیا با حوزه تاریخ از حیث مسئله نابرابری زنان در جامعه و چالش‌هایی که زنان در ادوار گوناگون همواره با آن تعامل داشتند، قابلیت بررسی بیشتری را دارد.



افسون مارگی آدام

دلارام حسینی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

مارگی آدام (Margie Adam) موزیسین و فعال اجتماعی در سال ۱۹۴۷ م در لمپوک، ایالت کالیفرنیا متولد شد. بزرگ شدن در خانواده‌ای که پدر و مادر روزنامه‌نگار و معلم پیانو بودند، او را از مسائل سیاسی و فرهنگی دور نکرد. نخستین اجرای مارگی در یک جلسه «میکروفن آزاد» که متعلق به جشنواره موسیقی افسانه‌ای ساکرامنتو (sacramento) «Kate Millett» در سال ۱۹۷۳ م بود، برگزار شد. او همزمان با برگزاری تور خود در پنجاه شهر برای تبلیغ اولین آلبومش، در یک کنفرانس ملی زنان در هوستون که در سال ۱۹۷۷ م برگزار شد، شرکت کرد و آهنگ «We Shall Go Forth» را اجرا کرد و به اوج شهرت رسید. اکنون این آهنگ در بایگانی بخش تاریخ سیاسی موزه «اسمیتسونیان (smithsonia)» نگهداری می‌شود.

در سال ۱۹۸۰ م مجمع سیاسی ملی زنان از مارگی در برگزاری یک تور ملی، حمایت مالی کرد تا بودجه لازم را برای نامزدهای مدافع حقوق زنان جمع کند. این رویداد نیز مصادف با ضرب‌الاجل تصویب اصلاحیه حقوق برابر در اول ژوئیه ۱۹۸۲ م شد.

مارگی پس از انتشار آلبوم «Here is a love song» در سال ۱۹۸۴ م که مجموعه‌ای از آهنگ‌های عاشقانه بود، از دنیای موسیقی خداحافظی کرد؛ اما این پایان کار او نبود و چند سال بعد در سال ۱۹۹۰ م، با قبول دعوتنامه‌ای از سوی «Olivia Records» برای انتشار بخشی از مجموعه «بهترین‌های موسیقی زنان»، دوباره شروع به نوشتن ترانه کرد و در عین حال تصمیم به اجرای مجدد گرفت.

تور ملی مارگی آدام در سال ۱۹۹۲ م موجب شد که گروهی از زنان دنیای موسیقی برای ضبط ششمین آلبوم او دور هم

جمع شوند. هشتمین آلبوم او نیز با عنوان «Avalon» در سال ۲۰۰۱ م منتشر شد. در این آلبوم او تلاش بسیاری کرد تا اثری متفاوت با ترکیب پیچیده‌ای از نوازندگان موسیقی جاز، پاپ و فولکلور و خوانندگان خلق کند. این مجموعه از موسیقی آوازی و دستگاهی، آشکارترین و تأمل‌برانگیزترین اثر او تا به امروز به شمار می‌رود که علاقه‌اش به جامعه در مرکز آن قرار دارد. علاقه مارگی به مستندسازی در موضوع تاریخ زنان، باعث پیوستن او به «Woman Vision Films» شد و به عنوان تهیه‌کننده در مستند «تاریخچه موسیقی زنان» که در تابستان ۲۰۰۲ م به نمایش درآمد، همکاری کرد.

تهد مارگی به صلح و عدالت در موسیقی و اجرا، مشارکت همیشگی او در مسائل مربوط به پیشرفت زنان و اجرای همزمان پیانو و آواز، غزل و ملودی، همگی بخش درخشان کار او بود. داستان زندگی مارگی و فعالیت‌هایش برای زنان، سال‌ها در خاطر مدافعان حقوق زن و تاریخ موسیقی زنان باقی می‌ماند. مارگی آدام را می‌توان از مشهورترین خوانندگان و ترانه‌سرایان فمینیست نامید که موسیقی ویژه پیانو و تکنوازی یا پاپ-جاز را به مخاطبان معرفی کرد و به استقرار موسیقی زنان به عنوان یک نیروی فرهنگی و اجتماعی کمک نمود.

قانون مقدس بشریت

زهرا هاشمی / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهید بهشتی



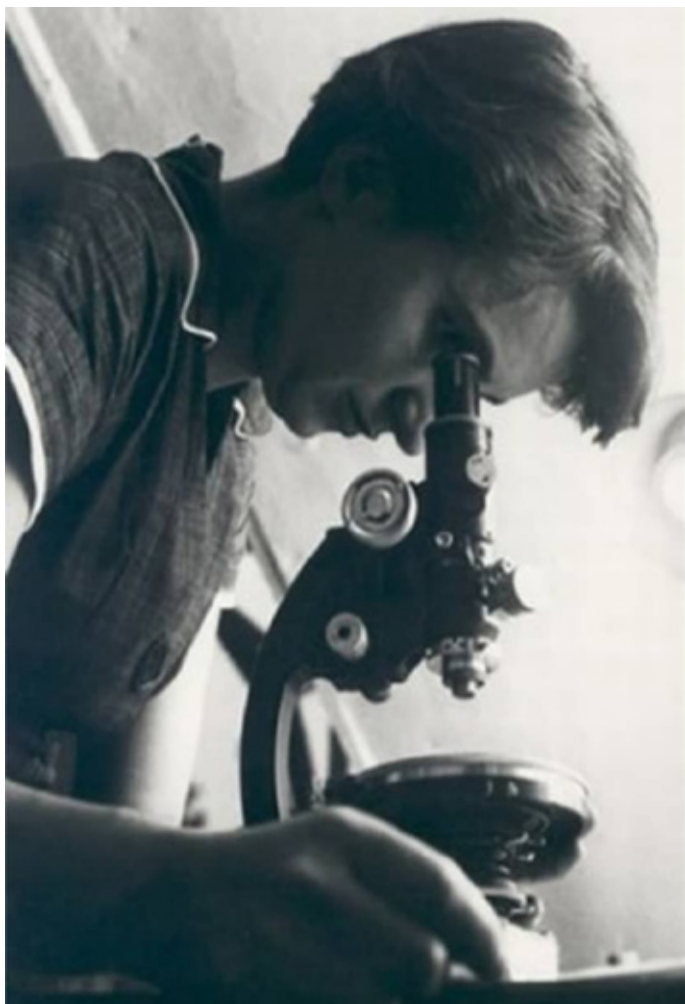
شده است؛ (EQUALITY IS THE SACRED LAW OF HUMANITY) «برابری، قانون مقدس بشریت است.» جمله‌ای که نه فقط برای جنبش حق رای زنان بلکه برای زندگی همه انسان‌ها در طول تاریخ کارکرد انکار نشدنی دارد.

پوستر «برابری، قانون مقدس بشریت است.» بین سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۵ م. توسط اگبرت ژاکوبسن طراحی شد. او مدیر طراحی و تبلیغات شرکت کانتینر آمریکا و همسر فرانس دلزل ژاکوبسن از فعالان جنبش حق رای زنان در آمریکا بود و این پوستر نیز به منظور استفاده در همان جنبش و اعلام حمایت همه‌جانبه آقای ژاکوبسن از جنبش حق رای زنان و همسرش طراحی شد.

در نگاه اول، طراح با استفاده از سمبل‌های یونان و روم باستان، احترام خود را به ریشه‌های تمدن غربی و عقاید محافظه‌کارانه آمریکایی نشان می‌دهد و از همین طریق، محترم بودن خواسته حق رای زنان را نیز یادآوری می‌کند. تصویر کردن صورت به صورت نیم‌رخ و کلاهخود بالدار نشانه‌هایی از هنر کلاسیک هستند. در حاشیه بالای پوستر شعار معروف جنبش زنان یعنی «رای برای زنان» (VOTES FOR WOMEN) با رنگ طلایی نوشته شده است. در مرکز آن در پس‌زمینه‌ای طلایی، نیم‌رخ زنی با کلاهخودی بالدار که نشان‌دهنده خواسته الهی زن یعنی حقوق برابر است با طیفی از رنگ آبی نقش شده است و در پشت سر زن، تصویر یک تبر که با به هم پیوستن تکه‌های کوچک چوب درست شده است با رنگ تیره‌تری نسبت به نیم‌رخ، طراحی شده است؛ این تبر سمبل قدرتی است که اتحاد آن را به وجود می‌آورد. مهم‌ترین پیام این پوستر در نیمه پایینی آن با حروفی بزرگ در پس‌زمینه‌ای مشکی با رنگ طلایی نوشته

بانوی مکتشف دنیای تاریک علم

زینب درویشی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی



روزالیند فرانکلین در ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۰ م در لندن به دنیا آمد. روزالیند از همان سال‌های ابتدایی تحصیل، علاقه خود را به ریاضیات و علوم تجربی و یادگیری زبان‌های دیگر نشان می‌داد. علاقه وی به یادگیری زبان منجر شد که او زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی و آلمانی را در سال‌های جوانی بیاموزد. روزالیند در سال ۱۹۳۸ م، وارد کالج نیونهام (Newnham)، یکی از دو دانشکده دخترانه دانشگاه کمبریج در آن سال‌ها شد. شیمی و فیزیک مسیر توسعه مهارت‌هایش را مشخص کرد. فرانکلین در سال ۱۹۴۱ م، مدرک کارشناسی خود، بورس تحقیقاتی دانشگاهی و بورس تحقیقاتی «دپارتمان تحقیقات صنعتی و علمی» انگلستان را دریافت کرد.

اولین فعالیت‌های تحقیقاتی او در آزمایشگاه آر. جی. دابلیو نوریش انجام شد که یکی از پیشگامان فتوشیمی در جهان بود. در سال ۱۹۴۲ م، هنوز سایه جنگ بر انگلستان گسترده بود و روزالیند باید فعالیت‌هایی مرتبط با آن را انتخاب می‌کرد که در راستای خدمات ساده جنگی یا تحقیقات علمی با هدف دستاوردهای جنگی را می‌بود و فرانکلین به‌ناچار تحقیقات مرتبط با جنگ را با هدف اخذ مدرک دکتری انتخاب کرد. او در سال ۱۹۴۲ م، به مؤسسه بی سی یو آر ای (BCURA) رفت که در حوزه کاربردی‌سازی زغال‌سنگ و مواد مشابه برای اهداف مختلف فعالیت می‌کرد.

فرانکلین سال بعد، درباره انواع کربن و زغال‌سنگ تحقیق کرد. او ایده‌هایی هم درباره نقش گرمادهی و کربن‌دهی در بهبود نفوذپذیری کربن و زغال‌سنگ

مطرح کرد. این شیمی‌دان انگلیسی برای تحقیقاتش زغال‌سنگ‌های متنوع را از جزایر بریتانیا جمع‌آوری می‌کرد. مطالعات ساختاری فرانکلین درباره ساختار زغال‌سنگ نشان داد در سطح مولکولی خصوصیات منحصربه‌فردی دارد. فرانکلین اولین فردی بود که ساختارهای مولکولی را کشف کرد.

تحقیقات او پایه‌های ساخت فیبر کربن را در سال‌های بعد شکل داد و باعث شد که به ساخت مواد بسیار مقاوم در برابر گرما منجر شود. در جریان



روزالیند فرانکلین در مسیر یافته‌های علمی مهم قرن بیستم، تأثیر زیادی داشته‌است. در تصاویر می‌توانیم بخشی از آزمایش‌ها و مطالعات روزالیند فرانکلین در مورد مواد و مولکول‌ها را مشاهده کنیم که البته تاریخ عکس‌ها و عکاس آن نامشخص است.

تحقیقات دربارهٔ کربن‌های مقاوم در برابر گرما، فرانکلین پیشرفت‌های چشمگیری نیز در بخش بلورنگاری X ثبت کرد که به‌ویژه در تصویربرداری از مولکول‌های بزرگ و پیچیده کاربرد داشت. همچنین فرانکلین در کشف مولکول‌های DNA پیشرفت‌های زیادی را رقم زد و بالاخره پس از گذشت ۶ ماه از تحقیقاتش، به دستاوردهای اولیه در تحقیقات DNA رسید و با ثبت چند تصویر باکیفیت، تفاوت دو نوع مولکول آن را کشف کرد. از دیگر مطالعات و تحقیقات فرانکلین می‌توان به مطالعهٔ وی روی ساختار ویروس‌های گیاهی به نام ویروس موزاییکی تنباکو (TMV) اشاره کرد که توانست دربارهٔ مادهٔ ژنتیکی آن به نتایج مهمی دست یابد. اکثر تاریخ‌نگاران و دانشمندان اتفاق نظر دارند که مطالعات

نخستین رهاورد حق برابری

فاطمه افضالن / دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه آزاد تهران غرب



حق رای زنان از موضوعاتی است که حاصل دوران مدرنیته در ایران می‌باشد و کمک شایانی به توسعه یک جامعه می‌کند. حال در این یادداشت اشاره کوتاهی به مسئله حق رای زنان در ایران از منظر تاریخی و حقوقی داریم.

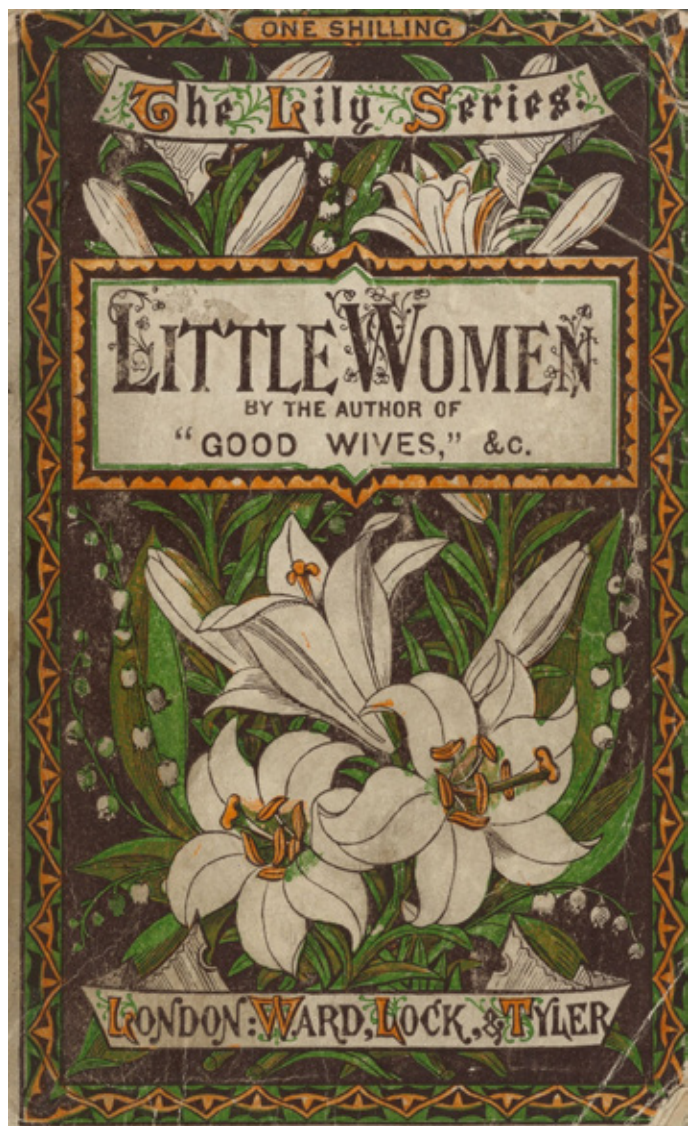
ابتدا، حق رای زنان در قانون اساسی مشروطه ایران مطرح می‌شود که صراحتی درباره عدم مشارکت زنان نداشت، اما با توجه به فضای فرهنگی حاکم بر جامعه و موقعیت زن در جامعه ایرانی، به صورت طبیعی مشارکت زنان و حق رأی آنان در جریان مشروطه و دهه‌های بعد مطرح نشد.

بعد از مشروطه در دوره دوم مجلس شورای ملی، محمد تقی وکیل‌الرعیاء، نماینده همدان، بحث حق رأی زنان را مطرح کرد اما هیچ زمینه‌ای برای پذیرش نداشت و سید حسن مدرس با آن مخالفت کرد. گفتار مدرس منطبق با شرایط خاص فکری، دینی، فرهنگی و موقعیت خاص زن در آن محیط بود. جدی‌ترین تحول در این زمینه در اردیبهشت ۱۳۳۰ هـ ش با روی کار آمدن دولت دکتر مصدق روی داد. بانوان زیادی مانند صدیقه دولت‌آبادی (رئیس کانون بانوان) با انتشار مقالات بسیاری و ارسال نامه به دکتر مصدق درصدد تحقق برابری حقوق زن و مرد بودند و دکتر مصدق در دی ماه همان سال درصدد تدوین قانونی جدید برای انتخابات بود که در آن صراحتاً حق رای به بانوان نیز اعطا شود. هرچند، این امر با مخالفت‌های بسیاری روبه‌رو شد و حتی منجر به صدور بیانیه‌ها و فتاوی مختلف از سمت برخی رجال سیاسی و روحانیون مبنی بر مشکل‌ساز شدن دخالت بانوان در انتخابات شد.

سرانجام، در جریان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، بر اساس مصوبه دولت در ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ هـ ش به زنان حق رأی داده‌شد. این مسأله سد ورود زنان به عرصه انتخابات را شکست و زمینه را برای اصلاح قانون انتخابات فراهم کرد. از سال ۱۳۴۱ هـ ش و پس از انقلاب تاکنون، حق رای زنان جزو حقوق اصلی آنان به‌شمار می‌رود و در اصل شش قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.»

زنان کوچک؛ انسان‌های قوی

فاطمه بهزادپور / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهید بهشتی



وقتی تصمیم می‌گیریم کتابی را بخوانیم که تحت عنوان رمان قرار می‌گیرد نه تنها انتظار درس زندگی و نصیحت نداریم بلکه در بیشتر موارد به دنبال پر کردن اوقات فراغت‌مان با یک سرگرمی مفید و لذت‌بخش هستیم؛ اما شاهکار لوییزا می‌آلکات (Louisa May Alcott) خواننده را در شرایط گرفتن درس زندگی، بدون آن که او متوجه شود، قرار می‌دهد.

این کتاب با داستان‌های جذابی که از یک خانواده صمیمی تعریف می‌کند، درس‌هایی به ما می‌دهد که با ساعت‌ها شنیدن حرف و نصیحت از زبان دیگران ممکن نیست به آن‌ها برسیم. زنان کوچک، عشق و محبت از جایگاه مادر، پدر، خواهر و دوست را در بهترین حالت ممکن ترسیم کرده‌است؛ در این داستان، ما قدم‌به‌قدم با شخصیت‌های داستان با چالش روبرو می‌شویم، در موقعیت‌های سخت قرار می‌گیریم، رویا می‌بافیم، ناراحت می‌شویم و می‌بخشیم و البته که ما با شخصیت‌های این داستان رشد می‌کنیم و به تعالی می‌رسیم.

دو نکته مهمی که در این داستان به چشم می‌خورد شرایط جنگی است که در آن داستان با محوریت شخصیت‌های مؤنث رخ می‌دهد. شرایط جنگی به داخل داستان چندان ورود پیدا نکرده‌است اما نکته حائز اهمیت این است که با وجود این شرایط جنگی، همبستگی، مهربانی و کمک کردن عنصر جدایی‌ناپذیر در روند داستان است و محوریت دخترها و زنان این داستان نشان‌دهنده قدرتی است که نوع بشر سواى جنسیت در خود دارد؛ تلاش برای مفید بودن و بهترین خود بودن کاملاً با مقوله قدرت

و توانایی ذاتی انسان قابل فهم است که در این داستان، تکیه این توانایی بر زنان است. این اثر علاوه بر تمام ارزش‌های ادبی و تاریخی که دارد، به شیرین‌ترین شکل ممکن و با نرم‌ترین زبان موجود، قلب خواننده‌اش را سرشار از عشق و محبت می‌کند و یادآور تمام توانایی‌های وجودی انسان است. مهم نیست هر فرد در چه سن، جایگاه و جنسیتی قرار دارد، همیشه برای بهتر بودن وقت هست.



مبارزهای در امتداد تاریخ

سرمد گودرزی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

از طرفی باعث آشکار شدن ارزش واقعی زنان در جامعه شدند؛ زنانی که در طول جنگ وارد فعالیت اقتصادی شدند و برای تامین معیشت خود و خانواده‌شان، به عنصری فعال در چرخه اقتصادی تبدیل شدند. در فاصله بین دو جنگ جهانی، زنان ۲۱ کشور جهان حق رأی را به دست آوردند. البته باز هم مقاومت علیه حقوق زنان ادامه پیدا کرد و زنانی که در طول جنگ‌های جهانی، قابلیت‌های خود را نشان دادند، دوباره به خانه فرستاده شدند؛ درست است که این اتفاق عقب‌گردی برای زنان محسوب می‌شد اما همان حضور کوتاه زنان در جامعه، تأثیری عمیق بر روی افکار و عقاید مردم دنیا گذاشت.

نیوزیلند نخستین کشور مستقلی بود که حق رأی زنان

«همه جداسازی‌ها چه بر مبنای نژاد و طبقه و چه بر مبنای مذهب یا جنسیت، غیرانسانی است و باید بر آن غلبه شود.» کیت شپارد

همواره، زنان در طول تاریخ برای حقوق خود مبارزه کردند و این مبارزه محدود به قوم یا کشور خاصی نیست. یکی از مبارزات ابتدایی زنان برای احقاق حقوقشان، داشتن حق رأی بود. در سال ۱۹۰۴ م، سازمان بین‌المللی زنان (اتحاد بین‌المللی زنان) که یک سازمان غیردولتی بین‌المللی است، تشکیل شد که یکی از خواسته‌هایش گرفتن حق رأی برای زنان بود.

می‌توان گفت که جنگ‌های جهانی با اینکه به مردم جهان و تاریخ بشریت لطمه‌ای انکارناپذیر زدند، اما



سیاستمداران، حق رای زنان را ارتقا داد. او سردبیر «روبان سفید» (The White Ribbon)، اولین روزنامه تحت مدیریت زنان در نیوزیلند بود. او از طریق نوشتن و سخنرانی‌های اقناعی در جمع، با موفقیت از حق رأی زنان حمایت کرد. دو جزوه بسیار مهم او، «ده دلیل چرا زنان نیوزلند باید رای دهند» و «آیا زنان باید رای دهند؟» در این امر سهیم بودند. این کار با یک دادخواست با ۳۰،۰۰۰ امضا خواستار رأی دادن زنان به مجلس و گسترش موفقیت‌آمیز اعطای حق رای به زنان در سال ۱۸۹۳ م به اوج خود رسید. در نتیجه، نیوزیلند اولین کشوری بود که رأی‌گیری جهانی را ایجاد کرد.

را به رسمیت شناخت. در سال ۱۸۹۳ م، قانون انتخابات به نفع مشارکت سیاسی زنان تغییر کرد و در سال ۱۸۹۳ م زنان برای اولین بار در انتخابات ملی این کشور شرکت کردند. این اتفاق بزرگ، راه را برای زنان در گرفتن دیگر حقوق انسانی خود هموار کرد و قدمی بزرگ برای تاریخ حقوق زنان است.

کیت شپارد، از یکی از مهم‌ترین رهبران هواخواه حق رأی زنان در نیوزیلند بود. وی در لیورپول انگلیس متولد شد و در سال ۱۸۶۸ م. به همراه خانواده به نیوزیلند مهاجرت کرد. در آنجا عضو فعال سازمان‌های مختلف مذهبی و اجتماعی از جمله اتحادیه اعتدال مسیحیان زنان نیوزیلند (WCTUNZ) شد. در سال ۱۸۸۷ م، به عنوان سرپرست ملی این اتحادیه برای حق رای و قانون‌گذاری منصوب شد، موقعیتی که وی از آن برای پیشبرد حق رأی زنان در نیوزیلند استفاده می‌کرد.

کیت شپارد با نوشتن دادخواست‌ها و تشکیل جلسات عمومی، نوشتن نامه به مطبوعات و ایجاد ارتباط با



زنان قاجاری بر کاشی نگاره‌ها

مریم رشیدی / دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

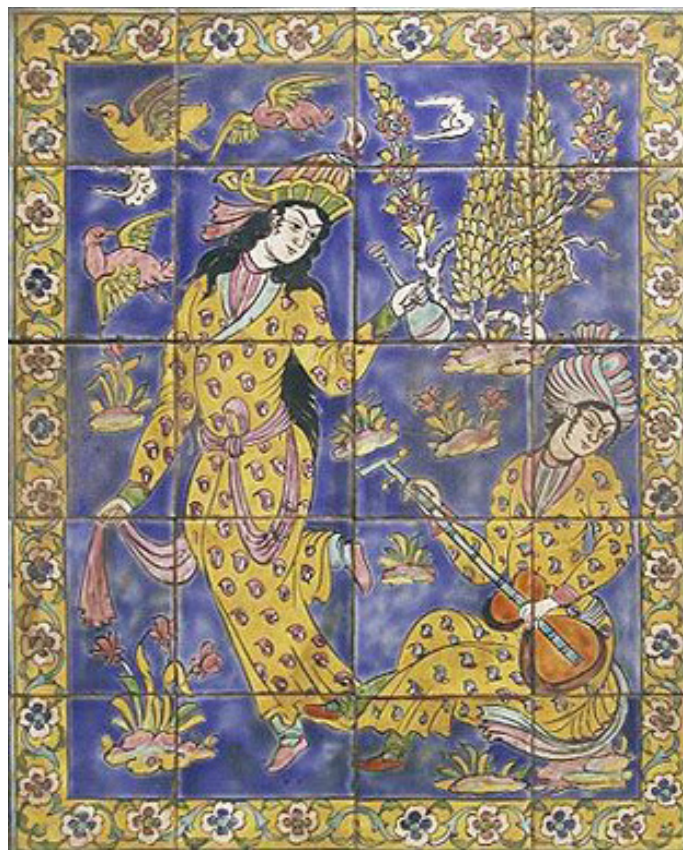
اساسی و بنیادی در تزئینات ساختمان‌ها بوده که قدمت آن به ایران پیش از اسلام بازمی‌گردد و رفته‌رفته در بستر زمان همراه با تغییرات، تکامل یافته است. در عصر قاجار، کاشی‌کاری دیگر به مساجد و خانقاه‌ها منحصر نمی‌شد بلکه در تزئینات خانه‌ها، کاخ‌ها و... نیز کاربرد داشت. طی مراودات و رفت‌وآمد پادشاهان قاجار و بازرگانان، هنر و نقاشی غربی به معماری ایرانی و به‌خصوص کاشی‌کاری نفوذ قابل‌توجهی یافت و طرح‌ها و رنگ‌های جدید در این دوره پا به عرصه این هنر گذاشتند. نقوش کاشی‌ها در این دوره بیشتر برگرفته از

معماری بناها را می‌توان به مثابه راهنمایانی دانست که با عبور دادن انسان از ظرف زمان او را به جست‌وجو و سفر در برهه‌ای از تاریخ رهنمون می‌سازد. با مطالعه بر روی هریک از آثار معماری، سبک‌ها و عناصر آن‌ها، می‌توان به ناگفته‌هایی از زندگی اجتماعی زنان و مردان عصر مورد نظر که در پس آن‌ها نهفته است، پی برد. در معماری هر بنایی عناصر متفاوتی از قبیل مواد سازنده، الگوها و سبک‌ها وجود دارد که با کنار هم قرار گرفتن آن‌ها، سازه، شکل اصلی خود را پیدا می‌کند. در تاریخ معماری ایران نیز کاشی‌کاری پنجمین شیوه

ندارد و به گونه‌ای برابری زنان و مردان در آن متبلور شده است.

می‌توان دریافت که این سبک به کاررفته در کاشی‌کاری، از عکس‌ها، کارت‌پستال‌ها، تابلوهای نقاشی و اشیای تصویرپردازی‌شده غربی که وارد ایران می‌شدند و همچنین زنان فرنگی‌ای که در آن دوره، خود شخصا به ایران آمده بودند، الهام گرفته است.

چیزی که در پس تحولات مضامین و اشکال کاشی‌کاری ایران قاجاری وجود دارد، این است که با تغییر شرایط جهانی و برخورد ایران با جهان مدرن، باورها و سبک زندگی ایرانیان تغییر یافت و زنان در این دوره به ارزش خود بیش از پیش پی بردند و با ورود به اجتماع، خواستار آزادی، برابری با مردان و احقاق حقوق خود شدند. این مطالبه‌گری به گونه‌ای بوده که حتی در عناصر معماری نیز تبلور یافته است.



طبیعت و یا طرح‌هایی از زندگی روزمره درباریان و افراد بودند؛ همچنین در برخی از آن‌ها نیز زنان در اشکال و رنگ‌های متنوع نقش شدند که چند نمونه از این کاشی‌نگاره‌های قاجاری را می‌توان در خانه‌های اشرافی در شیراز مشاهده کرد.

در این کاشی‌نگاره‌ها، زنان قاجاری هیچ‌گونه شباهتی با گذشته ندارند؛ آن‌ها به شخصیت مستقلی مبدل گشته‌اند که عکاسی می‌کنند و در حال نوشتن‌اند. زن قاجاری در این کاشی‌نگاره‌ها به تنهایی کار می‌کند و غالباً در حال کار با یک وسیله یا ابزارهای مدرن است. او در فضایی غربی با اسباب و اثاثیه غربی قرار دارد و به آبیاری گل‌های گل‌دان مشغول است.

حتی در این کاشی‌نگاره‌ها که از خانه‌های متفاوتی یافت شده، پوشش زنان شکل جدیدی به خود گرفته است؛ لباس‌های خوب و سبک غربی بر تن دارد و دیگر حجاب و شیوه پوششی که در گذشته داشته را



نگارخانه

خشایار رضوی

مینا اوتادی

رضا کریمی

بهار بهرامی

۱۷۱





عکس از بهار بهرامی / تخت جمشید



عکس از مینا اوتادی / تخت جمشید



عکس از خشایار رضوی / باغ ملی (وزارت امور خارجه)



عکس از خشایار رضوی / میدان نقش جهان اصفهان

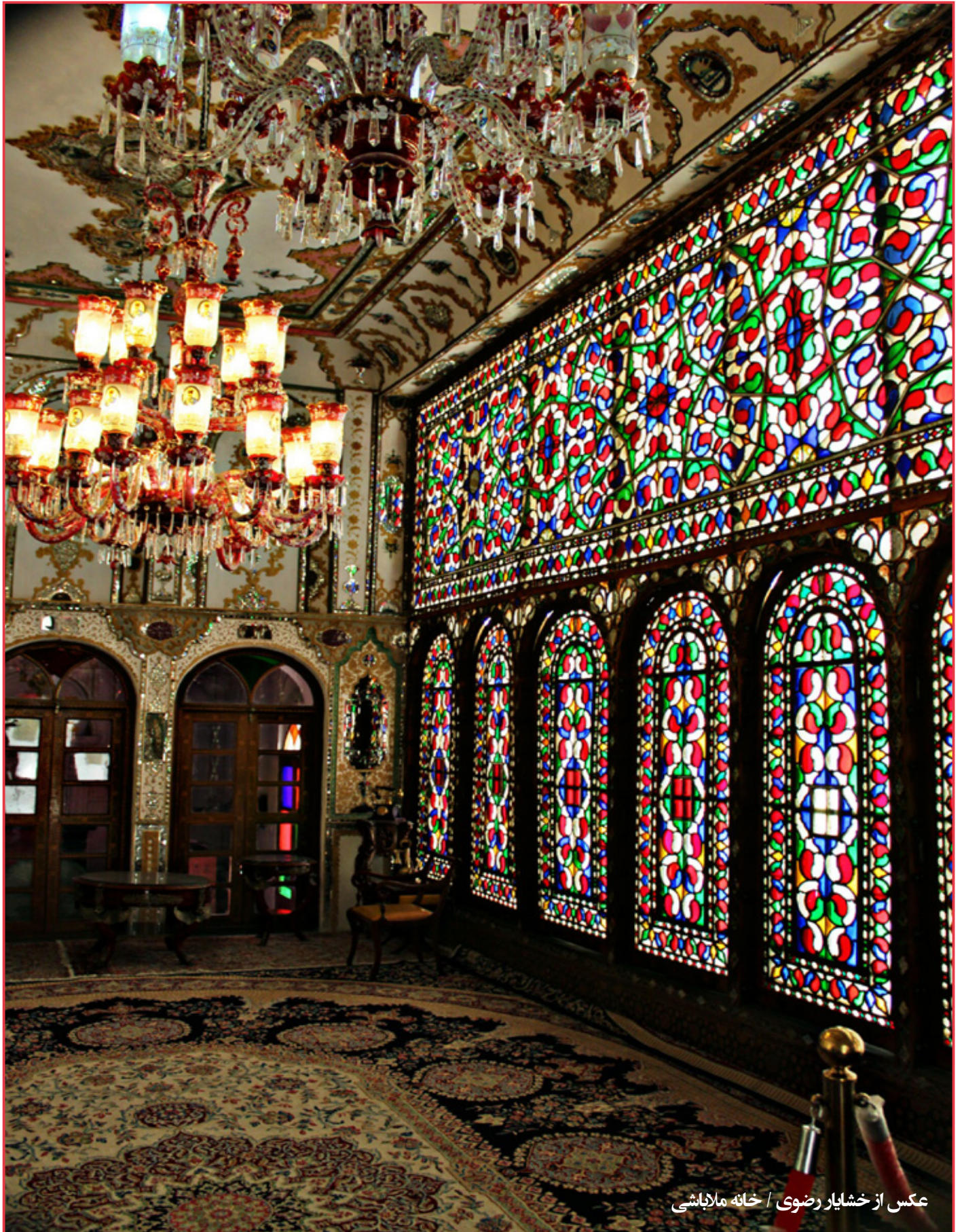




عکس از رضا کریمی / مقبره استرو و مردخای



عکس از مینا اوتادی / تخت جمشید



عکس از خشایار رضوی / خانه ملاباشی

نشریه علمی دانشجویی درفش

DERAFSH MAGAZINE